



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE17204

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بحمده يستغفر كل عبء ذكرا ناصدا
كل خطاب ونشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ونشهد
أن محمدا عبده ورسوله شهادة يثاب بها الشاهد والارضون
بلا ارباب ويضلع على محمده واله صلوة تنقذنا من هول المطامع يوم
الحساب وتهدي لنا عند الله رفقي وحضرة الامام الجليل سيدي فقيه
حقير الشفيع عباد الله الواحد الاحد ابو الخير محمد بن احمد مراد آبادي
موطن فاروقى بنى انتم شبندى مجددى مشربا كه از بدو شعور واعية طلبت
و رسم بود و بدو ارسيل علوم شغف باطنى افزود و مكر مبتمون به اى بسا
ابليس دم روى هست به پس بهر دوستى نبايد داد و دست به دست و قين
خوف پوش گندم نمائى جو فروش كه بهل مركب گرفتارند و از قباب و سنت بهر نذر

و بزنی علماء و فقرا برآمده چپینه ها و روین متین احداث کرده طریقت را غیر
 شرعیّت گویند. روحی آوردیم و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودیم
 تا آنکه قائد خیرم به بندگی خدمت فردا افراد قطب الاقطاب سلطان المشایخ
 فی الافاق وارث موارث الاولیاء بالاسحقاق حجة الله علی عباده رحمه الله
 العالیضه فی بلاد قطب فلک الهدایه مرکز و اسره اندراج النهایه فی البیضاء
 سیدی و شیدی و ذخیره یومی و غدی و مکان الروح من جسدنی مل
 الشان مرشدنا و اودینا و اتاوتنا و ملاذنا مولانا محمد فضل الرحمن
 متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العوالم بنوره ضیاءه رسانید فرایت آلاء
 رات و سمعت ما لا اذن سمعت بهو خیر من یدعی ککل عظیمة به و اکرم
 من یطوی الیه المراحل به من بعد بطلان کتب قوم قدیم و حدیثا متوفی
 شدیم و آخر کتابی که بمطالع در آورده کتبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
 هادی الی الله حال سرار الطریق و اشرقیة موضع و قایق السیر و تحقیقه حضرت
 شمس الدین حبیب الرحمن هزارا مطهر جانچانان شهید
 قدس سوره که کشف بسیاری از مضللات شرعیّت و طریقت میکند و عمل
 اکثری از وقایع مذہب و ملت می نماید و چون این جوامع الکلم پس و پیش آید
 باستقصای کوشیدیم و جلالا تلاشیدیم تا آنکه در تالیفات خلقای حضرت
 ایشان قدس سرهم اصناف آن یافتیم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت عارف
 اتقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام و المسلمین محی الدین ابو محمد
 عبد القادر احسنی الحسینی الجیلانی حضرت عارف بالله مولانا

شاه ولی الله محدث دہلوی و حضرت مجمع الکمالات قاضی شہید
 پانی پتی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم کہ تنہا تلمذ و تباہ
 بل رہ اور وعظیزان سازم و باینقرض آن جنس بقی راجع اور دم و از
 ہر باغی گلے برچیدم و آخر کتاب سالہ اسرار العارفین و سیر الطالین
 شیخ اشیرخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ
 کہ مختصری است مضبوط و رسیت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ
 باکر سیکہ واجب است بر من فرمان برداشت امروزی و نہ در آوردہ امروزی
 تا توانستم سخن از پیش خود و مجہود را بہ کلمات طیبات موسوم کردم
 و بدو باب ہنگام ساختم باب اول در مکاتیب و این باب مشتمل است
 بر چہار فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین فی فضل و کم
 در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید فی فضل سیدم در مکاتیب قاضی
 شہید پانی پتی فی فضل حمید ارم در مکاتیب مولانا شاہ ولی
 محدث دہلوی فی باب دو و نیم در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین
 و سیر الطالین شیخ سہروردی رح تا باشد کہ عزیزین متبع بر دارند و فقیر
 بدعا محسن قانت یا و آرزو تو فیقی الا باللہ علیہ تو کلت و حق

رب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب - و این
 باب مشتمل است بر چہار فصل - فصل اول در مکاتیب
 حضرت غوث الثقلین رح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مکتوب اول ای عزیز سینه طلب خویشی در پوخته و الذین جاهدوا
 فینا و بآتش و یخدار که الله نفسه بگدازد و خالص کن تاشایان مهر
 لکن ینفقو سبلنا گرو و در بازار ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم
 و اموالهم بآن لهم الجنة او را از شئی باشد و بدان سرمایه توانی که بخت
 وین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید در سر از اسرار
 و المخلصون علی خطای عظیم بختبازند و از لواحق انوار اقدس شرح الله علیهم
 السلامه حقوق علی نوره به شعاعی بر تو تابد و از ندا و داعی ادعوی
 استجب لکم باعنه در دل تو پیدا آید و از حنیف قل متاع الدنیا قلیل پاک
 مهت بیرون نهی و از اوج و الاخرة خیر من القی عبود کنی و از نسیم و سخن
 اقرب الیه من جبل الوهید بوی و در شام جان تو رسد و شجره قلب از ان
 و از بهر از آید و از باد غفران قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا
 یتدع مع الله الها تخرب بر گشوی در یاح فضل بهاران الذین سبقته
 لهم منا الحسنی در وزیدن آید و محاب ان الله یحب الیه من یشاء از تقابل
 فضل باریدن گیرد و در ارضی ریاض قلوب از نباتات و علمنا که میسر کن
 علما همه سر سبز شود و اشجار با تین از شمار ان رحمة الله قریب مرالمحبین
 بارور گردد و عیون وصول از سر شمیم عینا یشرب بها المقربون و در او
 سرور در آید و بشر اقبال ذلک فضل الله یوتیه من یشاء بشارت فیض
 و رسائلا اتخافوا ولا تخفوا و البشرا بالجنة التي كنتموعدون و فمنا

فانتباه جنات وحب الحصيد سرسبز همچو باغ ارم گرو و دروز و احینا
 به بلده مینامرتا فهم شود و استاز کشفنا عنك عطاءك فيصرك اليوم
 حدید از پیش تو بر دارند و تو در مشاهد کمال او فرومانی کا ہی در دریا
 بی نیازی آن الله یعنی عالمین فروشوی و از سموم مهرب افامنا
 مکر الله و گرداب سرگروانی فرومانی و کا ہی از سیم لطف و کائنات اسوا
 سروح الله و گلشن تمجید چون عنریپ از شوق در ترنم آئی و از غلبات
 و حمد نعمه الی لاجدیم یوسف بر کشی و حساد بزبان طاست پیش آیند و گویند
 تا الله انك لفي ضلالتك القدیم و چون تاثیر و القیة علی وجهه فالتد
 بصیرا ظاهر گردد و همه اخوان با هزاران نیاز و غسسه در خواست کنند که استغفر
 ذوقنا انا کنا خاطئين و از سر صدق بر خوانند که لقد انزلك الله علينا و
 در مقام مناجات آئی بزبان حال گوئی که سرب قد آتیننی من الملك و علتنی
 من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت و لی فی الدنیا و الاخرة
 تو فنی مسلماً و الحقنی بالصالحین و السلام مکتوب سوم ای عزیز پیشتر
 ازین تعاقب کرو و بحجاب مغرور شدن نه دلیل سعادوت بود مگر خطاب
 ارضیتهم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است و از
 و عید من كان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اصل سبیلای من خوف
 نمازی و از تهدید یا قارب للناس حسابهم و هم فی غفلة معصون بر
 اندیشه نمی کنی و از تو بیخ مرکان بی یلحدت الدنیا و الاخرة منها و مال فی الآخرة
 من نصیب هیچ یا دمی آری و از تنبیه فاما من ظف و اثر الحق الدنیا فان لم

هی المادی بیچ انبیاہ ملی گبری تا چند در تہ غفلت سرگردان و در بیدار شہوت
 بی سامان باشتی یکے در صومعہ توبی الی اللہ و رشود و در محراب و اندیشی الی
 ربکہ توجہ بردہ بہ بیان صدق و اخلص بر خوان الی و جہت و جہی للذی
 فطر السموات و الارض حنیفا تا نقایس اسرار و هو الذی یقبل التوبۃ
 عن عباده و یعفو عن السيئات از خزائن الطاف ان اللہ غفور الرحیم
 بر تو مکشوف شود و یک عنایت بشارت چنین رساند ان اللہ یحب المتقین
 و یحب المتطہرین و بہ ارج معارج لغرض تشاء عروج بخشد و منادی اقبال
 بزبان حال ندا کند کہ ان الذین قالوا ربنا انما استقاموا فلا خوف علیہم
 ولا هم یحزنون و السلاہ مکتوب چہارم ای عزیز چون شہسوار
 از مطالع سموات سر اطلوع کند و اراستی قلوب نبورا بہتدا منور گردد کہ
 اشرف الارض بنی رہبا و عطار تلام خیالیہ از پیش بصائر عقول و تفع شود
 کہ فکشفنا عنک غطاءک و اظہر فہام از مشاہدہ و لامع انوار قدس الحیرت
 چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفہ عجائب اسرار عالم ملکوت و تعجب شود
 و ایمان عشق اورا در بوا دی طلب سرگردان کند و غلبات شوق و موطن
 قرب انس نبشہ و منادی ان اللہ لذو فضل علی الناس ندا کند و محکم
 اینہا کہ اندم چون بر نکتہ معرفت مطلع گردد و ہستی خود را گم کند و لا تجملوا مع
 اللہ الآخر و در ریاض نیستی لیس لک من الاہل شیعہ فرو شود تا گوہر امید و سنجک
 آرد و اسواج عزت اورا در محیط عظمت در اندازد چون خواہد کہ بر خارہ آید
 و در گرداب حیرت افتد و بگوید سب الی ظلمۃ نفسی فاغفر لی ہر اکسب اعدا د

از لطافت و جملناهم فی السیر فی الجسد و در رسد و اورا با حل لطف
 تضییع بر جنتنا من نشاء فرو و آرو مفتاح خزائن اسرار و الله بکمال شفیق
 بدو سپارند و بر رموز و اشارات و ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فادح
 الی عبدی و ما اوتی منی باشد و لعل در آیات ربی الکبری پیوستنی دارد
 مکتوب پنجم ای عزیز کی از عالم غرور فلاح یغریزکم الحقیقه الدنیا
 و لا یغریزکم بالله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که لغرف فی وجوه همد نصرت
 النعمیم یاد آور تا مگر بوی از نفحات بوستان خروج و همچنان و جنتا لغیم
 بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جهان نمائی و یسقون من حلیم مختوم بختام
 مسک و کام تو یزید و دقائق اسرار حقائق جاء الحق من ربک کشف بوشود و تو
 بر بساط تفرید و لا یفصح مردون الله ما لا یفصحک و لا یضیک از مسافران خلوص
 علیک بنا هم بالحق منانه و شاهد و مشهود استماع کنی کاسه با دانه
 خطاب فتنه عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق
 و طرب آئی و گاه از صدقات سطوت فاستقم كما أمرت و کتاب بمعک سرور
 مراقبه خزن و کنی و گاه به جبل المتین و اختصموا الحیل الله جمیعاً خائب و رزنی و گاه
 و فترک و ما النصره من عند الله و را و نیری و گاه در دریای مستند در جهنم
 مر حینث لا یعلمون فرو شوی و گاه بر سافل لطف ان الله بکم لئوف رحیم
 گذر کنی و از حدائق فخر بی جو لقاء رب فلیعمل عملاً صالحاً انما ربینی و از اینها رکن
 در حجاب جامع لهما بایدی اخلاص اعتراف نمائی و در طلب صدر ان صلواتی
 و تسکین و محبتی و محافی الله رب العالمین لا شریک له قرار گیری و از مآثره تقسیم

و مرا و فی یوم یوم الله فاستبشروا به غری و از منادی ندا شنوی یا عباد
 لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز
 چون آهنگ مزامیرش بمساح قلوب در رسد و در سماع نعمات خطاب
 الست بربکم رایا و آرد و سكرات قالو لیل را تذکر کند و عند لیان خزان
 باوقار حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف بگشند و بر یک کروب ترانه انکار و ^{بضیت}
 عیناه من الحزن و هو کظیم نرا خشن گیر و و طنبور نواهی بی نوازی انا انشکو بیتی
 و حننا الی الله باهنگ قضیر جلیل فرو داشت کند و برقات خدایات شوق و مضنا
 سموات سرایر و زلعان آید و انوار حنون دل را منظمس گردانند که یکجا دستا بده
 ید هب بالابصار و قطرات غبرات از سحاب اعین ارواح چندان متفاظ گردد
 که رانی مزین من کان یسیر بدحرث الاخرة نزوله فی حلقه از نباتات و عدل کم
 الله مغانف کثیره محله محمد گردد و وحی الحق آمال و من یتوکل علی الله فحسب
 بنجات روایح ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا ^{سیر معطر و روح}
 شود و اعضان نهال صبر شمارا غایب فی الصابرین اجمعهم بغیر حساب بکمال است
 رسد و مراتب عنایت هذا عطاؤنا فامنا و اؤامناک و استبشروا از آید و منادی
 و سربك الغفور ^{استبحر زده اس} راز و الرحمة ندا و در دهان هذا الزین قلنا له من نفاذ و الله اعلم
 بالصواب **مکتوب هفتم** ای عزیز تا جبهه اضطرار پر خاک نیاز نبینی
 و از سحاب اعین باران حسرت نباری بوستان عدیش تو هرگز از نباتات طرب سرشیر ^{نشود}
 و نخلستان اسید بعرابین مراد بارور نگردد و اعضان صبر باوراق رضا و ریاحین
 الش و غمرات قرب ^{عراصین جمیع عجمین بالضم حجب فرما از شفق} و ان که عندنا انزل فی ^{سید} و حسن مآب سرشیر نشود و به نیامیته نرسد

و عن لب قلب بنغم شوق در ترنم نیاید و بهای فوا و با خیمه الخیال لب الی ساری
 سیمدین از نفس ام الانسان در پر واز نشود و از فتنار لا عدن عینیک الی
 ما مستغایه انزو اجاب منهنهم نهرة الحیوة الدنیا النفتنهم فیه عبور کنند و هرگز
 بسده مقعد صدق عینک مقتدران رسد و از شمار اشجار لقمه ما یشاؤون
 عند هم یسبح بر بخور و از بوستان واللہ عند حسن الماکب بوی بشام جان
 نرسد و از گلزار نعیم و لعل دار السلام عند بهم و هو دلیهم عالم انوار
 بعلون یسبح بر خور داری نیاید و اسلام مکتوب **پادشاه ششم** اسی عزیز چون
 فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذ انتفس
 و شمس بین الیقین بر افلاک سرایر برخ استوار شود که والشمس تجری مستقر
 طلمات و جود بشریه و در ضور انوار لغات نور هم لیسعی بدین اید بهم ستاری
 شود و سر توج اللیل فی النمل طاهر که و و ساقه عنایت الله علی الذین آمنوا
 یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش پر و و پرشکر شیطان که ان الشیطان
 لکم عدو صلیب فیرائی و او در معرکه فالتخذ و عدو با بس پا خوش که نرسد
 للناص حبه الشیطان من النساء والبنین بالکفر قلب معارض شود و ایشان از صد
 حال بلسان خطار بر خوانند که یخنیق صدیری و لا ینطلق لسانی و ما یتران
 عجز و خواست کند که و اعف عنا و اعف لنا و امرنا انت مولینا فافضنا علی الله
 الکافرین و انفس عند هه فاته الغیبه لایعلموا الا هو ناکند که و لا یخفی
 و لا یخفی و انت المملون اما و عسا کروان حید نالهم الغالبون را اما اعلام
 اذا جاء نصر الله و الفتح و رسید و طلعه انا فتننا شیخ انا النصر بر سلاطین الذین
 طلعه کرد و یکیش فرستند تا از دشمن فافض شود و از اولاد

امنوا اني انا نزلنا هذا الكتاب بالحق وانا انزلنا هذا الكتاب بالحق
 من الله وفتح قلوبهم ليعلموا ان الله هو الله وفتح قلوبهم ليعلموا ان الله هو الله
 لتولي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتغز من تشاء وتذل من تشاء
 بيدك الخير انك على كل شيء قدير **مكتوب** **بهم** اي عزيز از كارخانه الملك
 والنبون نزيهة الحيرة الدنيا برون آلي ووست از نخلنا اموالنا واهلنا
 بر دار واز جنس صحت فروما ننگان تيه غفلت كه نسوا الله فالسهم الله هم
 پاست بهت راست برون بر دتم وارزش طلب ورميدان عشق ورتازو
 كوني سبقت والسابقون السابقون اولئك المقربون بحج كان استنانت
 واستعينوا بالله سبحانه اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون
 ودر رسان شايد كه پيك دولت و بشرا الذين امنوا ان الله هم قد علم عند ربهم
 ودر رسد و بشارت چنين وارساند كه ان الله بالناس لرؤف رحيم وارسا نهم
 قد جاءكم بصائر من ربكم را بدست تو دهند چون بر موز و اشارات آن اطلاع
 يابي در حال از سر شوق سر را قدم سازي و قبل السلام هذا صراط مستقيم
 پيش گيري و مقدم نر همگاه لهم جنات تجري من تحتها الانهار كني واز جنات
 انهم علم لهم درجات عند ربهم ومغفرة ووزق كريم خرامر تربيتي و بشرا
 ان الذين سبقتم لهم من الحسن ودر رسد واز مملكت لهم دار السلام ورضي الله
 عنهم ورضوا عنه خبر بايك بازگويد و بخت گاه و من اوفى با عاهد عليه الله
 فسيؤتيه اجر عظيم داعي شود و بازگويد كه لتالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون +
مكتوب **بهم** اي عزيز چون لوا مع الوار الشرف السموات والارض

نیز سگاه و ضامن را یخ شود و زجاج قلب از تاثیر آن نوزانی گردد که للمصباح
 فی نهجاجة الحاجة کانهما کوب دستى بوارق کثوف یوقا من شجرة مبارکه نریق
 از سرو قات غمامه مشرقیه و لا غریبه و لمعان آید و قنادیل نوکرت یکا در تپا
 یضی و لولم تمسسه ناسا فروزان گردد و آسمان سراسر نجوم حکمت و بالجم
 همه یچندون سر سبز جلوه فرین گردد که انا ربنا السماء و الدنیا بزیته الکواکب
 و اتمار حضور از افق نور علی نور بر اوج استدراج نماید که و القدر فاه مناریل
 حتی عاد کالمرحون القدیم و غشای بیالی غفلت که و اللیل اذا یغشی صفت
 و النهار اذا یجلی بخت و ریاضین بکثر از تقیم که و المستغفرین با لاسیما تا زکرت
 و بلابل سحر کار نواقلیلا من اللیل یا یجھون نباتات احزان آننگ عشق پرست
 صبح و ولت یهدی الله لنور من فیاء و روم و شمس سارف از مطلع ^{الله} یجلی
 فهو المهدی طلوع کند اسرار له الشمس یغی لها ان تدرك القمر و اللیل سابق ^{الله}
 و کل فی فاک یسبحون بظهور انجابه و طائف و غوامض اسرار و یضرب الله الهمال
 للناس و الله بکل شیء علیم از خفا را شکل کثوف شود و الله عالم با حساب
مکتوب یازدهم - ای عزیز چون هر سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم
 اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و خرج کذب و ارق انوار و رضیت لکم
 الاسلام دنیا و لمعان آید و شواهد آثار امن شمع الله صدرة الاسلام
 فهو علی نور من به و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین البصیر مشاهد شود
 و هر دقائق نفایس اسرار و لله خزائن السموات و الارض منبر و منبر و قایل
 حقائق فی الاخرین ايات المؤمنین و فی انفسکم فلا تبصرون مطلع گردانند و بر نور

اشادات قاینات توافتد وجه الله محرمت کند ریاح فیض وارسلنا الریاح
 لوائج باروایح فضل نصیب بهر جنتنا من نشاء از مهیب عنایت الله لطیف
 لعباده و ربین انا لا نضیم اجر من احسن عمله و روزیدن آید و اشجار ریاض
 ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون باوراق شهو و ثمار تجلی بهر ستر
 و بارور گرد و وینایح وصول ذلک فضل الله یؤتی من نشاء از شواخج جمال
 و الله ذو الفضل العظیم و در منهل ادویه قلوب جاری شود و خبر احوال زمان
 چنین بشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الله
 و مبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا
 انة یخزینون رمضان و یارب بلد طیب و رب غفور باحسن تحیات سلام و قوی
 من رب رحیم و در رسد و ابواب جنت جهت وصول باز کند و مانده نیمی از شهر
 عندهم و پیش کشد و بگوید و لکم فیها التشتی انفسکم و لکم فیها ما تدعون و لا
 من غفور رحیم **کتاب و وار و هم** ای عزیز چون بروی شهو
 از خرق غمام فیض عیدی الله لغفران من نشاء و خشنیدن گیر و در وایح
 وصول از مهیب عنایت تخفیف بهر جنته من نشاء و روزیدن آید و ریاض عین
 النس و ریاض قلوب بشکند و بلابل شوق و ربایتین اروح منجات یا
 علی بن صف چون هزار داستان و در ترم آید و نیران اشتیاق و روانین سران
 بر زنده و اطیارات کنار و فضائی عظمت از غایت طبران پی بر شود و فحول عقول در واک
 معرفت پی گم کند و قواعد ارکان افهام از صدمت مهیت و رتزلزل آید و من
 عزایم و رجاء ما قدره الله حق قدره بریاح و هی تجری بهیض و موج کمال

فی الله حق جهاده مترامن وندقل گرداند و جبابره فرا عنه را در مجلس تقوی بسبیل
 مجاهده و رکش اُمنیه را با خلل و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول ^{صلی الله علیه و آله} بیرون گرداند
 و اعمال ابادات و اختیارات را بتادیب و من یعمل مثقال ذرته خیرا یتره سزا دهد
 و ائمه رسوم و عادات و قواعد ارکان تبلیس و ظلمات را بکلی از میان بردارد
 و منادی حال بزبان صدق مقال نذاکند که ان الملوك اذا دخلوا قرية
 افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی صفای قلوب از لوث
 و من یتم غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه مصفا گردد و عداوتی ارواح از دنیا
 الطمان من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مرقع شود و صفات ادواق
 سراسر از نقایس رو تم لطائف اولئك کتب فی قلوبهم الا یمان مرقوم گردد
 مشهور بود بتبدل الارض غیر از عرض صفت حال گردد و درو اسی اشتیاق چون هیاء
 مشهور و رهوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحجبها جامدة و هی
 ضر مرا کسباب اسرافیل عشق صور در و در و نفخ فی الصور و تاثیر صاعقه فضعف
 من فی السموات و من فی الارض بظهور انجاده و مبشر اقبال لا یخفهم انفرج الکون
 در رسد و ایشان را تمکین و هد و تعلیم فی مقعد صدق عند فلیک مقتدر
 داعی شود عنوان به بشارت بشریکم البیوع پیش آید و ابواب جناب نعیم
 بگشاید و بگوید سلامه علیکم طبتم فادخلوها خالدين و ایشان بگویند
 الحمد لله الذی صدقنا و صدقنا و امرتنا الارض تنبؤا من الجنة حیث
 نشاء فنجعل اجر العالمین **مکتوب پانزدهم** از عزیزیکه از و اعیه
 شهوات و استتبع الهدی فیضه عن سبیل الله اعراض کن و از مواظبت

ولا تطعم من اغفلنا قلبه عن ذكرنا برون آبی و از صحبت اهل عشق که فواید لقا سببه
 قلوبهم عن ذکر الله پرین و از منادی استجیبوا الذیکم من قبل ان یأتی یوم لا
 مردل من الله ندای العیان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله بگوش
 بگوش استماع کن و بتنبیه ایحسب الانسان ان یترک سداً شیب از خواب غور
 و لا یغفلکم بالله القور و بیدار شو و از مقامات اهل حضور که جهال لا یلمهم تجا
 و لا یم عن ذکر الله خبر پرس و از برای کعبه مقصود پامی از سر ساز و با ویر قطع
 کن و بتبلی الیه بتبلی باز او تجرید قل الله تعذرهم و راعله توفیق واقعی
 امری الی الله با قافله اهل صدق کونوا هم الصادقین مسافر شو و از مسکن خارج
 و نیکو که انا جعلنا ما علی الارض زینت لها عبور کن و از سبیل مهالک نمت که انا اول
 و اولاد کو فتنه بیدارست بگذر و از مناجات مسالک بیدی ان هذه تذکره فمن
 شاء اتخذ الی سربه سبیلاً و هر پیش گیر و بلسان اضطرار اقرن بحب المضطر اذا
 دعاه باضرع و زاری بر خوان اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر غایت قدیم
 ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون با بشارت تحت سلام حق
 من ربهم و بتنبیه بضرر الله و فقه قریب بشت لایوسنین سوار شو
 و بختات خلد فالتقلبوا بینهم من الله و فضل داعی شود نسیم غر و سال از هر طرف
 و روز بدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاۃ غیب گردان مشاهده شود
 و آهنگ ان هذا کان لکم جلاء و کان سعیدکم من شکوا برکت و بمقام ش
 فسانه و کلام الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباچه فلما تجلی سربه للجلل اظناب وید
 و فواظریون بصائر از سکرات حالات و خرم موسی صیقا خبر باز دهد و وجوه

یومئذ ناصحاً الی سرباناً طرّاً سامانه کند و حجب معترف آید و بزبان حال
بازگوید که اندر کمال اصبهار و هوید سراج الایضار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مزار صاحب شهید قدس سره اگر شنید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بر خردوار انکر التماس تسبیح و نسب از فقیر گرفته اند
چون فائده معتدیه با بر آن مترتب بود و تعافلی می نمودم اکنون که سماحت از حد گذ
مجمعی میسر میگردد و دریا بند که در حقیقت سرمایه وجود فقیر در آغاز فطره آبی و در اینجا
مست خاکست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار بدست و مهشت واسطه
بتوسط محمد بن حنفیه بشیر نشیه کبریا علی مرتضی علیه التحیه و الثناء میرسد امیرالامین
نام سیکه از اجداد فقیر در هشتصد هجری بتقریری از بلده طائف در مکتب کرستان
افتاد و با حبیه یکه از حاکمان آن حدودش که سردار اوس قاتلان بود و
دست داد چون او را پسری بود و حکومت آن ناحیه تعلق با ولاد ایشان گرفت
و وقتی که هیالون با و شاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور متخلص گردانید
از آن خاندان بود و در محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه با میر مذکور
میرسد همراه او و احوال این هر دو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادر
این بزرگان بخاندان امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر چهار واسطه به بابا خان
سمنی میگردید و پدرم بچرم خان مذکور که در عهد اکبری صد بنی شده بود و بعد از
گرفتار بود و عمری در خدمت او نگذشت با و شاه گدازانیده آخرت تو ترک دنیا

مسرور و مغرور گردید و سجد دست بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده و سال
 هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده و در هزار و صد و سی و نه ولادت
 فقیر اتفاق افتاد و در عرس هشتاد و سه سالگی گردیتی برپا داشت و در بیت سجد
 بسته دست از دنیا برداشت و پاسبی سبی از سر ساخته و راه فقر گذاشت علوم مشارف
 در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث و خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تمسید
 شیخ الحدیث شیخ عبداللہ ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
 و بگو تمسید شیخ القرائ شیخ عبدالخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیہ با خرقہ و اجازت
 مطلقہ از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 کہ بدو واسطہ بحضرت قیوم ربانی محمد و الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیوستہ گرفت
 و عمر و خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ مسقطہ این
 طریقه استفاده نموده و آخر باستانہ فیض آشیانہ حضرت شیخ الشیوخ شیخ
 محمد عابد بنامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بدو واسطہ بحضرت محمد رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ میرسد چہ نیاز سود مدتی خدمت ایشان کردہ خرقہ اجازت طریقه ثانیہ
 و سہروردیہ و چشتیہ حاصل نمود و تا امروز کہ ہزار و صد و ہشتاد و پنجم ہجری است حکم
 این حضرات از سستیال شہریت طالبان غذا مشغول ست خدا قاتمہ بخیر کند بہر کہ
 حبیبہ صلو اللہ علیہ وسلم مکتوب و وہم مجذوم این بار و حشہ نوشتہ شد
 یکے آنکہ خلفای حضرت سہروردی و عو کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن
 مثل اولیاء متقدین ازینہا بظہور میرسد و وہم آنکہ مریدان خود را بشارتہای
 عالی میدہند و حالات آنہا دلالت بر آن بشارتہا میکنند و نیز مساوات آن و ایشان

با اکابر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد می نماید -
جواب شبه اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فناء و عوالم
 کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایتی مافی الباب جماعه
 ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه سبک علم سکر معذورین نشان
 ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت
 بالاصالة ختم نگردید و در مبداء فیاض غفل دورین ممکن نیست پس در حق بزرگان چه
 ظن را چه مانع است آخر از صلاحی مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت
 است که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد
 و ضغفار اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صد و خرق عادات و مسکاشات
 که مشغور عوام است پس این مقدمات با جماع صوفیه نه از شرايط ولایت اند نه از
 لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد است مرحوم اند که مقصد
 این امور گذشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین
 باتباع کتاب و سنت است از واقی مواجید اهل این طریقه نیز مشتاهه افروا
 همان جماعت است فلا تکن من الممتزین **جواب شبه دوم** آنکه
 در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علم مخصوص ادماک نسبت بر کیفیت
 این طریقه کار بهر عمر و زیدنه اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نمیند و در آثار
 ظاهری که کثر طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد
 اهل خلاص و ریا و ارباب حق و باطل ترکیب اند و از صد و در معاصی احیانا تا محض
 هیچکس مخفی نیست و حق این است که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت

ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت باین حقیقتی
 نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آنست که مریدان آن مقام تصدیق یافته است
 نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهرسانیده تا مساوات با آنها
 لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکاربرد و شریکیت
 آن بزرگان شود استیلا ندارد و فیض روح القدس از باز مدد فرماید و
 دیگران هم بکنند آنچه سبب میگردند بدانند که نسبت این حضرات انکاسی
 مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم
 مرآت گردد و انکاس سبب تحقیق شود و مرید میرتبته کمال تکمیل رسد و بعض
 اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده
 و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کما لفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید
 و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذاة ظاهر شده بود و باستوار و آرد
 پس آثار آن اگر ظهور نمایند بجا است و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج
 یافته است که در پیران نسبت کشفی کیاب است و مریدان باین ضعف بهمت
 با التماس بشدت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند و السلام -

مکتوب سی و هم پیر سیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه
 چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت عرب عبارت است از علاقه بین لطیفین
 و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانہ و خلق واقع است
 که مستکملین تعبیر میکنند از آن به صافیت و مشوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از
 ظاهر نسبت این صوفی و صوفیه اگر چه در تعبیر از آن بظهور و حد و کثرت میکند مثل ظهور آب

در صورت موج و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما مطلق نیست
 و حاصل این تعبیر اثبات عمیقیت تعلق است با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات
 مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل باطل چون نسبت اضواء
 منبسطه شمس یا شمس میفرمایند و ظل اینجا بمعنی قلبی است یعنی ظهور شمس در مرتبه ثانیه
 و ظاهری است که این کثرت وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند باشد
 فرقی است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقی و دیگر غیر از حقیقت اصل است
 همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل و انموده است اما ظل مواطاه بگو
 یرو دیگری اینجا صحیح نیست و ظاهر موج و دریا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر من وجه
 اثبات غیرت میکند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نگیرد و این معنی از کتاب سلوک
 بآسانی میتوان استنباط کرد و مقصود معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه
 باید دریافت و بطور شهودیه این است که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
 الهی مرکب اند از عدم و وجود با معنی که اعدام اصنافیه یعنی عدم العلم که معبر است
 بجهل عدم القدره که معبر است بخر و غیره که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه
 علم الهی پیدا کرده اند و مرایا صفات حقیقیه که مقابل آن عبارات اند گردیده
 و الوار آن صفات دران مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتیه فی العلم مرکب اند از اعدام اصنافیه و ظلال
 صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجی
 گشته پس اعیان خارجی نزد ایشان بوجو و ظلی موجود اند نه بوجو حقیقی و در خارج
 ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه است

از وجود و توابع آن عللاً و انعکاساً مستقلاً هست این حضرت وجود جل شانه فلا وجود
 با وجود تحقیقی فی الخارج تحقیقی الا الله فهنا هو التوفيد و چون عدم منشأ نقص
 و وجود مبدأ غیر و کمال و عالم کبر است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست
 و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و غیر و حق محض است و عین عالم نمیشود اندیشه ناچای
 عالم جمیع قبح خواهد بود اما وجود حسن همه مستقلاً است از حضرت وجود و جهات
 قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استقامت و حود و عذرت شایخ
 که خلل جذبه الهی است بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب قطع مسافت که عبارت
 از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید
 فیوض و برکات آن نسبت محاذاته که در میان ظاهر و ظاهر متحقق بوده بر فتح این حجب
 که مانع ظهور انوار حققی در مراتب تعین سالک بودند تمام ظهور میسر شود و استیلائی
 آن انوار آن آئینه را مستور میسازد این حالت را نسبت فنا تعبیر میکنند و بعد از آن
 که وجود و محبوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک با آن وجود
 کارخانه بشریت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت انوار میگویند
 پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی تمامها کرده و از تجلیات صفات و ثبوتات
 گذشته تجلیات محبت مشرف شده و از زمان نبوت باقیست نبی میگردود و بدرجه عصمت
 که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میسر شود و گرنه بقدر طی مسافت از امکان
 بسوی وجوب از عدم که شر صرف است دور تر خواهد بود و حق که خیر محض است نزدیکتر
 میگردد و چون ظلمات عدم در استیلا و انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصداق خیر
 می شود اما با احتمال وقوع شر احیاناً ولی و ناسب نبی میگردود و تربیت و اصلاح بولج

فنا

استیلا

عصمت

تربیت

اصلاح

این است معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور است
 که در اصطلاح این قوم است بر سبیل ایجا از مبشر ب صوفیه شهودیه مجددیه رحیم الله
 و اسلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم
 دوام حضور است نگاه غفلت از جناب حق تعالی رد میسر بدست چیست بداند
 که بنا بر این شبهه بر اشتباه است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و
 حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین اوست چنانچه علم نفس خود و عوارض
 خود و حصولی حصول صور معلومات است و در مراتب ذهن توسط عقل و حواس ساکن
 که بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضور است
 نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود
 اشیا زطلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجودی
 و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و کثرت ظلال از راه تکثیر شیوات
 وجود است و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیت خود آگاه نیست وجود
 مستقل برای خود در پندار ثبات میکند و در حین حکم تلفظ انا اشاره بهمان وجود
 و همی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب را
 و ظلمانی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسر میگرد و حاصل خود
 و اصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمیبیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار
 از اصل میداند و در میاید که ظل را حقیقی علحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
 ثانوی بتین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشارالیه و مرجع انا و نفس الامر
 اصل است نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این بتین ظلی او بود متعلق باین

و اشاره بلفظ انا اولاراج میشود و بل چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانی آن
 انار جوع لفظ میکنند و چون این حالت مستمر میگردد و از او اعم حضور گویند و این حضور را با
 تحقق فنا زوال نیست و اگر کما هر قوری در ریاضات رو سبده قدرت در علم العالی واقع میشود
 نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس باقیست
 که تمثیلت امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس باریست که بواسطه
 راد آن بازگاه و خلایق و متشابه این استنباطات اینست که در مملو عالم العلم با حقور علم
 حضوری دانسته میگرد و اعم حضور میشود حضرت فاروق رضوان الله تعالی علیه که فرموده است
 اَصْلِي وَ اَجْمَعُ الْجَبِشِ اشاره باین هر دو علم است که تجزیه جایش تعلق بهم حصولی دارد و
 و حضور و معلومه انقبیل علم حضوری است و ظاهر که معلومه انجناب البته بی حضور نخواهد بود
 و تدبیرها و بی تصور اسباب صورت نمیکند پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند باین هر دو کار
 که در داخل عبادتین است در یک جزو زمان از نفس احد تمشی نمیتواند گذشت و معنی قول خلیفه
 ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و استلام مکتوبات **قسم** بر خود دارا از
 احوال شهبازی که به مقامات کرامت آیات قیوم ربانی محمد و الله ثانی رضی الله تعالی
 عنه بر عجم بخیر و ان دارد می شنوند استغفار کرده اند بمطالع در آمد و در **یابست**
 که بنا بر این اعتراضات بر جمل است یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم است اهل
 و تکلیف قبیح اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله بالو شده اند و حضرت مجدد در مکاتیب
 خود جوابهای همیشه بهات بطریق دفع و خل تحریف نموده و از اولاد اجماع و ایشان حضرت
 شاه کبیری رحمة الله علیه رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی سرخ شاه رحمة الله
 علیه رساله تمهید کشف الغطاء عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریف نموده اند و از مخلصان آنجناب

سنی در علم حضور

مولانا محمد رفیع ترکی ثم انکی رسالہ مسمی بہ عطیۃ الوباب الفاصل بین الخطا والصواب
بر اسولہ واجوبہ در در سالہ محرم برزنجی تلمیذ شیخ ابراہیم کردی ثم المدنی نوشتہ دہر
علما مذہب اربعہ دیار عرب مجمل مسلم گردانیدہ و مادہ چند لہو معارف غیر متعارف
ست از جناب ایشان کہ در قرون اولیٰ شیوع داشتہ و بعد قرون ثلثہ شہود بالبحر
ہر پر وہ کون رفتہ از خصوصیت طہیت مطہرہ ایشان کہ بقیہ طہیت مقدسہ جنابالت
بودہ بروز نمودہ اندا اضاف آنت کہ اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع
کتاب دست ست و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابہات
کلام اورا موافق حکمت کلام او تاویل کنند یا بحالہم سر و اعلا نیۃ و اگر اندر او را استفادہ
دارند چہ اگر این قوم را عذر اسے بیدار غرض میشود نگاہ در غلبہ حال عبارات ایشان
جہرات ایشان مساعدت نمیکند و گاہ در معلومات کشفی بنابر خلط و سہم و خیال خطا واقع
میشود و در آن خطا مثل خطاے اجتہادی معذور اند و گاہ اطلاع بہ اصطلاح ایشان
سعی نمودہ اند پس بر غایت این امور ترک اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بہ کلام
گرامت انتظام حضرت محمد و محض مضبوطی ست کہ بنا و طریقہ ایشان بر اتباع سنت و تصنیف
ایشان شون ہمین نصیحت و موعظت ست و بیشتر سبب ہمیان این فتنہ انکار توحید و وجودی
و اثبات توحید شہودی چہ کہ از ہزار صد سال یعنی از عہد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
رحمۃ اللہ علیہ تا عہد مبارک ایشان اوجیہ اسماع و افغان مردم از مسئلہ وحدت وجود
معلومہ است و انشا حضرت محمد و بر توحید وجودی نہ مثل انکار علیہ السلام ظاہرست بلکہ از
مقامیکہ وجودیہ تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن نمونانید انقدر ہست کہ مستعد اصحاب انوار
این مقام سفیر یابند و غیر تخری فی الجملہ من الحق و الخلق بہنج کہ مخل و وحدت وجود حقیقی کہ

در خارج حقیقی است نگر و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق علیحدت
 اثبات میکنند و تقدیر سید صدرت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده و اسلام
 مکتوب ششم بعد حمد و صلاوة از فقیر جاویدان مولوی صاحب مهاباد
 سید الرحمن مطالبه نماید که انکشاف نامرطوبانی شش بر ششهای چند که همه متوجه بمقام
 کرامت سمات حضرت قیوم ربانی می باشد الف تانی یعنی الله عنه بود و در مقدمه محمد و ما
 این اثبات از عدم اطلاع بر مصطلحات اجتناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلثه مشکایب
 حضرت ایشان مطالبه نمایند خواه طرح خواهد شد و فقیر انشا الله امری چند و نگار و
 باید دانست که حضرتان صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق نمی نمایند بگو وجود یعنی کون
 حصول که امر استراعی و معقول ثانوی است - دوم وجود منطبق که منشأ از تفرع معنی
 اول و معبر نظام وجود و بعد از اول است و دیدگی که این هر دو وجود از حضرت ذات
 تعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نیستند و شدیم
 و چون دیگر اول الاوایل و مبدأ المبادی است و نیز هم قوم بین ذات است و ذات بآن وجود
 مصدر آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هر گاه
 وجود و ذات هر دو در حقیقت یکو باشد صدر و آثار را خواه بود و منشوب باید کرد و خواه بود
 مطلب واحد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجا دخل است تسلسل
 آشکاره لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر
 آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تمانی حضرت ایشان از اطلاق لفظ
 وجود بر ذات او تعالی نه قیاسی از حمل بالمرطوب و یکو بر و یکو بر از راه احتیاط است که در
 شرح این اطلاق وارد نشده و صفات و اسماء الهی توفیقی باشد و در شبهه دیگر که در حقیقت

حقیقت محمدی و فضل حقیقت کسبه حقیقت محمدی است صلوات الله علیه و سلم از مکتوبات جلد
ثالث رفع میشد و مختصر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین
رحمته الله تعالی علیه نقل می‌گردد که علی سر قبتی کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص
بجای این دارند چه نقصان عاید جناب آنحضرت می‌شود و استثنای مستقیمین خود از این
حکم حکیم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث کاینکه
اوله خیرام آخره استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امری است و
هر متاخر و متاخری است پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کما
غیر از کمالات نبوت بالاسماء ختم شده است فقیر و تفرقه حق و باطل و الثقات نامیده
بودم و الامور منذر اللهم اننا الحق حقاً و انما الباطل باطلا - والسلام -

مکتوب بیستم بعد حمد و صلوة از فقیر عاجز بنان مطالعه نمایند که الثقات نام
مشتمل بر فضل یکیم و دیگر که ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی محمد و الف ثانی
و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمته الله تعالی عنهما رسید محمد و ما فضل بود
قسمت جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل خبری نیست و مناط فضل کلی زیادت
و قرب الهیست و نه معنی امر باطنی است و عقل را باین بقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب سرائی بطلب حق تواند برد و اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
وسنت را جماع قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان مردم
کتاب و سنت و انواع اجماع متاخر است و اصول بلکه شرع ازین امر ساکت و کشف
محمول خطاست و برخلاف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمیشد
از آنها ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرت بکند و حکم بجزم فضل

طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس سیر بقا سلم تقوین از تعلیم الهی و سکوت از فیض الهی است
 و مقرر فضایل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشود و که این سبک
 از ضروریات دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگیها و عشقی که مایه جناب حضرت
 مجرب است و مژگون مناسبت نیست که حرف از عالم عقل می رود **د** هرگز در پیش نمی
 نیاید زیرا که از حد بیرون قدم نباید زد و عالم سبب مرآت جمال الاهی است + میباشد
 و دوم نباید زد و اسلام **مکتوب هشتم** محذور مانده اند که مکشوف حضرت محمد
 و مسند حقایق ممکنات است که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در حق
 علم الهی است در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و متمایزی پیدا
 کرده است در مقابل صفت علم عدم العلم که معبر کمال است و در مقابل صفت قدرت علم
 القدرت که معبر بجز است و شس علی هذا و آن اعدام متمایزه بنابر مقابله و محاذات مریای
 محالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقایق ممکنات شده اند
 آن اعدام بجای مواد آن حقایق اند و آن عکس و ظلال بجای صور حاله اند در آن بنای
 همین اعیان خارجی ممکنات که بر مبط آن حقایق محصور اند و گشته اند و وجود و عدم
 هر دو قبول میکنند و همین وجه مصداق در خبر و شکر میگردند و نیز مکشوف آن حضرت است که مبادی
 تعینات انبیا علیهم السلام و الصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و وجودی
 دارند پس باید که در حقایق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز
 از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیشود و وجه تطبیق چیست
محدوم و ما چون مقابله و محاذات در میان اعدام متمایزه و وجودات صفات مقدمه
 در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محالی صفات گشته اند صفات نیز مریای

آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله با بتکس است در اینجا صفات بجای داده و اعدام
 بجای صورعالی اند جهت عدم در تصور ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی
 و همین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شتر شکر دنداما وجود خاصیه
 ایشان عدم وجود هر دو را قبول میکنند و انقدر دخل عدم در حقایق این حضرات بر آن
 ثبوت اسکان کافی است و اشلام **مکتوب نهم** پرسیده بودند که بزرگ
 میگویی که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدیند انداز کافر رنگ بدتر است این معنی
 چگونه راست آید که صوفی التبه مومن است و نگاه عالم و متقی میباشد و در حالت معصوم
 افاقت علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع
 همین اوصاف و اعراض اند ذات و حقیقت پس در فی با وجود علم باوصاف کافر رنگ
 بکفر و معاصی و علم باوصاف خود با ایمان و فضائل و دیگر چگونه خود را بدتر از دیگران اندازد
 و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن رذائل بدتر دانسته باشند و خداوند
 شرفاً و عقلاً بدیسی است **محدوما** بنده بپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 از اعدام اصنافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تعالی اسما و صفات
 در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی فضیلت عالم
 و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بطنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین
 ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شرعی نمایند و از جهت
 وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حسن شیخ پیر مرآت ممثلی از انوار شمس نظر میکنند
 ملاحظه اولی همان انوار را می بینند مرآت را چرا که مرآت در نشان انوار خفیه مستقر
 گشته است و هرگاه نبات نگاه کند بجزا اول همان تین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار

چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر بشری و خشیه بر حقیقت وجود که در آن
 مظاهر است و معسر رخیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر حقیقت
 عدم که ذاتی اوست و منشأ بشریت خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری می داند
 و خیر و کمال عاریتی را که از حقیقت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را
 از کمال فرزند و دیگر نشانی شنیده بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود و قائل
 این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال را اصطلاح و منسوب نمینماید و مستقار میدانند
 و همین است معنی فانی تمام و حاصل مشهود و صحیح و اگر صوفی را نظر بر حقیقت وجود و انوار
 مستعاره خود می افتد در حقیقت آنست که عدم است مستور میشود و از وجود عوالم انوار
 سر برآورد و همین است سرانجام حق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در دید
 خود معذور بود و اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در حقیقت وجود و حقیقت عدم تمیز نتوانست نمود
 و بسیاری از ساکنان این راه را اینچنین اغلاط واقع میشود و الا من عصمه الله تعالی
 بجز که حبیب صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب و هم نوشته بود
 که بزرگوار بلای شدیدی مشاهده بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود و بزرگی دیگر بعد از او
 اورفت و پیر سید چه حال داری جواب داد که حال ظاهرت و هنوز مراب انی
 هستی الضر بکفنه ام یعنی مثل ایوب علیه السلام سبزه نیامده ام دامان و زینهار نخواسته
 در ضرورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر
 این چنین است تفصیل در بر نبی لازم می آید و این معنی خلاف اجماع است -
 چرا که این حدیث را در احوال نظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کند محل شبه نیست
 بر آنست آنکه حضرت رضا علیه السلام مراب انی سنی الصبر انت و احمد و الامین و غیر

سربانی مستی الشیطان منصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر
 بے تابی و بے صبری دارد لیکن او سبحانه عل شانہ کہ عالم اسرار و الضمانست میفرماید
 انا وجدناہ صابرا لغو العبد اللہ اصاب پس معلوم شد کہ این بصیری آئینہ بنابر
 مستقیم بطریق دیگر از صبر بود و اگر نہ حق تعالی با وجود ظهور بصیری اثبات صبر آنحضرت
 سرش نیست کہ نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها و اذیات اموال و اولاد
 و شدت مرض و فقر و اہانت و محنت مرده منت بود و اہل دوسے صبر نمود چون وقت
 نزول رحمت رسید و دانست کہ کشف این کروب و البتہ بتفرع و زاری است و ادب بنویس
 بصیری است ترقی از مقام صبر کردہ بمقام ضیا کہ فوق جمیع مقامات قرب است رسید
 و بر عار بصیری صبر فرمود و بتفرع و زاری درآمد و در صلہ این ادب مدوح بہ لغو العبد
 گردید و خلعت منصب اللہ اصاب پوشید کہ ادب مشتق از ادب است بمعنی جمع یعنی
 رجوع بہوائی نفس خود کہ رعایت صبر چندین سالہ باشد نکرد بکہ برضای حق تعالی
 کہ اطہار بصیری در آنوقت مرضی بود رجوع نمود و الحمد للہ کہ حق تعالی با و آئینہ بنابر
 رسیدہ با وجود بصیری ظاہر حال باطن او را منظور داشتہ اثبات صبر او فرمود و گفت
 انا وجدناہ صابرا لغو العبد اللہ ادب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ در رفض
 الیوبی میفرماید الصابر جالس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت الیوب
 علیہ السلام سگڑہ بسوی غیر نکردہ بجناب خداوندی عرض حال خود نمود پس ترک صبر
 نمود و جواب این شبہ نمیتواند شد چرا کہ چون این دل بجناب الہی نیز در نیاب نازک
 نکرد و دوم نزود زیاوت صبر این دل بر صبر آن بنی ہنوز باقیست و اینجا مقصود
 دفع فضل ولی است بر بنی و آن ولی پیچارہ کہ از مذاق کلمات نبوت و حقیقت نبوت

و کمال مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر و لایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام
مکتوب یازدهم بعد حمد و صلوة خفی نماید که طائفه از فقهای خفیه در آنجا
 ذکر چه غلو نموده قنوی بحسرت داده اند و بعضی از محدثین اثبات ثمر و عیت ذکر
 چه کرده در پی فضل هر خفی افتادند و هر دو شریک بهاء تفریط و افراط رفتند و اثر
 انصاف سخن نگفتند و این مقام تنجیح بخواند و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که
 عبارت از یاد کردن است مختص است در سه قسم یکی ذکر سانی پوزیمیه آگاهی قلب
 و همچنین از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت و دویم ذکر قلبی است بی حرکت سانی
 و همچنین در اصطلاح معتبر است بذکر خفی و بنا بر مراقبات این قوم بر آنست مضمول است
 در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقی
 و یا ملاحظه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربکم فی نفسک و خفیة
 و دون **الحسن القول بالغدو و الاکمال** و دوم استحضار مذکور است با ملاحظه منوبات
 اوزار آلاء و انعماء و این طریق استدلال است از اثر بیشتر و انعمی در سائر اشعار
 معبر تفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملو است
 و قسم سوم ازین اقسام شلته ذکر سانی است با ذکر قلبی معاد این اقسام ذکر است
 و این شیوه و وجه دارد یکی اکتفا بر ذکر است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و بهین
 ذکر خفی و نه بان شرع و ما خود است از آیه کریمه ادع ربکم بضرعاً و خفیة الله
 للحدثین و دوم با اسماع غیر است که در شرع سمی بجهت است و در موقع خاص بفضل است
 از خفی بنابر حکمتی نه مطلقاً چنانچه اذان و اقامه و قراة بجهت در صلوة چه ریه که ایقاناتین
 و تنبیه غافلین اذان مقصود است و حکمتی که در ذکر خفی است سلاست نفس عمل است

از وفاء و سمع و ریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بزرگتر منصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقا بلکه از فحوائی حدیث آنکه لایق عواید اصحاب و اغایا مانع خبر معلوم
 میشود و ذکر چه با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله که در قرون متاخره
 رواج یافته از کتاب و سنت مأخوذ نیست بلکه حضرات متشیخ بطریق الهام و اعلام
 از مبارک فیاض اخذ نموده اند و شرح از ان ساکت است و داخل و ائمه اباحت و فایده
 در آن متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود و فضل
 از غیر آن اگر چه سبیل باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلوات الله
 علیه و سلام حضرت علی بن ابیطالب راضی الله تعالی عنه چه که از شداد بن اوس ثابت
 شده است بجز متوسط خواهد بود و نه بجز کذا فی چرا که در اول این حدیث است که آنحضرت
 بیستین و امرار فرمود و این معنی نیز مشعر است بانحزار فی الجملة و گفتگو در جزاء و عدم جزا بجز
 بلکه در فضل یکی بر دیگریست پس و حکم فضل ذکر چه مطلقا بزرگتر خفی است انکار منصوص است
 و انکار جمیع اقسام ذکر چه نیز همچنین چرا که چه در بعضی مواقع مشروع است و اثبات
 سننیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر چه بی که در متاخرین
 مروج است ممکن نه چه جاسه اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابناء و پیشه مبارکه و نماینده
 از طرفین قبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقیم است اعتدال
 مستحسن و حسیه کلام باطل و دل و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی
 علیه التحیة و الثناء - **مکتوب و دوازدهم** عذو و ادب و مسئله سماع در میان ائمه
 فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم جمیع اختلاف قویست فرقه اولی میگویند
 که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سده باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطل است ^{جلال}

با قضا حای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی
 که محل فتنه نباشد کلامی موزون با معنی موزون بیهوده داخلت محذوره شرعی ناشاد نماید
 و فساد می ازان در باطن مستمعین نرزاید بلکه سرور و یا جزای و قلب پدید آید این قسم
 سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد
 و چراغ مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشهوره مثل نکاح و قدوم اکابر و
 بوده و اتقیا را علم است احیاناً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود
 اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق دارد همیشه نه بطریق التزام - قسم دوم آنست
 که غالبان متأخرین رواج داده اند و آنرا بجهت گرفته و امور غیر مشرعه را در آن خلط نموده اند
 این قسم بقدر داخلات امور غیر مباح اگر است بجزت خواهد رسید و اعتقاد اباحت
 مجرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز
 ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل ثقیل شیرین
 نمیکند و آنکه معتاد با فیون است رغبت بنقل تکلیف نمی نماید با آنکه سبکی نقل دیگر و را
 حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله حشمتیه که نشان نسبت اینها به نشه خمر مشابیه است از
 نشه قنات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشه نسبت شان
 بر بودگی افیون مناسب است از سکوت خط بر میدارند نه از نشه و به شکامه پس منشا این
 خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت
 اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طریقه
 از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این سلسله از کتب مرسومه معتقین
 مثل نام حجه الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرها بایه طلبید و الحمد لله که

فقیه از سماع غیر مباح تا سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تحکم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرورت نیست
 از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیح و مقامات سنی و سماع مباح جاها داده اند
 و هر که از ندان علماء صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این قدر میداند
 و این شبه الکلام نقل و دل و اسلام مکتوب **سیر و هم** محب و مادر سینه
 جبر و اختیار علماء سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چه که عقل و ادراک بعض
 مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در صلاح امور عباد حاجت بنزول وحی نمی افتاد
 باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
 زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بکم نفس علی مخلوق است بجان و تقا پس اختیار
 تمام مجبور و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب است
 از جناب او قلے شأن پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ماضی حرکات قشر
 نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیار
 لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار نیست هر گاه میخواهند از سبب رفاض میکنند و همین است
 حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد پس امر است متوسط
 چنانچه از جواب شهو حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
 حسن بصری رحمه الله فرموده استفا و میگردد و لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین
 و همین امر متوسط لمیان شرع معبر است بلفظ کسب و این لفظ را جبر فعل عباد
 اطلاق نمیکند پس معلوم شد که افعال ماضی جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف
 منوط تکلیف است و پس و ظاهر برابر رعایت ضعف اختیار عباد و بنا نهاده اند که حرمت

بر غضب سبقت داده اند یا آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
 و هرگاه افعال او قاعله مسبق بعلم و اراده و قدرت است و بعلاوه سبوقیت این
 هر سه صفت افعال عباد و شا بهی من وجه بافعال او قاعله دارند و بحکات تشریف
 که مجبور محض است اصلاً منافست ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافاتی
 عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که زوا ایشان
 ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمامه است با کمالات متدبجه و نه ظهور
 خیر و است از اجزای آن چه که حضرت وجود بسیط حقیقی است مجتبی نمیکند و ازین راه
 میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شانی
 حضرت وجود پس باید که در هر نظری از مظاهر خصوصاً در آن که مشرف است به نصب
 خلافت حصه از صفات اختیار هم تحقق باشد و بنا بر تکلیف امر و نهی بر آن بود و السلام
 علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری **مکتوب چهارم**
 پرسیده بودند که کفار نه مثل مشرکان عرب وین سبب اصل دارند یا اثر اصلی
 بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد باید کرد و مختصر کرد
 تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود اینست
 که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاون
 استانی مسیحیه بود که چهار دفتر دار و شمله احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل متوسط
 ملکی بر همانام که آله و چهارم اجماع عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از آن کتاب تشن آید
 استخراج نموده بنام اصول عقائد را بر آن گذاشته این فن را در هر شاخه نامیده اند
 یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرق مقرر نموده و چهار

سلك ازان كتاب برآورده برای هر قوه مسلكو قرار داده بنای فروع اعمال بران
 بناده این فن را کرم نشاسته خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ
 احکام را استکرا اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال
 ضرور است عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را حجب نام کرده برای اهل هر حجب
 طور عملی ازان بر چهار دفتر اخذ نموده اند و آنچه متأخرین ایشان تصرفات کرده اند
 اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث
 و مخلوق اوسیدانند و اقرار بفنائی عالم هشت حسباتی و جزای اعمال نیک و بد بینمایند
 و در علوم عقلی نقلی و ریاضیات و مجاهدات و تحقیق معارف و کلمات شغفات اینها را بر طول
 است و کتاب خانه ما تا امروز موجود و رسمت پرستی اینها از راه اشراک و الوهیت
 بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول
 تحصیل علوم و آداب و دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال صلاح
 نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجربه که غایت کمال انسانی است و پنجاب کبری
 که از آنها حکمت میگویند بر آن موقوف است صرف بینمایند و قواعد و ضوابط دین
 اینها نظم و نسق تمام دارد پس علوم شد که دین مرتبی بوده است و منسوخ شده
 و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری و دیگر و شرع مذکور نیست حالانکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین های بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باین
 که بحکم آیه کریمه و ان ان امة الا خلا فیها نذکر و کریمه و لکل مة مهول و آیات
 دیگر و مالک هندی نیز تعبثت انبیاء و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها
 مضبوط است و از آثار آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل یافته اند

و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرونگذاشته و مشهور است
 که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبر و معجوت شده و
 اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد
 از ظهور پیغمبر که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و معجوت است بکافران
 و دین او ناسخ و بیان است شرقا و غربا احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد
 و ستم نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که دو هزار و صد و هشتاد و سال است
 هر که باو منکر و دیده کافرست نه پیشینان و چون شتر عجم که آیه کریمه منتهی قصصنا
 علیک و صفحه من له نقص علیک از بیان احوال اکثر انبیاساکت است و نشان
 آنها سکوت اولیست نه مارا جریم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه بین
 به نجات آنها بر ما واجب و ماده من من متحقق است بشرط آنکه نقص در میان نباشد
 و در حق اهل فارس بکمال اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و ناسخ
 شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولیست و کافر گفتن کسی را بپسول
 قطعی آسان نباید و انت و حقیقت بت پرستی اینها است که بعضی ملائکه که باطریقی
 در عالم کون و فناء مقرر دارند یا بعضی ارواح کمالان که بعد از ترک تعلق اجساد
 آنها را در این نشان مقرر فی باقیست یا بعضی افراد احوال که بر عزم اینها مثل حنث
 خضر علیه السلام زنده جاوید اند صورت آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این قوه
 بعد مدتی مناسبتو بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حاجت
 معاشی و معادنی خود را او امیازند و این عمل مشایهتو بکریا بطبع دارد و که معمول
 صوفیه اسلامیه است که صورت سپهر را تصور میکنند و هیئت آنها

بر سب دارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند
 و این مناسبتی بقیده کفار عرب ندارد که آنها پتان را مقرف و مونثر بالذات می گفتند
 نه آنکه صرف الهی و اینها را خدای زمین میدانند و خدای قعالی را خدای آسمان این شرک
 است در الوهیت و سجده اینها سجده نجات است نه سجده عبودیت که در آئین اینها جای
 و پدر و پیر و استاد بجای سلام می بین سجده مرسوم و معمول است که آنرا از مذروت میگویند
 و اعتقاد تماخ مسلزم کفر نیت و اسلام مکتوب یا نثر و هم نوشته بودند
 که حضرت مجید الف تالی رضوانه تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود بمن رفع سابع
 کرده اند و قیام و محبت بجناب ایشان فی سابع مکتوبی و محبت را اتباع محبوب لازم است
 محمد و ما و سبحانه جلثانه اتاب کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
 و ما کان ملحقاً ولا موصیاً اذ افاض الله و سهوله املان لیکون لها خیرة
 من امرهم و رسول علیه اسلام منفرماید لایون احدکم حتی یکون هواله
 تبع الماحضت به و حضرت مجید الف تالی رضوانه تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت
 اند بنا بر طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما و مشایخ را بر سابع
 مشتمل بر احادیث صحیح و روایات معتبره حنفیه تصنیف کرده اند تا بجا آید که حضرت شاه سحر
 رحمة الله علیه فرمودند اصغر حضرت مجید و نیز در جناب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع
 یک حدیث بی ثبوت زمریده و ترک رفع از جناب حضرت مجید و پنا بر اجتهاد واقع شد
 و سنت محظوظ از شیخ بر اجتهاد معتبره مقدم است و بی ثبوت سنتی رفع ترک آن باین
 حجت که حضرت مجید و ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجید و ترک سنت تحذیر
 کثیر فرموده اند حضرت مجید و هم در سبب خفشی داشتند و امام ابوحنیفه رضی الله عنه گفته اند

اذ اثبت الحديث فهو مذهبي و انكوا قولي بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
 پس میدانست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی ما خدا جاویدت صحیحی متغیر نشوند
 و اگر گویند که حضرت مجدد بان علم و سحر از احادیث ثبوت رفع سببه مگر آگاه نبودند که
 تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و
 از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و گرد هرگز ترک رفع پیغمبر و دیگر
 ایشان هر چه برین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم ضمیمه
 حضرت رسالت علیه التحیة را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوئیم که
 در امور طریقت معتبرست و در احکام شریعت محبت نیست مهند و در آن مکتوب احتجاج
 کشف نموده اند و اسید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان
 که سجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نیاید گرد و دستا
 مکتوب **شانزدهم** پرسیده بودند که در سکه عمل بحدیث و انشغال
 از دنیای بیهوده چه میفهمد **مخبر** و ما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث
 مدنی رساله نوشته مخصوص آن بفارسی محمد میشو و قال الله تعالى ان كنتم تحبون
 الله فاتبعوني يحببكم الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن
 احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
 آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده در روضه العلماء
 که امام بر حنیفه رضی الله عنه فرموده انكوا قولي بخير الرسول الله صلى الله عليه وسلم
 و قول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهورست از امام که فرموده اذ هم لم يجدوا
 فهو مذهبي پس سیکه مهابتی در قرن حدیث دارد و نسخ از نسخ و قوی از ضعیف

میثاق است اگر سجدت ثابت عمل نماید از مذہب امام برمی آید چنانکه قول امام ^{علیه السلام} اذ
 الحدیث فھو ذھبی لھن است و رین باب و اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل
 این قول امام را از کواحق علی بن ابی طالب خلافت کرده باشد و مخفی نیست کہ هیچ یکو از
 علماء است جمیع احادیث را احاطہ نکرده است چنانچہ قول از کواحق علی بن ابی طالب
 لھن است بر آن کہ جمیع احادیث با امام نرسیدہ بلکہ بعض از انہا فوت شدہ چنانکہ
 نشود کہ مثل خلفاء را شدین کہ علم اہل امت و ملازم صحبت جناب رسالت ^{صلی اللہ علیہ وسلم}
 بود بعض احادیث از ایشان نیز فوت شدہ و میدانند ہمغنی را ہر کہ معرفتی بھن حدیث
 دارد و وظاہر است کہ ہر فرد است اتبع پیغمبر واجب است و اتباع ہیچ یکو از این ائمہ
 واجب نیست و اہل امت مختار اند مذہب ہر کہ از مجتہدین خواهند اختیار نمایند و ہر کہ
 میگوید عمل سجدت از مذہب امام بر می آید اگر بر مانے برین دعوی دارد و ببار داما ^{مثلاً}
 از مذہب ہر مذہب ازین مذاہب مشہورہ تفصیل میجواید امام سیوطی رسالہ مسمی بحزب الازہار
 فی انتقال المذاہب تالیف کردہ خلاصہ آن نیست کہ انتقال از مذہب ہر مذہب جائز
 و مجرم کردہ بر آن امام را فنی و در پی او رفتہ است امام نووی و در روضہ گفتہ کہ بعد
 تدوین مذاہب آیا جائز است مقلد کہ انتقال از مذہب ہر مذہب و دیگر بکنند - گوئیم کہ
 لازم است ہر مقلد را کہ طلب علم باحوال ہر مذہب نماید چون غالب شد ظن او کہ طرف
 ثنائی اعلم است جائز است اورا بلکہ واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انہی و مقلد را حالاً
 اند و بصیر عقل از چہا حال خالی مے چرا کہ مقلد یا عامی است یا عالم و این ہر دو را
 باعث ہر انتقال یا غرض دینی است یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت
 فقہ و از مذہب خود و جز اسم نمیداند و انتقال بارادہ حصول مال و جاہ کردہ پس امر او ^{جائز}

که حقیقت انتقال او استیفاء است و اگر عالم فقیه بود و برای دنیا انتقال بکند پس امر او اشد است زیرا که تلاعب بذهاب میکند برای غرض دنیوی و انیمیتی غیر جانبدار است و اگر در مذہب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب بیست و مذہب دیگر نشود او ترجیح یافته است بقوت اوله پس بخشن کس انتقال واجب است و بروایتی جائز و اگر عاری از فقه است و در مذہب خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذہب غیر را بخود اسهل سریع الادراک التمه و او را تفقه درین مذہب مرجوست بخشن کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذہب بهتر است از جهل در جمیع مذہب که غالباً عبادت حاصل نمیشود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد مجر و عمل بود پس جائز است عامی را و ممنوع است فقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذہب حاصل کرده چون مذہب دیگر انتقال کند عمره و دیگر باید برای فقه در آن مذہب از عمل که مقصود است بازماند پس او را ترک انتقال او لمی است و آنکه گویند که اگر غیر حنفی مذہب حنفی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نیست محض تحکم و تعصب است و دلیل ندارد زیرا که ائمه سلمه در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر بر مذہب لفظی از آیه و حدیث و روایت و تقلید آن مذہب بر هر فرد است واجب شد و تقلید دیگر جائز نبود و اجماعی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حنفی مذہب است گفته که جائز است مردی از مذہب شافعی یا مذہب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذہب اختیار کند و در بعض مسائل بیاکس از خلف و سلف انتقال ننمونه اگر جائز نبود می نمودند و هر که برخلاف آن گوید قول بی دلیل است و غیر معقول و السلام

علوم شیخ الہد **مکتوب ہفت دہم** نوشته بود مذکہ در حق معاویہ بن

ابی سفیان اموی صحابی و ابله و اعوان او عقی السعنه چه اعتقاد باید کرد -
 بداند که علمای مذهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که
 در شان نبی القرون لازمست تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض
 بجناب الهی نمایند و هر استبداد طعن ممنوع میدهند چرا که در قرون ثلثه مشهور
 با تغییر هیچ یکی از علماء و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
 ایشان و با وجود اقرار نسبت خطاب بآنان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز طعن
 بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده
 از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر بلکه بر دانه تعصب و در کتب معتبره مذکور است
 و مبدا این فتنه مشتهرات امیر المومنین عثمان است رضوان الله علیه و طریق اسلام
 زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب جناب
 خلیفه بر حق علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفته و جماعه دوم بطرف امیر شام
 و فرقه سیوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون و راخذ
 حدیث بر روایات هر سه فرقه مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلث
 مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات از آن فرقه نمیکردند و بنا بر اجتهاد و استنباط
 بر آن نمیکند داشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت وین اسلام برهم میخورد
 پس در کتب لسان از مطاعن آنها حکمت وینست و حرمت صحبت خیر البش
 علیه الصلوٰه و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قربت
 آنحضرت ضرورتیست قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح بکفر منازعان ثابت
 و وحشت و نفرت خود لازم نزاع است معذرا صدور چنین خطا از اهل خیر القرون

خیلی مستبعد و متکبر است اگر چه آن خطا عظامی احتمالی باشد که مدوت و دلی القربا
 آنحضرت واجب است بر همه افراد امت و اگر استکراه نیستند در میان نباشد رضا
 با نیت اهل قریب رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله
 مناسب نیست سکوت یا افسوس تمام درین مقام اولی است و فرقه شیعیه چون از
 مسلک اعتزال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بوی اصل کرده و آن نفوس
 زکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند رفته رفته بتکفیر اصحاب که سباده توان تر خبر
 نبوت ناقصان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت
 بر او ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض
 زمان است و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد
 نبوت او صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بدل ارواح و اسوال و مرخصت او
 تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از وظایف
 کفر هم نرسند و لبها بل بجات نه پیوستند طرف حسن ظن بر بنی و رسول دارند خدا بخواند
 اگر حقیقت کار خفین باشد که دعوائی شان اسابقین پس لاحقین را از چنین
 خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
 و اعم ایشان پوشیده نیست و واقعات او یا این است نیز بهمان نه هرگز و نه
 دنی شنیده که بعد از ارتحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و متکبر گردیده و
 با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند و در صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از این صلاح
 است که امام فائده مترتب شد و نیز باین حساب خیر القرون شد القرون گیرد
 و خیر الامم شد الامم میشود خدا انصاف نصیب کند و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هیند و بهم خاندان مصلیان نوشته بودند که از اختلاف شیعه
 و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمع نمیشود
 چرا که بنابر اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر منواترات که
 افاده یقین نمایند و این قسم خبرها درین باب کثرت پس علاج تحصیل اطمینان چیست
 محمد و ما این سلسله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق
 نبوت بر او نجات کافیهست و ایمان مجمل منجی و مضمون کلمه طیبیه که تصدیق و اقرار آن
 آدمی مسلمان میشو و همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم خبر حسن
 ظن مجمل و محبت بر رعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها با جناب
 رسالت علیه الصلوٰه و التحیات پس است و مطالع تفصیل احوال آن بزرگان از کتب
 تاریخ موجب یحسان فتنه است چرا که منصب عصمت بخدمت اهل سنت مخصوص
 و مسلم جناب حضرت انبیاست علیهم التحیة و الثناء و ممنوع است از غیب اینها
 اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفات
 اتفاق می افتد و آنهم فیما بین زود مقرون بعفو میگرد و از غایت صفای باطن
 به تصفیه می انجامد و اینکه از باب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت
 بالا استمرار در میان آن اکابر میکنند و بر آن تفریبات کرده نقطه را دایره مینمایند از اعتبار
 ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب
 نفی فائده بعثت محمد و فقیر روزی درین سلسله متامل بودم و از مبارک فیاض مسلت
 طریق نجات از مهلکه این سنگدل و نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد و نقل
 آنست بالله که ما هو عندک نفسی و بر رسول الله که ما هو عند ربی و بالله و بحاجه

کما هم عند تنبیهم و بدیهیت که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اعتلافا
 است و تفویض امر بجانب الهیست جلشانه که مرتبه نفس الامرست و هیچ فرقه را در مقام
 مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوٰۃ و السلام علی رسول محمد و آله
 مکتوب لوز و هم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت
 علیه الصلوٰۃ و السلام فرموده که لب من و دوازه خلیفه از قریش خواستند بود
 اهل سنت ازین دوازه تن خلفای اربعه که مقصدی خلافت خاصه بودند و پشت تن
 دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جها و با کفار و اعلای کلان احن کرده اند
 مراد میدارند و شیعه دوازه امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد و توقع
 درین مسکنه کدام جانب است محمد و ما احن بجانب اهل سنت معلوم میشود و بداند
 که لفظ خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت مو باید که جامع
 خلفائین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را تمثیل سازد و تمثیل خلافت
 ظاهری موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خراین و افواج که شرط نفاذ حکم است
 و ظاهریست که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
 علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اظهار بیچگی و رجحان و قیام در بین امر نمود
 و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام که خلفای از قریش باشند نیز مشعر بر همین است
 و گرنه از اهل بیت یا از بنی اشم میفرمودند و جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد
 که ترویج ظاهری که موقوف بر اسباب ظاهریست و بجایو قالب اسلام است از آنها
 وقوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس
 مرقاه حضرت ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطعیت

و از ده امام صلوات الله علیه متفق اند در ذات باری تعالی و در ذات حق علیه و صلوات الله
 علیه و در معنی نبوت و جبر و کسب و اختیار و در سایر امور که در کتاب و سنت و اجماع و اتفاق
 باطنی باین حضرت تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی
 متحقق خواهد بود و خلاصه هر چه در این باب گفته شد و دیگر تأمین عدد و اثبات غشیه و بی صورت شکلی میخواند
 و السلام مکتوب **بسم** نوشته بود و تذکره با حدیث صحیح ملائک حضرت صدیقه
 رضوان الله علیها از جناب مرتضوی رضوان الله علیه در عهد مبارک نبوی صلوات الله علیه و سلم
 و بعد از آن نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که باعث دیگر داشت نام است
 و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق اربعه است هر عمل که آنست
 از حضرت مرتضی علی بن ابی طالب مایند با آنکه حضرت صدیقه خور وایت میکنند که حضرت مرتضی
 و علی علیه السلام و سایر دوستان و یاران و دوستان پیش از حضرت صلوات الله علیه و سلم مخدوما
 گاه در خلاف و نزاع طیفین معذور میباشند و حق هر دو جانب میباشد
 چنانچه در مقام است محقق **نماید** که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب
 جناب رسالت ماب علیه الصلوٰه و التسلیات احساس نمود و با مقتضای استیلا
 محبت و بغت و امیصحت و وقت نهاییست و تسلیه آنحضرت صلوات الله علیه و سلم
 بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردید و معروف
 داشت و استماع این جنس حضرت صدیقه را باعث آورد و چنانبار که حکم تعزیر
 بارگاه با چنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و وظایف
 که بالاتر از این اذیت و نیباشد پس آنحضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضوان الله
 علیهما بحکم غیرت محبت و اقتضای عیشیه است که از آن چاره نیست نه از راه دیگر

و تا محبت با حقیت این حجت باقیست و تکلم حضرت تضرع باین کلمات نیز از جهت عداوت حضرت
صدیق بود که محبوب محبوب نیز محبوب باشد بلکه محبت پیغمبر بود است علیه و سلم که از آن
نیز بر وی پیغمبر است و هر حق ثابت است و هر معذرت و اندک با جور که جایز نیست محبت پیغمبر است
علیه السلام و تا چنانچه حجت و دلالت حضرت خیر النساء علیها التحیة و الثناء با جناب صدیق اکبر فرموده
عنه از احادیث صحیحیه ثبوت رسیده و این محل و شبست بگو آنکه حضرت بول با وجود قبل از قطع از دنیا
بقدر قلبی از مال با وجود تمام جواب معقول از حضرت صدیق چو املال را کار فرمودند و بیم آنکه حضرت
صدیق در مقام اشیاء فرزند رسول صلوات الله علیه و سلم در این مهمل چرا مساحت نمودند جواب آنکه طلب مال
میشد که طلال تر از آن ماکور عالم نمیداشت منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال طلال را
بیشتر میداشت و نا بشرفیست با از احتیاج چارست و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است
حنن معاشرا الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی مسموم این حدیث را
شنیده باشند در حق حضرت صدیق نفس قطعی است محبت و چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت
خیر النساء باین جواب یا با بیعت خواهد بود که ثبوت ارشاد باین توریثه واقع شده و این حدیث
تا آنوقت ظاهر اشجه شهرت رسیده باشد تا حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازل مزاجی خواهد بود
که لازم حسنه او گیهات و حکیم لا تبدل الخلق الله یجعل کما یخصه و عیال مزاجی را تغییر نمیداد
شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم و اسپین نازل نشد و قصه طایفه زدن آنحضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است و در زیست و هر دو معذرت و هر دو طریقی ثابت میشود
و اصل سنت را حسن بن و تاویل حسن و در شان طرفین واجب است و اسلام علی بن اربع الهدیه
مکتوب است و یکم مخدوم آنچه از ضعف اعتقاد طالبان اینان و طلب کشف
و کرامت اینها از رویشان و عدم میالاة نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بداند که

سفرها را شایخ دیگر مریدان چهره و آن عظمای معصیان هر که التماس نمودند که نه نماند
 او باین مطالب باید کرد که او سبب جانشان که حکیم حقیقی است بنظر او آید که میقلان کند و بگوید
 الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیای جمیع طرق است بر تبايع
 پیغمبر با علیه السلام و اهل صلوته نهاده و آن طیب عاقل را با ما نورانی و نهیاتی چند که بجا آورد
 بر سر اندر این مصالح است مروجی که بعلت غفلت و محبت مبتلا بودند فرستاده هر که این بجا است
 و محبت و شفا بر او و خود کشته آنکه با کرد و خود را ضایع تلف نمود این نشو و صورتی است و تحقیقی صورت
 نصیب خود ام مسلمین و آن بعد بقیع اعتقادات حسب کتاب سنت استعمال عیاج است و امثال
 امر و نهی و جزا این عقاید و اعمال تنجیست حس است و بکلی صورت بجات و حقیقت این نشو و صورت
 و آن تنویر قلوب و تزکیه نفوس بر باضات و مجاہدات باریجا صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تعلیقات
 و مکارفات است صورتی بر با بمان و اسلام و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده آن
 تعبد لله بکمال کمال ترا و در صورت ب حقیقت و مرتبه و اسلام آن ظاهر عبادت از قبیل او را م
 و جروح که بظلال و ضلالت و انزال آن کرده شود و بقیایه مثل ظهور حقیقت بر صورت که غیر نیست بلکه حقیقت
 است رایج و مکرر الهی است اعاد انشاء نه حقیقت بجای تحقیق است که اخراج مواد فاسده بر آن توفیق
 است تا احتمال نفس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود و بجز اجتماع این هر دو دیدن بشود و از این
 بیان باید دریافت که از معالجه آنجناب علیه الصلوته و السلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت
 و شفا بظهور رسیده نمی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجبور و راتباع و استرضای رسول
 علیه التحیه و التنازل و لذت از طاعت و نفرت از معصیت باطبیع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و
 باقیه مکرر این آثار دوام حضور قلب و زهد و بیانش بوده است که از هر یک صحبت آنحضرت و استعمال شایسته
 سیرت او حاصل شده بود و از انوار حق و مواجید قلوب متاثره نگشته و او را با وجود حصول کمال

اینکه شایخ
 بگوید که در کتاب
 بعد از طریقت و درین
 نیست و در حال
 خود که درین
 گام است و درین
 نیست

[illegible]

و این معنی معبرست در اصطلاح قوم لغیا محقلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست
و معارف وحدت وجود از ولایت ظلمه که محل سکونت ناشیست و در بنیقام در مغرب
نفس را بهم نگو از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوم حضور باقی جلالت مجربند که
عارض نشود و تعلق ماسوا نهاد مطلقا و بالا از این مستقیم سیر سالک در حصول این ظلال که مسمی با سماء
صفات اند و افع میشود و معالیه بالطفیفه نفس خود که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق بقلب
و لطافه دیگر که از عالم امر اند و همه روح آنها تا بحر کز ظلال کافرا فاده بود و در بیجا نفس حقیقت
فنا حاصل میشود اما راه مطمئن میگردد و در محاسبه موافق میشود و موافق دعوت و ارشاد بهم میرسانند
و چون این قلم فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده سرود شهنوی که جز از غیرت حق از خلق
میدرهم بنیاید حصول این مقام عالی ملتزم صفیا محبت حقیقی جلالت بودن و اجتناب از مضبوطات
و دوستی سجد یک کلفت از میان بر نیز دو شریعت مقتضای طبیعت که در دو اعتقاد و عمل حسب
کتاب سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبرست لغیا نفس و ولایت کبری که در آیت انبیا
علیهم الصلوٰه و البرکات اتباع آنحضرت خواهی است و این نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک که کتاب
اسماء و صفات که تعلق با هم هوای ظاهر و اید واقع است و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است
که معبر بولایت علیا و در اینجا سیر در کالات متعلقه هوای باطن است و فائده حصول آن ولایت
قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر از این مقام کالات نبوت و رستاست اینجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدیمت تجلی مجرود ذات
شهود عارف میگردد و در اینجا سر و کار لغیا سر و کار بعد که اصول لطیفه نفس اند و افع یعنی در ولایت
علیا بنیاضرت سوا و خاک و در کالات نبوت لغیا خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات
و شیونان بپایر بالا تر از این کالات نیز مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور بهم ترین مقام

درین راه تحصیل فنا قلب و فنا نفس است و مراتب دیگر سببی برین هر دو فناست و در هر مقامی
ازین مقامات مسطور و عروجی و نزولی و فنا و فنا آنچه محرر گردیده موافق تحقیق حقا مجدی و در حقا الله
علیهم جمیعین مستجابات کابر متفقدین اما مشایخ دیگر ضالمها و دیناب و از آنکه با شوق سالکان
و این طور تقدیم خبر بر سبک است و هر چند تا فی نفس فید شیخ را در بیان مرید خلیه تمام است و استغنی
نیز شرط است و از روی سبک بیکار خدا بر او و شمار برسد و اسلام - **مکتوب**
لیست و سیوم بر خور و ارا که بر سبک و وحدت و جود سبک التماس شمار قوم سبک و
بدانست که در شرح کتاب مراتب نه مینویسد که حقا و اعلیٰ قدیم خویش حقائق کلیه و جزئی
راست است و علمش بر سبک و جود آن شریک و در علم سبک باید که اشیا تمامها موجود بود و علمی ازلی باشند
و ازین راه که صغیه با عیان ثابت فی العلم قال اند و چون در وجودات اشیا و مرتبه حکم که نزد قوم
باطن و جود تقدیم و تاخر زمانی نیست بخل و جود خارجی که تقدیم و تاخر و زمان بیکاری باید که وجود علمی غیر
وجود خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بود و مانند تقدیم اصل بر فرع و تقدیم دخل بر ظل و کیفیت صد و نه
خارجی اشیا که وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی بخواند که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت
از جود صغیه است و در قوم نظایر موجود گردانند و آنرا مطلق انصورت را از انصورت و ظهور آرد و میانه آن صورت و نور این
نصورت معلوم الایضیه مجهول الکلیفیه پیدا میکنند و مرات و جود و ضبط انضال عکس آن صورت منعنع مینمایند
بطوریکه آن انضال غیبه برین اطلاق وجود نگردد و الله اشق لا علی چنانکه عکس را فی در وقت مقابل برآ
و مرات پیدا میشود و نور مرات بدان سبک دیگر و عقل سلیم بعد از صمیم صورت مرتبه را در آینه و بگویند
نمی توان گفت که آنجا که دخول شده است اما اگر چه بظاهر فهم عوام صورت مرتبه و وصف مرتبه و یکبار
طرف است که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یک از صورت و مرآت آینه هم گیراند یعنی شکل و لون صورت
از مرآت که بگویند که در وقت مرآت از صورت پیدا می شود و لازمه اینها می و مراتب سبک و مرتبه را اگر وجود

این کتاب در بیان مراتب و جود و فنا و غیره است و در هر مقامی ازین مقامات مسطور و عروجی و نزولی و فنا و فنا آنچه محرر گردیده موافق تحقیق حقا مجدی و در حقا الله علیه جمیعین مستجابات کابر متفقدین اما مشایخ دیگر ضالمها و دیناب و از آنکه با شوق سالکان و این طور تقدیم خبر بر سبک است و هر چند تا فی نفس فید شیخ را در بیان مرید خلیه تمام است و استغنی نیز شرط است و از روی سبک بیکار خدا بر او و شمار برسد و اسلام - مکتوب لیست و سیوم بر خور و ارا که بر سبک و وحدت و جود سبک التماس شمار قوم سبک و بدانست که در شرح کتاب مراتب نه مینویسد که حقا و اعلیٰ قدیم خویش حقائق کلیه و جزئی را است و علمش بر سبک و جود آن شریک و در علم سبک باید که اشیا تمامها موجود بود و علمی ازلی باشند و ازین راه که صغیه با عیان ثابت فی العلم قال اند و چون در وجودات اشیا و مرتبه حکم که نزد قوم باطن و جود تقدیم و تاخر زمانی نیست بخل و جود خارجی که تقدیم و تاخر و زمان بیکاری باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بود و مانند تقدیم اصل بر فرع و تقدیم دخل بر ظل و کیفیت صد و نه خارجی اشیا که وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی بخواند که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت از جود صغیه است و در قوم نظایر موجود گردانند و آنرا مطلق انصورت را از انصورت و ظهور آرد و میانه آن صورت و نور این نصورت معلوم الایضیه مجهول الکلیفیه پیدا میکنند و مرات و جود و ضبط انضال عکس آن صورت منعنع مینمایند بطوریکه آن انضال غیبه برین اطلاق وجود نگردد و الله اشق لا علی چنانکه عکس را فی در وقت مقابل برآ و مرات پیدا میشود و نور مرات بدان سبک دیگر و عقل سلیم بعد از صمیم صورت مرتبه را در آینه و بگویند نمی توان گفت که آنجا که دخول شده است اما اگر چه بظاهر فهم عوام صورت مرتبه و وصف مرتبه و یکبار طرف است که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یک از صورت و مرآت آینه هم گیراند یعنی شکل و لون صورت از مرآت که بگویند که در وقت مرآت از صورت پیدا می شود و لازمه اینها می و مراتب سبک و مرتبه را اگر وجود

بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را باطن خود را به جای آورد و اوقات در ایصال
بینی ظاهر او باطن مصروف و اید که او سجد و سجده و اوقات در ایصال
قال الحیذ الشکر صوفی الذمته فی مصنفات المنعویج عبادتی برابرین کل
نمی تواند شد که اصلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوٰه و السلام انشا الله تعالی
زودست که صنیق بدل پوست می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب چیزی
معین گردد و بمضائقه آنرا قبول باید کرد و وجهین بطلب و سوال منافی توکل نیست اگر
اعتماد بر آن نباشد خصیصه و درین زمانه باعث رفع فقر و فاقه است و توکل صرف باعث
بجمعیتی است و اس المال صوفیه همین معنی است انشا الله و سجد و سجده و اوقات در ایصال
سنت نبویه علیه الصلوٰه و التحیة و درویشان فاقه و مجذبه راضی بخوارگی داشت خاطر
جمع و اید و در تعلیم طریقه و در کتب عقید باشد و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم
و ختم حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه هر روز بدین طریقه صبح لازم گیرید و بجنب او اسپید
و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار همیشه اندیشه نکنید انشا الله تعالی و سجد و سجده
مصرفی بخوار رسید و بر دفع بلبه یا در قرأت سور لایلاف هر قدر توانید آثار نماید و در فتح
و حضرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف بهمت واجب است غافل نباشید اگر چه احوال مسلمانان
این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم است و ملا و زری را بعد سلام بگوید که دنیا فانی
و آخرت باقی است قدر انصاف هر چه است که در هم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
نمایید و اگر توفیق باشد دعا و سجد و سجده و اوقات در ایصال
و اوقات فانی و واجب و ان شاء الله تعالی بعمل غیر عمری آنرا و احکام که در

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز حضرت گرفت ظاهر اراده محبت
 باین طرف و از و بخت دست میرسد و در الطاف خواهد شد هر چند مروده است اما طایفه است
 زیاده استقامت به جاده شریعت و طریقت روزی با و مکشوب سی اعم یاران
 که آمده بود و در جمیع رفاه و شوق صامیان میسر صاحب که با اکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بود
 نزدیک به سیاه بختی ذات الصدور علت نمود و ندوالمی سخت فقیر رسید چون اشتغال ما را نظر
 بمرطبی قریب است فطری شدیم و ایشان نه فرزندی گذارستند نه خلیفه تربیت یاران ایشان
 و تدبیر علاقی ایشان بگردن فقیر افتاد از لایذات اوقات ایشان که ظاهر او باطن به بندگان خدا
 میسر شد سرور حاصل شد بار که ان شاء الله بر کاشم و آنچه در باب برخورد و انظر علیان نوشته اند
 و اقیست از اخلاق و مناقب و احوال و دیگر مراتب هر چه میباید و دل میخورد و همه از و
 و همین خوبها او را سزاوار محبت کرده و گردن من از او را که با خود کار نیست یا دیگر
 چه کار رخ او را فتنه هائمی و معنوی ارزانی دار او که مراد و دنیا عزیز تر از کسی نیست
 و در واقع بجای مادر و پدر و بچای و پستار و نفرد و حق او همین فقیرم و از و هم ادب ارادت
 و فرزندی و علای و بندگی بفرمودیم میسر شد اما چیزی هست که من میدانم در حق برخورد از زیاده
 بر سالیق التفات باید کرد که به نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن
 برخورد را با بگویند که هر صبح متوجه بفقیر شد بنشینند او را خود توجه ندهند آنچه از وقت آن
 برخورد را نوشته اند خیال و ادب بدل رسانیده میان غلام و مخدوم باطن خود ظاهر نمود و بقدر
 طاقت تعمیر آن خود را و میبخت که برای همین کار سفر اختیار کردم خاک را راست باشد
 فقیر یکبار عبادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعا صرف هفت در آناله و این ایشان
 حافظ غلام رسول ملاقات کردند و بزرگ اند مولوی ظفر الله چه سلام قبول نمایند و السلام

ملکوت سی و یکم خبر تمامی مسیحی معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قویتر
 کرده اند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته در راه گذشته قلعه پنهان پیر را کفار سکه بجز
 مسقرت شده قتل و غارت و اسر و میان آمد مولوی قلندر بخش جو سلسله ربه معن زان و فرشت
 غارت خورده سلامت جا پنهان آمدند طریقه عالی گذشت انا لیل و انا الیه راجعون از غایت بی
 اسبابی در آن مزاج متوقف اند تا بمانند سپیده اند و از بے استطاعتی با آن خصوصیت اعداد
 و اعانتی از مابقییم نرسید بحالت علاوه این مصیبت گردید خاصیت طایفی فرماید امسال شایسته
 موانع حرکت بآن طرف موقوف اند اول ضعف پیرست مع امراض و عوارض و دوم کم فتوحی
 سیوم تنهایی اندرون که کثیر و پرستاری نمانده ده کثیر از خانه رفتند و اصیلان هم از ارغوانی
 غله و ماغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری نمانده
 بمن اصف و مہ فقیر و مستوره فقیرست و طعام از خانه مگو علامت کیمی جیو پیره و رخا دم ایشان
 بخت محو آرد و جنس از بجا میرود و همچنین شاه علی با وجود و مسکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد
 و ناتوانی او علاوه آن الحمد لله علی و الصلوٰۃ علی رسول محمد و آلہ اسچ از تدبیرات و آدمیت
 بر خیزد و از طفر علی او صلوات الله تعالی الی مایمنه نوشته اند بجاست هنوز قدر او را نشناخته اند
 او جواهر پاره الیت که قیمت ندارد و فقیر بسبب گرفتار و غنیمت خویشاوندی او را شناخته اند ان شاء الله
 تعالی در کمالات اخروی و فتوحات و نبوی ترقیهای نمایان نصیب اوست از ضعف و کسرت
 رونق و تحریر نموده و طاقت تحریر هم ندارد ان بعد ازین از جواب خطوط معذوره دارند همه دوستان
 معصوم عذر را رسانند که مرا مقصر بدانند رمضان مبارک بخونی گذشت و یاران با وطنان
 حیفست شدند خدا ناصر و محین شما باد اگر بر جاده شریعت و طریقت زندگانی خواستند کرد
 حق تعالی در هر دو جهان آید و نگاه خواهد داشت و امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند ^{طاعت}

بر خود را ضیاء الله و عاققه محمدی بجای شستن با بنمود و السلام مکتوب سی و دویم
 بالعمادیت ایم و شما با التزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و محروم بجاکساری و بے
 نفسی معامله بنمائید که کمال نفس نیست و هستی حقیقی را مسلم است و صحبت علماء و فقر را لازم
 گیرید و بر مکروهات زمانه صبر کنید که دنیا زندان مومنان است و وعده راحت در آخرت است
 بشرط سلامت ایمان و بر کم و بیش غفلت الہی شکر واجب دانید و بد خلقی پیران را بدنام
 نباید ساخت و اگر کسی بجمع بطریق نماید خدمت او باید کرد و از خدمتی نباید خواست مگر بعبادت
 خود نماید و مضائقه ندارد و هر جا باشد یا خدایا باشید و در صحبت پیران طریقت باشید میان جمیع ائمه
 احوال نیست حال باز نزد ایشان میرسد حتی المقدور مدارات ازین دریغ نذارید و معلوم است
 که طایبان خداوند عالم کم اند اگر کسی بیاید نام خدا و او را بیا موزند که اجر بسیار دارد -

کتب سی و سوم از نوید دخول یاران و در طبع الهی سرور بهر سید
 بر او شایسته تقدیر شد و تقاضای حضرت ایشان
 با کمال الله تعالی کلام و تکمیل کلام انشا الله تعالی کثرت مستفیدان و فتوحات هر دو جهان
 از این الی خواهد شد خاطر جمع دارید و کتباتی به نیت اتباع سنت مبارکت و در حق بر خوردار
 میبایست محمد قاسم بدعا و توجیه مقید ایم و معلوم شد که شما هم مقید اید انشا الله تعالی اثر
 بلا چشم پوشید و توفیق صیر که ازان بر خوردار واقع شده بود در آن جرم او بنو و معاف کردیم و توهم
 با اینچه اند و در اینجا طراه میدید شما هم خاطر جمع سازید و در حق او بدعا و توجیه سرگرم باشید
 و حضرت پیری روز افزون است و کثرت یاران و تائید غیبی بقوت مستعاره در توجیه دادن
 نیز روز افزون الحمد لله علو الاله الصلوة علو رسوله صلوات الله و آله شاه شفیع علیه الرحمة بدر و فوق وفات
 یافتند در معبره حضرت شاه ولی الله صاحب رحمت و ادب عالی و در آن مشایخ و شاه رحمت الله
 شرف و در آن آمده بودند روز حشمت یک منزل از اینجا رفته یکبار افتادند در دهنه نهید و نهید و شکستین

۷۷
 قدوس الامير خسرو
 و اجده الفاضل احمد ديار
 والديه سيد بنده که مهاجرت
 بداران چمن بيت وساپه
 چو رخ مجسمه انشان بان
 معاني انچه جزو خداست
 علي الخصوص سعادت انشان
 را از ان توحيدي حق بجايد
 سزاوارتر از حضرت حق
 و قلعه را محراب خود را
 مستودع دولت سپار او باشد
 محال و ادوات و تحباب او باشد
 سزاوارترين حال انشان را
 بهشت توحيده بجان سپار
 و بس وقت نشسته درون خيال
 انشان منت اقبال خيال
 چو در دره مودت نشسته

[illegible]

در پهلوی میان محمد میر مرحوم آسودند باران حلقه آبی سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجیه
 غافل نشاند و احوال باران حلقه آبی بعد از اسمی آهنا میر بنوشته باشند انتقال از وطن
 به بلده بکهنوبیا رجایا شد درین چکتهاست حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سره در سال ۱۱۳۱
 مسافرمانند که طالب ناباید که خود را از چهار نوع نادانها بزد و بیکی از صحبت طائفه که محرم نباشند
 یعنی در شیوه این شریک نباشند که صحبت غافل محنت زیان دارد که محبتہ اتفاق داد
 و دوا آنها مفارقت دهد دوم از قلم شبیه سیوم از بسیار خوردن چهارم لغت و بیفقت خوردن
 هر چه که سواک بیفقت خورد شحم معصیت شود و دیگر که بسیار خورد و در طاعت گران شود و هر چه که
 باشد خورد و در باطن و در طلبت مبدل شود و دیگر که با غافل صحبت دارد و همزنگ او شود و هر که درین
 سبق با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشند از رنج کشیدن چاره نبود
 پس باید که اندکس یا از چیز سحر که حجاب راه او شود و در باشد و گفته اند که در شریعت مرد و تن
 بالغ شود که منی بطریق شهوت از و نائل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که دوی از منی برآید
 فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او
 غیر از خدا هیچ چیز نبود این فقرست که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بدو فقر کرده است
 الفقیر فخری و اسلام مکتوب سی و چهارم حال مردم این شهر از نزدیک
 مخفی خان آمده است از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص محمد اله و له بر زبان خاخران
 است خدایتما زود بظهور آرد ویر و زحمت شمار سی و بسیار بنوش گرانید فقیر هم و عا میکند
 و بیاران حلقه و بیان محمد را و جو قید در باب حصول مقاصد شما کرده اجم اسید قویست که
 با حاجت رسد و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما مرگز غافل نیست و هم گاه که باقی
 خود و بر دوشوید یا مقلب القلوب و الا بصا رسد بار اول و آخر و در و یکبار خوانده بر هر مرد

گفتند و میدید بر سر خود گردانیده رو برودیشده باشند و سوره لایلاف را بکشد بار
 بایسم الله هر روز بخواند اول و آخر در و پنج بار بیدیت دفع شر اعدای حق و شر دشمنان خود
 انشاء الله و چاقوی خور و تری که امشب اطفال است رسید بطفلی داده شد بعد از این آیت
 باب برای مالک رسال تحفه خواندند و که از ناسازی آب و هوا آتجا بوشن شامجا خوانده
 فقیر از همه نامیدیم میدانید اما سید واران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید
 دراز تحفه پاکه باقر باقر شده اید همه بد رنگ و بد قماش زرد و آن جنس بد خرید از شما
 عجب است و ملال فقر اشل مشت خاشاک است بر سر و دریا حالا اثر از خوانده و معذرت که
 شما درین خط از حد گذرانیده اید خیلی شست و شوی آن عبارت خود و عا ط جمع و اید و در حد
 مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان قرآن مجید این بار در اینجا بسیار فراموش آمده انشاء الله
 معالی این ماه مبارک را بحجیت و برکات گذرانیده بعد غد میرسم - والسلام-
 مکتوب سی و پنجم خاتمه طرالمال بود و ملول گردانید برادر من مکر نوشته ام که فقیر در و عا خیر تقسیم
 میکنم تا تیر تو نویسد وقت است این صنف ثانی که در این خط و شمار تو نگرد و در امشب رسد که مکتوب دارم دره لایلاف
 که بر سر و دفع شر از و نیست و دعا و خیر الحسین بخواند و سوگوایم الله صاحب فقیر
 بد عاقتدایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند از من سبب و بعد از این هم متوقع حفظ
 باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نموده فلان چنان کرد چه ضرورت و تیر
 جواب خطوط از صنف پنجم و ششم نموده حالا بدوستان نوشته ام که امیدوارم منتظر جوابها نباشند
 که معذوم و مرده ام و ملافتن فتن مسجد جامع بروز جمعه نموده است و خانه غیر و موقوف
 آن کجاست که متوجه به ایلم الی شوم و دریایم که در حق فلان کس چه مناسب است شما ازین
 ایام حاضر بودید حال این یافته مستقر نمی شد به خود این و از این صنف فقیر فراموش شد

هر چه بنیاد بر سر بنیاد اول استخاره که در حدیث است بکنید بعد هر چه پیش بنیاد آمد
 در آن خیر نیست صنف و نانوای از حد گذشته است و امر آن مقدده مستولی شده نماز فرض پیش
 میخوانم و در هر حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند و بعد از آن که قوت توجه اگر کمی آید غذا تقدیم
 چهار دام باقیست در فتن تابست اخلاص حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
 مر از حبه خود این توقع نبود و در خدمت مولوی انیم الله صاحب بگویند که خطوط طولانی ایشان
 رسید و مطالب معلوم گردید پاران حلقه سلامها رسانند و طاقت تحریر جواب نیست دعا
 نیز خاتمه نمایند و اسلام مکشوب سی و ششم باعث تحریر این است که لاله برج
 نام جوانی از دوستان مقرری که در حسن سلیقه مسقیم دیگری صحبت واری بر عظم فقیر نظیر ندارد
 و عمده نامه و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبر آباد است متبلاش معاش
 و پستی وارونده است منتظر بودیم که زود بیایند تا این نسخه صحیح آدمیت را بآقای خود بخوانند
 احسان دست سببه در حق آقا که مرد فیهیده و دوستخواه با او رفیق شود و هم در حق خود که این چنین
 زور بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مستعد که انی بتقریب روزگار از مادر تر زود کرده
 با شنید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات تحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و
 از تمنی ما را اطلاع دهید تا مسرور باشم معلوم شماست که نوکری کسی باین اهتمام به شما کردیم
 و عادت بمالنه ملایکم الله تعالی خاطر شمارا در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و معجزه های خاص
 ایام گذشته اکثریادی آید خدا باز میسر آورد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل
 متوجه شماست حاجت تاکید نشستن نیست کس از جان خود غافل نمی باشد من شما را برابر
 جان دوست میدارم ان شاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معامله بامدم محل محبت
 خدا خاتمه بخیر کند و کوزه نای پیر نای مستحق که از کبیر فرستاده بودند سر به سر رسید نوزده دان برآمد

بسیار نقد راست آمد خداست که جزای خیر دهد و بر دوستان سفید کی لک و دمی تنگ
 هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حال جامع کم قیمت استقال میکند لیکن بر عایت خاطر شما که شما
 بسیار نوشته اید و وجوهی عدم قبول از خاطر شما نشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامع را
 سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرورت نیست و در خانه شما خیرست و استلام
مکتوب سی و هشتم ظهور اثر توجیه بر قلب مستوره شما در اوایل زمزم بود
 معلوم شد بعد از این اتفاق توجه نیفا که فقیر لبان مغرور و ادوی یاد نمیدید بهر حال شفی
 پاک در خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدر سرسبز خواهد شد باید که آن بر خور دار بنگار
 مقید بشیرخ دور باطن مشغول بذكر طریق باشد که فلاح و جهان درین کار مختصرست
 و ایشان نیز باید که بذكر قلبی معتد باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن
 واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب احتراز لازم نمایند و خدمت
 علما و مشایخ متدین و تشریع عظیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه بجای آید
 نوشته اند بشرط اسن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر ان شاء الله تعالی بعد نماز یکد و گاهی
 روزی بر آمده پیش از طریقه ای که آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز مشغول
 فیض ربو باشد طرف کرده بعد نماز صبح بنشیند که محبت این عقیقه که فرزند است در دل
 فقیر تاثیر کرده است و استعداد خوب دارد هرگاه توجه شود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی
 هر جا که دارد محفوظ و محفوظ دارد و اخلاص شما برین ثابتست و داغ واقع مولود غلام حبی
 مرهم ندارد و استلام **مکتوب سی و هشتم** فقیر در سالی معلوم کردم که والد شما
 در باطن ناخوش اند ناخوشی والد موجب خندت دنیا و آخرت است خصوصاً والد که شفق
 اجمعی را استغفار نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و مسکافات عمل آرند الله تعالی

عواقب امورشان متعرون بخیر گرداند و از دغا غافل نه اعم باطلا قاتلها سوختن بر وقت
مقدورست و عمر اینست اگر در زندگی مسیبت نشاند و انرا نشاند ثقلی بشهر سلامت ایمان در
برخوردنای خاطر خواه غرضیم کرد بدعا می خیر خاتمه پاد و داند و با خود بی سلامتی در فصل
بر شکیالی بر آمدن شایر با توفیق احوال و فرزند منفقود و انچه غیر از توفیق فائده ندارد و با امید
الهی منتظر باید بود اگر عمر ایشان باقیست ویرایش تاب می آید و سلامت.

مکتوب سی و نهم او بجان به جل شانیه مهربان صاحب مارا از کمالات
و این محفوظ و از مرغوبات کوشین محفوظ و اما و اخلاق که بر ایشان بر فقیر انسانی و می آید
که دل از استیلائی شوق بجان رسیده کردی نگه و سویم خیران تو گردیدیم ۴
از کاش می پدید می آید کاش نمیدیدیم به مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیارست
از آن طرف شغل ملک داری و از این غلبه ناتوانی و نزار می نماید و اما به سدا بخورد و اما
می رسد و اگر هم در مسلمات که بنده ملاقات است مسکو که باشد غنیست است زیاد و عمر و عمر
از زانی بار **مکتوب سی و دهم** بخدمت و جاذبه احباب فقیر از دلی بسبب رسید
و امر و به و مراد آباد را هم دید تا با انتخاب پر داز و که رخت اقامت در کجا اندازد و مقلدان
طالبیه به نگاهدار و که از تشویشات هر روزه دلی تنگ آمده و دلی و شایه با خود
دورست آخر اینجاست مردم منجیل مراد آباد و امر و به که به جاد ساجت نموند که اینجا با خود
جاذبه و حقوق نواب ارشاد خان بهادر رسیده به نگذاشت که قصد جامع و دیگر کم و طالبان
طریق نیز درین شهر بیایند و هم اقامت نموده آید به ام و طالب مقلدان فرستاد هم نهانند
سموع نوشتند ناچار به رجوع دلی اتفاق افتاد و می باقی ما شایه باقی به
مارا بهر حساب باقی به وقت کشف کرد به قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود

اجازت است برای حل مشکلات بخواند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب
 است کنند اگر این دعا آتینا باشد بپوشند که آنرا نوشته مع طور دعوت آن ارسال است
 و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمد **منصبه وصال میسر نشد وین چه شرفی**
عشقنازی ماغباندا نه و اسلام مکتوب چیل و یکم انچه شد علی بن ابی طالب
 سجاد و قاسم شمار از همه که بسلامت آورد و وصل بپادشاه حال که نمود آنرا لایق و خیر
 و احوال این دنیا و دین ماکور باطنان را که مفصل معلوم میشود و آنرا خود و حشر و عذاب
 فساد است انچه هم به رعایت خاطر شما گاه و بگاه بسم و غنی میان عظیم الین زیاده است
 که نوشته این فقیه نظر از سهم طریقه فقیر و دانشاخانه آشنا گرفته ام که مراد است مراد و هر چه
 معالجه دینی باشد یا دنیاوی خدا و او را زنده دارد و مقصودش برساند پس آنرا در آن
 حد و اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان درین شهر رویان نموده و آنرا بپایان
 و جهاندار و انگار شما باشد اگر شاد و آتینا باشد و شست خواهم کرد و هر چند فرزندان
 فقای شما دست یابند تا باین نام بدل و تغییر نداید که می قایم مقام شما را انداخته اند
 حکم عفا دارد و درین شهر و قرن حکم کیمیا بهر حال هر چه تا آفتاب و قضا کند تا باین
 یا اطلاع زود باید داد که خارج میر و سفر از سینه بدر کرده شود و بگویند منتهی میر و
 صاحب که با و کار فقیر اند ضرور داند و اسلام **مکتوب چیل و یکم**
 جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت و در فقه شمار سید و حوز جان گردید و در
 تازه در تن ناتوان و مید بهر حال با همه بد محال که با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت
 و تغییر دادن شما با فقیر و اوضاع قدیم که بیان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از وفا
 و عفو و دعا هیچ نیست باید دید که انظار با با چه میکند شما را با خدا سپردم و ما را بخدا سپارید

و از احوال سفر خجیب آباد و حال یاران سخیل و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان
 انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسد و هر صبح بعد نماز
 مستوجب بغیر بنشیند و بر نامه توجه میبرد که کسی توجه نگیرد و اطاعت والدین واجب دانید
 و کیفیت منازل این بزرگان و حال معیشت خود بر نگارید و استنباط بشرط صفای دل شخصی
 و خدا حافظ دین و دنیا شمس زیاده عمر و نمره عمر باد - **مکتوب چهل و سوم**
 محمد و فقیر را پیش از مرده تصور نمایند و مرده بر سلام سبقت نمیتواند کرد و مگر موافق خبر
 صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را
 و را دای رسم دوستی با مقصود خواهد داشت و حقوق صحتنا فرو خواهد گذاشت و این بر سواد
 و زبان تحقیق است و تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شرعی و طریقت بطریق جواب
 که احباب سوال کرده اند بطور کتابتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعضی
 اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و هرگز بر علی خان صاحب که سجا
 برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده متحلی اند بتقریبی بقصد چیل بجهت
 نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رفته فقیر اگر سجدت بر بند مورد مرجم
 خواهند شد و اشتاق و عنایتی که با ایشان میباشد خواهد شد بعینه نماید فقیر خواهد گشت
 ملاقات که نظر با سبب چلی معذرمی نماید خدا آسان فرماید و لا الرحمن الطاف خفیه
مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند مکتوب چیل و چهل و چهارم
 باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه رب حلف نواب اعضاء الدوله ارشاد خان بهادر
 نیره نواب امین الدوله مشغور است از اولاد اعیان حضرت شمس الاسلام عبدالله انصاری
 رضی الله تعالی عنه و شریعت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سربازی او صوره و دستنوی

بصحت رسیده موافق وعده حافظ رحمت خان صاحب که بولی در مجلس کتختانی تهیه
 دوزخچان در باب رفاقت و روزگار این خان بر خور دارد و داده بودند قصد پیل بخت کرده
 بنا برین بخدمت تصدیع میدیم که بحق دوستیهای قدیم و الثانی که بر فقیر میزد است
 شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد و حق این بجز گوشه که مرا عزیز تر از جان
 بذل فرماید و اگر احتیاجی بکتابه اخیر باشد مرتبه خود را بی منظور نداشته بطوری بفرمایند که
 متاثر گردد و گرنه خود را معذور دارند که سپاسهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت ایشان
 کافیست و فقیر را و در خود در پیل بخت گامی بخمال نگذشته بتقریب بودن این کوشش
 در آن محروم احتمال هورت اتمینی قویست و استلام مکتوب **چهل و پنجم**
 اشتیاق بشفقت با بجال شایمان است که بوظایر جمع دارند میرا سدا فند صاحب فرموده
 و شاد و عیالند و بزمهای در آن شهر واقع شده اند بشهر طامقد و راستی است و توفیق خدمت
 ایشان عنایت و ایندانشه تملک شایان بر اعدا مشغور و بر احباب مسرور و در او نیاز شایسته
 و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال رقایم که حکم نصف الملاقات دارد و این
 نباید کرد و هر جا که باشد با خدا باشد صنف مستولیست خدا خاتمه بخیر کند و استلام --
مکتوب چهل و ششم الحمد لله الحمد لله الحمد لله امید قویست که او بجا جلیش
 صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات و اوبلا و سوره
 لایفات صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آسوب و آشوب
 که درینج و دل بلب غلبه افول جنوبی و فرار قوم بوسیلد واقع شده و تصبات و دیهات
 بتاراج رفته چه نویب بفضل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خالص
 ازین مهلکه خاتمه یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بطن و بخت است بفرموده

صاحب این کتاب
میرزا علی رضا
بودی باب الله
در این کتاب
صلوات

و التماس نامه رسید و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسانید و الله تعالی
همه را سلامت وار و سروران اینخود را توفیق نیک کرامت فرماید و اشتیاق از دل
صفائش خور و یابد و خبر جانگاه واقعه حضرت مولوی غلام محی صاحب در سینه آتش
و زهره را آب گردانید و انانیت و انانیت را بیهوده و سرایتی این است که در این کتاب
و السلام مکتوب چهل و هشتم صاحب من بر خود دار علی الله معه
والله خود در قید فرنگ است و آرزو مند این وصلت و عبید خان حرف کسی را که شنید
و در بیان فقیر و آن عزیز بر لطفی نمانده و از دقتی بجانب جانم خود رفته اثری و خبری از او
از اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن و الله آن بر خود دار بدلی معذور است مگر
بد حال این مشکل شود و از دعا بدین خواهیم نمود و آن مسدوره و مصیبتی مبتلاست که تجسیر
راست نمی آید اگر با اختیار خودی بود بر آورده تا بشناسید - و السلام -
مکتوب چهل و هشتم معلوم است که بر او بدت خط خود خط می نویسد بنویسند
که می نویسد بگویند که لعب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف و او که در خصوصیت و او
این لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف پیچیده را دخل نمیدهند ازین باب
بنویسند که از میرزا جانی میرزا جانیان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه میرزا
صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند
و مرا بجای فرزند اند همیشه بجهت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بجهت
خواهند رسید و در واثان را غنیمت دانسته بقدر مقدور تلاش روزگار و معاش ایشان
توجه خواهند نمود - و السلام مکتوب چهل و نهم بدان طریق را که الله تعالی
در پادشاه مشغول و در بیان لغت پیچیده خدا صلا الله علیه و سلم مستغرق دارد و حال قریه

محمد شاه از یاران حلقه است و کب کمال کرده اگر چه لطاها از علم و فضل خالصیت اما
 از انوار طریقه باطن او محسوسست و با وجود عیال مندی و معیشتی ندارد و میخاهد که در هیچ درو
 اقامت نماید اگر چه معاش قلیله که در آن مقدار زندگی مع علائق تواند کرد و از سرکار
 دنیا و امان این مملکت بسی شامیر آید هم موجب اعظم و هم سبب رضامندی و شادمانی
 و خدمت و سی وظیفه معاش صاحبزاده عالمگیر میان مریدین صاحب فرزند حضرت
 محمد و الله ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار
 روزگار و معیشتی ندارند و مع متعلقان در شاهجهانپور بقدری پیداشد موجب خوشنودی
 پیران سنت و رسیدن فقیر یاران طریقه که در پیل بحیث اندر خدمت مولوی عبدالرزاق
 که پناه بر باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت
 دانند و فرزندان و دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فایده
 نیست اما شغف را مصلح بسیار و کار است و اگر فقیر در حق شخصی پارشی بنویسد بقدر طا
 سعی و توان امری نموده باشد که برای شما سفید خواهد شد و تاثیر از تقدیر است و السلام
کشتی چرخ ما هم کار غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مشغول نیست
 و بهر امان طریقه پیش فقیر از بدو ان نسبتی عزیز اند حق تعالی ما و شما را به اتباع سنت نبویه
 علیه الصلوٰه و التحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه
 فخر هم الله تعالی بلده متبرکه که سهمند ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان شهادت
 رسید و صاحبزاده آواره شهر و دیار شدند جماعه قصد آن طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میر
 اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آید اگر چه احوال آن ملک
 و مردم آنجا خوش نیست لیکن بجزورت مرقوم میگردد که اهل طریقه را بقدر مقدور در برست

زبان در خدمت ایشان مقصرتی باید بود خصوصاً در بوقت که صدقه غارت و جلاوطن
 باین بزرگان رسیده است زیاده زیاده است و اسلام مکتوب **چپاه و یکم**
 سیان محمد اکبر از یاران طریقه بقریبی آنجا میرسد تا نصف دایره امکان رسیده اند
 اگر آناس توجه از شما بکنند البته توجه به بند و در امور حرمه دنیوی ایشان نیز سعی نماید
 و از کلمه اخیر تا مقدور در بین فقیرانیند و دعای حق خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت حلت
 نزد یک رسیده عمر از شما و تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات سیر و سفر
 نمائند و شما با او دوست نه و اسلام مکتوب **چپاه و دو یکم** فقیر از سیر امر در
 و مراد آید فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانپور دارد و ان شاء الله تعالی اعفی
 میرسد و در مقام در بر علی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور
 نموده مراجعت بسنجیل مینماید بعد از آن بدلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت
 عینیت را بر جویند بدن بنا بر اغراض صحیح اخذ نیست که خدا میداند اشتیاق بقدر
 اشتیاق صاحبان است از عزیزان مشتاق هر که در بر علی باشد او را اطلاع آمیختن باید
 که فقیر را بعد در و آنجا با عذر خبر کردن مقدور نیست که از ساکن احباب واقف نیاید
 که ملاقات میسر نگردد و اسلام مکتوب **چپاه و سوم** حال مردم
 آنچه در تپاه است خدای بر امت محمدیه فرماید علو صاحبها الصلوٰۃ والسلام باعث تحریک
 آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الشرفی بر کاتم با هم نه توانی و بی سلامتی تخریب
 سهم قوی قصد مفرج با جماعه فقرات فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بسیار
 اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سر ابرکات این بزرگ را البته دریابند و خود را
 از خدمت هیچوجه محذور ندارند که ذات شریف ایشان جانب کمالات ظاهری و باطنی است

و کسب مقامات از حضرت سید اسادات پیر فقیر و تمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد
 فقیر نموده اند و ازین سفیون بخدمت ذواب صاحب یعنی قاسم علیخان او صلوات الله تعالی
 الی قایده ماتیناه اطلاع باید کرد و بکسر قصه فقیر از نظر باید گزینید که تخریر علیحدہ درین باب
 در چنین وقت مناسب نموده است سلام **مکتوب پشیاہ و چهارم** آنچه
 از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجاست اما فقیر اطاعت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز
 ننماید برای چوشتا یا ران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمدہ ام بعد دو ماه بدلی میروم کہ
 مستحقان در اینجا هستند و از هر طرف فتنه قصد و ملی میکنند با این همه دنیا داران این حدود
 با فقیر معرفتی ندارند و عقیدت معلوم نمایانند کہ روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام
 کہ خانہ سالان و گشتی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام عمر خود گاہی ندیدہ ام و در میان آنکہ
 اراده ملاقات فقیر داشت منہ کر دم کہ نیاید و حافظ رحمت خان کہ پیش فقیر حاضر شدہ بود
 صحبت او با فقیر ناز و بست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا پارس معلوم
 و سید انجم کہ شادوین دربار بنگیانہ و بزم معاش و عیالند واقع شدہ اید قطع نظر از حقوق ایشان و
 در حق چنین شخصہ عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران قیاس نہیں
 بجال خود را در مانده اند و گرنہ این خانہ نماند شاد و سلام **مکتوب پشیاہ و پنجم**
 از خبر خانگہ از رحلت میر سلطان صاحب چه نویسم کہ بہین گذشت **س** یاروت و باجوین
 بجا کہ افتادہ ایم بہ سایہ میگردد و بدکاش این نارسا افتادگی بہ احمد بشید ماہم پسر ماہم
 و خبر فوت سفورہ مرحومہ معالی بیگم از خط میر مکھو و میر محمد معین خان صاحب سلمہ الله تعالی
 پیش ازین دل را داغ و جان را ز داغ کرده بود و اندیشہ لالت بیگم جان صاحب نہرہ
 آب میکند بہر حال بہر صیبتہا میگذرد و ماہم خواہیم گذشت نفسی کہ در یاد خدا میگذرد

از نوبت بجالی آنچه از طرف سرداران بخشی برای خرج صوفیان خاتمه میسرید و از روز
چند در توقف افتاده بود و مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث جمعیتی
میشود و در اس المال صوفیه هیچ بیت است و ناسازی و بود و فانی پاران زمانه محل شکایت
ماده و نشو و نشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید داشت و آنچه در خدمت احباب
سعی بقدر میسرید اجر آن از جناب حضرت عی سبانه باید طلبید و کیفیت واقعه میسرید
که بچه عارضه رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی است حق نکا در صفا و خود
بگذرانند و داغ رحلت باقی ماند با بدل در منزل نرساند و فتوحات باطنی روز افزون است
درین بقعه هم قریب صد کس صبح و شام توحید شود و شمار بلکه همه را خدا کافی است و رزق فتوح
موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کار ساز است و درین ملک خیر نیست منتظر
لطیفه غیبی باشید خدا تبار شما را مغرور غنی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود بافتخا و امت و حال بعد
استخاره مستونه به طرف میسر شود باید رفت و باید که طرفین از دعای خیر هر یک غافل نباشند
پیر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حصو و حلقه کرده فتح باب فیض ادعای غیبی می شود و معاوم شده
که آن برادر از وزیر باراند برای عذر تقصیر بوثیقه رفقه فقیر میسرید معاف فرمائید که عفو کار
کریمان است و زود حضرت نمایند که عزم سفر دارد و نواب ارشاد و خان مغفور رحلت نمودند
و آدمیت را سخاک بر فد خدا بیا مرز و تنهایی ما را تماشا باید کرد و به آنچه ما را جان و دل
موسرحت در دهر بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساختمیم - **مکتوب**
پنجاه و ششم فقیر مع متعلقان ببا فیت است و بدعا و دوستان مشغول اما
اجابت دعا در گرد وقت است بکار شما را خدا خاطر خواه موسازد که از مدتی بخ می کشید ۲۰
مع العسر یسر و عواقب امور شما بخیر میگردد اند خاطر جمع باد و صنف در مرتبه است که حلقه در

حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگر چه چنگی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت است هم
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شمار بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا متعالی
رسانیده طرفه عقیقه خوش اسنادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو و مردان
میر که مکتوبات میباید کلمات نبوت رسیده اند و میان گلبن قریب تمامی دایره اسکان و سیر
خود شیخ مقرری است و حلقه درین ایام صبح و شام خوب میشود و مردم خوش اسناد را در
آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند جای شفا خاکی
درین آخر عمر بهر مفیض و برکات بمرتبه است که در تحریر یعنی آید الحمد لله و الاصله
علی رسول الله از اشتیاق دیدن بر خیزد و درین کامیاب نشانین فرزند ارجمند میر عبدالحق
نویسم کم است خدا و اوصاف مقاصد نفسی در دین و دنیا رساند و از فطر محبت او خجالت کشیم
او ای حقوق اخلاص او از مانی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی و ارو شهر بشود که بعد ازین
از خود جدا کنیم و اول میدان آداب آدمیت که از شما بنظر میرسد دیگر را شریک شما
کردن ظلمی است نمایان حق تعالی نسخه وجود شما را ازین هم صحیح تر گرداند و فقیه امر و که
و هم فتوال است بتقریب تعزیت حضرت خالصا ب یعنی والد بزرگوار شما که جامع نیازان
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیا و کار گذاشتند و را نوله حاضر ام و بعد تو
شاید در روز فردا امر حاجت سهیل خواهم نمود و تحریر عبارت عزای پرتی خالی از تکلف نیست
که ما و ایشان بهلاقه هم عمری و در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم هم سفر
حالا که وقت رجوع بطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم **ب** امروز گزاف زفته
حرفیان خبری نیست و فردا است درین بزم زما هم اثر و نیست - و السلام
مکتوب پنجاه و هشتم عمر آخر است و صنف پیری از حد زیاده خدا

خانه خیر گرداند توفیق ملاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است و هم این ماه
 خط آن فرزند مدد یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیزست رسید خداستگار خیر و برود
 میر محمد مکن خالصا مروحم پیشتر شنیده بودم خدا هم برادران را بیامرز و دعاها می پوی و پس
 بر دل مایه کار گذاشته و رفتند و لا و آنهارا خدا توفیق تنگ و بر محمد امین بسیار دعا و آیه
 و در حق مستوره میر علی صفت خداش بیامرز و تنها گذرانیده خواهد شد با پدر که باقی عمر را دریا
 الهی صرف نمایند که اعتماد و بر حیا نیست و فقیر مدد توابع با کمال ضعف و ناتوانی زنده است
 و هنوز قریب صد کس راه و دوست تو به میسر می آید و ما تو فیقی الالباب الله - و استلام -
مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد رفتن بعد عمر غزل تازه بر زبان
 و در پیتر مرقوم شدت باین فرصت که خط باشد زیر گشتان مارا که که فتن لازم
 افتاد است چون آب روان مارا که نفس و انیم و بس راه چمن از ما چه میرسی که پیش
 از بال و پر برداشته از ایشان مارا که نفس تا می کشیم از سینه صد جا بگسلد تارش
 چه زار و ناتوان گروست آن سوکیان مارا که و استلام **مکتوب پنجاه و نهم**
 الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار سیر انجام رسانده میدید یزدان مراد
 مستقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب ذواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف
 غیر مفید و البته اقدام نمود معانت فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار حبش در لوشی مانست بجمع
 او بطریق دیگرست و اخلاص او بزرگان دیگر یک ایما و آنها به از صد و فقر فقیر است آن
 بزرگان را بخدمت آن چهران هم مرفقی است و آنچه از تأییدات مقالات حضرات ازان
 مهم بان تقدیم میرید اجر غزا و جهاد و در و تقبل الله منکم و جزا که خیر انجاء
 و استلام **مکتوب سی و هشتم** ایام بکام صاحبان با و این هیچگاه از بر تباری

وگفتی که خوش دارد خود را بپادشاهان بنمید و چنانچه باین روابط قدیم گاهت تکلیف امر
یا ایامی ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امر در بعضی فقرات پیشتر زاده دارم هر چند
کمالاتی ندارند خالی از ادبیت نیستند اما بافقنای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند
یکی از آنها بحالت اضطرار گرفتار است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد
بهادر و بعضی خواهد رسید فردا این بر خیزد در آن گشتی جاگیر سرکار بسیار و در خدمت
خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یقین است که دستخط مناسب بلا توقف
خواهند نمود و نگریه نه سماجی در میان است و شکایتی بقیل الله مایشاء و هیچکس
نمیکزید امید هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشانست تو نیز
باز و فتح و نصرت خواهند فهمید و السلام مکتوب شصت و یکم امر این جهان
را باید که باسلامین آنگهان یعنی فقرا با اوب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استغاثه
که دل فقرا ملتفت گردد و در چنین اوقات بر پروائی کردن و تحریک مطالب بهیده (با اوبان
گذاشتن) ضرر دارد و اگر حسن ظنی در میان است که واجب است و اگر نیست رجوع دانابت چه ضرر
بنا داشته باشد این امور بطور اختلاط در رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم
و خلق گنده و داعی چگونه بردارم باین دماغ که از بوی گل دکام کند و مسیدانند که
فقیه به شجارت و استخاره مناسبتر ندارم اما عادل این سخن است اگر چه از مصحف مجید
قال زون در حدیث شریف نیامده اما مسموع بهم نیست اگر کسی زندمضائقه ندارد و اشعار
آبدار سرکار از نظر گذشت درست و با مزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح نداشت
شده با قریب اگر خلاص قدیمی صمیمی سرکار پناه بر عذرهای مسموع دور و دور از خدمت است اما
در کفایت این تفصیل انظار می باشد و خدمت فقرا را ضرر نرود برای دوام عمر و دولت ایشان

له این مکتوب
خان خانان
نواب الدوله
نویسند

۷۷
نویسند و در میان
سرودن این مکتوب
و باز نشستن از
کارهای بد و در جا
خوابیدن

بوکالت ملتس به عا و توجیه باشد و اسلام مکتوب شخصیت و دویم
 معلوم کرده ام که بعض از کلانان اینجا با ایشان موافق اند و بعضی نه یعنی ظهور امر نمودند
 بعزیزت آنها را استمال ساخته بازی را از پیش باید برود و با حریفان رنگ مصاحبه خسته
 نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که به تخط رسیده و راحای آن باید کوشید و رنه
 بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از یک سری عرق حسد آنها خواهم چنبد و تخیل در بنگار
 راه خواهد یافت و فقیر غلاف طبع و وضع کرد و شتم که از سرشته تدبیر خود آگاه سازند تا
 بنای مفید و قوی گذاشته شود احتیاطی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند
 محصلت نیست که از پرده بدون اقتدار از به و به و مجلس رندان خبری نیست که نیست
 اسد بارخان که نصری ایشانست اگر بحکمت و نظاری روزی چند از خدمت جدا شده
 حقوق دیرینه او فراموش کردن و یک جرئی که هزار عذر داشته باشد انتقام بعقوبت و انفا
 کشیدن و در از شان که میمانست بلکه بعد از انصاف و مراودتی سرکار برین آورده که دوسر
 حربی و در بیابان رستم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظورست همراه جواب
 این خط بنام خان مسطور عنایت نامه شتل بر حسن طلب مرسل شود و زیاده توفیق مهربانی
 و فیق با و السلام مکتوب شخصیت و سیوم میر بین خان صاحب
 خلفه رشید سید شمت خان صاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است
 در ساله استعداد و شان با تمام و اکمال اینجا رسیده با قضا و بشریت که اهل کمال را هم از آن
 آفرینست خنده صا ارباب عیال را با همه ناتوانی و بسامانی حرکتی کرده اند و نظر حقوق
 خصوصیت قدیم رو بخدومت ایشان آورده یقینست که بلا حظه مراتب عنایات مروتی
 و در مطالعات شخصی و در علم ترسیم و تمیز دل شکسته و جزای آنکه هیچ سوا التفات نگردیده

سینه
 بزرگ
 واده شده

احرام آن سده علیه سبده اندیم با کلام و احترام و هم نجیم و انعام درین نخواهد رفت و این آثار
 اگر چه از راه قدر وانی که لازم بزرگی است بظهور خواهد رسید فقیر را هم باین عمل بزرخواستند خرید
 و در باب خالص صاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فتوای است ظاهراً مفصل
 احوال این خاندان عالیشان بسبب ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم بندگی و خداوندی
 این همه بی پروائی نمیشد اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است و استقامت
مکتوب شصت و چهارم مخدوم ناده کمالات و سنگاه میان احسان الله
 احمدی را خدمت کردیم که بار عایت ادب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت به وجه حلیب
 فتوحات و فواید مضرات است و اندکی ندانید که با خصوصان ما چه درامد حاصل و چه انعامات
 زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که این معنی باعث خوشنودی فقیر است در میان این قوم سبب
 ترقی و درین دنیا بشتر طریقت و صدق عقیدت است یقین است که میر حسین خان که در بلا
 محبت و هم بلا حفظ کمال نسبت طریق ما را عزیز تر از جان است مشمول الطاف خاص خواهد بود
 و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
 که بجان مخلص ایشانست و مرا عزیز تر از جان و در صفات شرف از حیا و وفاداری و صدق
 و صفا و حسن فرست و پاک طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان مان کار ما و عهده به حاجت توفیق
 او می نمودند نظیر وفای عهد و اخلاص و عقیده قاصد ملازمت گردیده آتین است که
 از مراتب قدر وانی و حق شناسی و قیقه فرو خواسته گذاشت انشا الله تعالی و در دین
 سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم تدریس و هم تاثیر چون میسر شود غایتها مکرر
 و بنابر تها بیار کشیده مطلقاً استطاعت ندارد در خبر گیرش تا خیر علم است و السلام
مکتوب شصت و پنجم فقیر نابینا صلیح تعلیمی در امر معهود کرده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون تکلیف و تیمم آن ضرور افتاد اگر چه میدانم که ایشان با همه دشمنی
 و فرست بقبول مشورت از باب اغراض خود کرده اند **ب**شنوی یا شنوی من گفتگوی می
 معلوم شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین و بزرگ تر وسط اعزّه و مسلمات
 و امر مهم بود یعنی در امر خلافت ایشان دارند تا بر مصلحت و جواب هر یک بقبول و اجابت
 پیش می آیند در عالم دنیا واری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق امر و عدم آن غافل
 خواهند بود و آنچه بندگان ایشان مناسب زندگی خود داشته بقبول مطالب مالایه ای آقا را
 تکلیف میکنند اقبال بآن نمیتواند کرد و گرد و کس یکو سفید که بیک نفر همی خورد و خواب چند روزه
 را غنیمت دانسته تنگ محکومی با وجود و تهمت حکومت بر بند و هوید است که از چنین کس چه توقع
 است فدایت که با غوغای ستمها بنا و نفاق محکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن
 اگر تدارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا کمال غافل خواهند نمود و بجا
 مقصود نه دوم یعنی را ملقی بقبول خواهد کرد و مخصوص که موصوف بعلم و دیانت و عقل و فرست
 باشد و ترجم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شل شما اسیر کبریا شاخته با خود یک ساخته با قضا
 نفس ملکی مقاصد نفسانی را کیسو داشته در اصلاح عالم و عالیشان کوشیدن عبادت و سعادت
 داشته بهر طلبی که تکلیف کند علاوه بر این مراتب اقبال بقبول فرمایند اگر چه چیت بر تابد
 و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع است و مختصر و فقیر با همه بیگانگی از حال هر یک
 مطلع است پس دفا و عهد این بزرگ توقع باید داشت و که خدمت این چنین عزیز باید است
 و اسلام **مکتوب شخصت و ششم** فقیر از روی آرزوی نواب یعنی همان الملک
 خجالتی دارم بجا طرست که وقت مراجعت بجا از راه مطهر بگذرم و در تشریف ارفتن نموده
 خبر و در خود برسانم و ایشان در سهراب بایند و بیکه در ملاقات نموده فقیر از خدمت شما

بشرط آنکه فقیر در قساعات جاٹ هرگز داخل نخواهم شد و بشرط دیگر آنست که تا دم آب مدارا
 نواب قبول نخواهم نمود و راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته
 اطلاع دهید تا حرکت بالغود واقع نشود و از بعض آثار وقوع ملاقات ضعیفست خدا بر طریقه
 حضرات شمارا مستقیم دارد که اشتغال دنیا داری و صحبت بیگانگان طریقه بلا و عظیمست و
 افسوس آنست که برای معاش معاد را و ما گفته اید و بدست نمی آید اگر چه بوجه معاش بنا
 معا دست اگر میسر شود و موسوع شد که نواب و طالت قلیله رفیقان خود را که وجود هر یک
 از اینها فائده دیگر دارد بنا بر غیر حاضری موقوف بنمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از ایلان طریقه
 داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دو خواهی این قاعده را موقوف نمایند
 که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس علم خدا و السلام
مکتوب شصت و هفتم بسمع میرسد که مقرران نواب تقریب اشخاص دیگر
 از اقربان و امثال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان نموده بقسم در میاشت با نواب میا
 می آرند و وقت خاص نواب را از بعضی مستحب ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب
 و بنا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه دوران مرده خود می بینند اگر چه آخر کار مضربا بشمار
 و عهد و پیمان بر طاق زبان بیگانه آرند و بنواب باید گفت که سمع شده که بار بار جابجاء
 واقع شده است اگر نفس مرا بخپینست آنمینی رافتح و اندوکار را از ان مهند و گیرند
 که به از دورین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز او را از زده سازند و از گفته دروغگویان غرض پست
 و همان دریده کار را منابع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بمردم هم می
 تا چیزی نخواهند و حصول مطلب محالست و نیز بگوئید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی
 بر قول و فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی بایشان نمایند و نیز بگوئید که درین ایام که

همیشه سلام و اشتیاق و محذرت از طرف نشان یثند سر این سلوک نیز فرمودیم و خبر که این
 دوائی مهیو و از خانه فقیر برده روی نزد خود را نموده و خطا نماید که جهان خاکست و انکار
 گرفتارست و السلام مکتوب **ششمست** و **هفتم** از خطا که شطراحوال نگذاشته
 بود و کم قرار بهاد از دیگر اخبار شیرینی و صدفی مطلقا معلوم شد عجب کار است این و مشتاقی
 در پیش است و حفظ جان و آبرو و حصول مقصود و شوق در پیش وقت بی نهایت و این
 جانقتی از رفیقان تازه دور از اندازه عقل است اگر سلیح گران در خانه نیاید و در خانه
 و بمقدار ضرورت و بیرونی باید داد که فاقه نواب از بهر آخرت نیست. فاقه نواب
 فاقه خود باید نمود از اینجا فاقه نواب رعایتی بیرونی و بیگانه است و بیگانه از درون است که
 بگفته فقیر با همه بوسامانی این فاقه را گذاشته پنج سفر کشته و در غم اند و در میان بیگانه
 نخواهند کرد اگر زمیدان شوم سردار مالوس را که از هر قوم با یار بیلی دارند و در میان و بیگانه
 چکنم بی ندی کرد بمن آنچه بقارون زر کرد و ارشاد خان بان خدیو و بیگانه
 آن دیر بهاد محمد خان آفریدی شخصی است که باند کسی سرداران کشکریه را بر تاج و تاج
 و بیگانه است از بهر هم میزند و بیگانه فاقه نوابی در پی میگذشت و بیگانه است که در آن
 نشود و وعده موکد و قول روزی به بیان نماید کار مشکل است و از رفیقان و در میان
 که باین ربط قوی گاه جز و امتیاز ایشان تمنع نشده بیرون انانیه از این بیرون
 از طرف خود از نظر نواب بگذراند باندیش تا خبر جواب نواب منوشتیم و در روزی که بیگانه
 سادت خان را شاه و لیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت نموده که شوق
 ناکرده رسانیده شود و السلام مکتوب **هفتمست** و **اوهم** اینجا دانه سلخ نواب
 دجاش یا نجیب خان که شهاب پرست و اینجا از داران و متبر طرفین معلوم شد بیگانه

بنا بر مصلحت خود توسط راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر ثواب برای تنبیه است
 چرا که زاب خواه از بی سامانی واقعی و خواه از اساک مردم راجه ساخت و در نظر با
 سبک شد و از بد مسا ملکی کس را بر ثواب اعتمادی ننماید دیگر بکدام ضرورت کسی طرف ثواب
 بگیرد باید که ثواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جامه و دشمنان دیگر هر که از طرف ثواب
 در اینجا می آید اول اغراض خود را مقدم دارد اعتمادی درین وقت بر کسی نیست که شکی
 عزیزان بنویسم دل تنگ شدم که انقدر نوشتم و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی
 و آنچه واقفیت بفقیر میرسد هر چند مکر را یا و اشارت کردم که ثواب از بد چه خود را نشان
 پنهان نداند و گردن بنائی میکند اشم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت ثواب
 سببه ستمها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل و آنچه از شهر فایده منافق و بیخ فساد اینها را
 بی اعتمادی آقا است که نه بر خیر او امید می یفتین دارند و نه از شر او بیمی قطع ماکجا دارد
 بید او کنم آشنائی و آشنایان را در برین بسوزی آورد و گردن مرابا دنیا و اهل آن چه کاست
 و در ویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خرطیه با حرم زاده اند امر و با مخالفان
 ساخته حریف شده اند و آنها که فایده بآنها نرسیده دل راجه البیست بسوزند و چرا
 با صراط قلبی توجه و دعا کنند که با جابت برسد و ثواب از فقر دور ویشان با هر کافر
 و مومن رجوع دارد و خود را بدامن بکشد و کس زیاده است که بر خور او افتد و عاقل خلق
 در عهد ایشان از ارشیدند باید دید چه میشود خدا بدارد برسد ظالمان را ستم و مظلومان
 را راضی گرداند - و السلام **مکتوب مهفت** دو یکم شاه ابدالی در شهر
 رخت اقامت انداخته و تیمور مرزا پسر کلان خود را با افواج بیکران برای بند و بست
 ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو

شاه ابدالی مراد
 از شاه شاه درانی
 در شهر مهفت
 در شهر مهفت

له الوسات
فوج خدیو

درین ایام از نسق افتاده در سردارد و غالباً نیت که اینکار از افواج خود بگیرد و اگر
حاجت ب حرکت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست میسند و
ندارد و الوسات فراسم بنیاده فوج قدیم همراه دارد و پس و مردم و بی که عادت بفرار
دارند بی اختیار دست پاچه میشوند و اینجا ضراحت بسیارست و همین مناسبست
که فتنه از لاهور مقصد و بی نکت آبروی ما و شکمیت پای گیرند ایم عمل برین آیت
فقر و الی الله برون مستحقان به بهرت پور بالفعل خوبست اما برآینده خوبست
که آخر آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد سنخ فقرم از مستهران مستحقین معلوم
میشود و الاواب را خوب شناخته ایم پس در مصورت شک و شکایت حیران و عزیزان بعد از فهم
خود درمی یابند شخصی از بعض آثار ما را از اوصی الاواب گمان میکنند و دیگری بنا بر بعضی علامات
ما را اوصی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقر مثل آینه اند که هر که نواب بهرتی که
باشد ملتفت میشود عکس آن درین آینه منعکس میگردد و هر که اعراف حینا یه که بعضی در قی
و غیری باشد درین آینه صورتی نماید و مردم در گفتگو با معذوران این میزان بیا دارند
انشار الله حرکت را این موزون باین میزان خواهند یافت اگر الاواب سلیقه را را
ورمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ماسکیده و استفسار مصالح و مفاسد و استیانت
و استمداد و پیروی و توجیه قوی و تدبیر سفید بر خلق الله بکار میبردیم اما مشکلست که آنجا
عقل او شرف را اعتبار نیست احمد الله که آنچه لایق شان ما بنود یعنی توجیه در امور ملکی و مالی
از باب وقوع نماید انقدر که بر عایت خاطر اعزّه زبان را باین کلمات آلودیم لفظا
کشیدیم والسلام مکتوب نهفتا و دویم آنچه از احوال و شهود نوشته اند
که در هر فتره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف دانسته اند

عالم است و توحید که پیش از باب وحدت و وجود است از مرتبه صفات بالاتر است خواه بر علم
 خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیرامون حضرت محمد
 صلی الله علیه و آله و آله در کتب شریعه و صفاتی از کمالات نبوت بهره دار و تجلی ذات بی شکوه
 صفات شریف شده اند اگر چه توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما و ما
 را کار ما را باین دولت شرف سازد اما اسلحه از این توحید و عبودیت خود و عبودیت حق است
 که طایق ظاهر شریف است و مناسب معرفت حضرات انبیا علیهم السلام و استلام مکتوب
 سفتاد و سی و هم و اخل نمودن حافظ سرور خان جمی و طریقه حقانیه ندارد
 که دست شادوست فقیر است و آنچه از اراده کسب طریقه و التزام صحبت درویشان که حقیقا
 میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطن این عزیز میست ظاهر انجمنی قوی دارد اگر چه فیض صحبت تمام
 انجمنیت و یاری از افاضات و تقاضای این عزیزان را که در این نوشته ایتم در یکجا چند باقی مانده و کرده ام
 بر این عزیزان میگویم که در حق انجمن و این عزیزان نیست و عاونا باید کرد معلوم نیست چه کسی خواهد بود
 آفرینار و خواهد شد شایسته عزیزان بیکر و سه و پیر و میزدی بگویم است و درین طلعت سحر
 خورشید ماست به از فقیر و عارفان آباد رسانید و از حال خاندانان نو متفق تحفه طلال
 ارسال داشتن است و بی خبری از حال ذوی الحقوق مصیبت است و الله غلام سکرانیان
 و غیره از فدا کشتی عزم فرخ آباد دارند خدا نگهدار آن خواهد رسانید و راست خواهد آورد که در حق
 کسی هم راه است و استلام مکتوب سفتاد و سی و چهارم از انان غم زن
 و فرزند خورند خدا را نایب است بچشم رسید با بر او اخلاط لایحه حدیث است که تمام روز از توحید
 نیست طاقت طاق شده است اما سجاوت خود میداند و زیاده این عبادتی نه احوال بسیار
 و غریب درین نوم معاینه میشود و آثار غریبه ظهور می آید این حرکت مالبیاری بجا و تصدیق شده

میگذرانند و جنگها بکار میبرند من دیوانه تاب این نگرفته ندارم خبر دگداز دست و نواز
 آنچه بدل در منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود
 که مثل شما صاحب کمال متکفل امور اخروی او گردید و از عمر عارفانه برخوردار احمد الله فقیر
 سخت تشویش دارد و عمر طبعی فقیر اخیر شده و گریه از عمر خود باین بر خور دارم نمیخشم که بخت
 بسیار این نسخه نصیحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا و حصه و نیست چند
 سر لنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف حمسه جاری شده
 و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسد در حلقه شما داخل خواهند شد توجیه بر لطیف
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورت و هجوم ملالت و انداد فتوحات
 ظاهری و تحریری آید و شکر باطن نیز مرقوم نگیرد و عم هر چه بشود یا سلامت ماند چه
 بداران حلقه مستوجب مقصود اند و ترقیات میکنند و مخصوصان غائب در وصول فیوض و
 برکات حکم حاضران دارند و اسلام مکتوب هفتاد و هشتم
 فقیر از طوایف هزار و سی و دو نفر بار بودم چون احتمال مضرت بود و خود را بزور باز آوردم و
 دعای خیر سر دخی شما کردم تا خاطر جمع شد احوال که شما از در غدر و آندید صاف تر شدیم
 و معاف کردیم خاطر جمع دارید و رطلی که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکند که اگر خلاف
 معقول گفته شود بنا بر قاعده جن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمائید چه جای اظهار
 حجت در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظورست بنا بر
 خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا متعالی مفید گرداند خبر ملالت
 اثر واقع مرحومه لطف التماس رسید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدا بیگانه آن مرحومه را
 بیا هر زود در بر رخ توجیه کرده انحمد الله که شمول افضال و الطاف الهیست و از بر خور دار

احمد الله انذیشه و اریک سلب غم و الم کرده میشود انشا الله تعالی زود تسل میشود آخر
 نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و باخوان طریقه و اخوات
 یانی بت بهیه سلام رسانند مکتوب مینویسم و وقت هم بر او من عجب کار است
 که هر واحد از مردم پانی بت بهرین شکایت شامی آید معلوم نیست چه اهل از شما واقع میشود و اگر
 راسی و دوبات شما باعث آزار مردم است ازان راسی بگذرید برای حفظ حرمت تبادل
 هم خاطر مردم مرعی و اید که طریقه و پیران طریقه به نام میشوند برای خاطر لیسان دیگران را
 آزرده کردن و خود را به نام ساختن با این کلمات ظاهری و باطنی و دراز عقل است
 انکار مردم باعث غریبی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مرآتوفعی نیست
 که با این مزاج که من دارم متقی از زمین رسد ورقه از کلاوئی رسد که سید نعیم الله شرف
 بر ملاک اند توقع حیات نماده معلوم نیست که اهل فقیر در کدام طوق در غیرت که نمیرسد
 و یاران میروند و فقیر این در حقیقت هیچکاره یعنی دلیل الله را با اختیار دوست میدارد
 و عکس محبت او در آت قلب فقیر افتاده و گردن در یاطن هرگز نقشی از نقوش صفحہ کائنات
 نمی نشیند و معرفت شانندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهور
 اما اهتمام اخلاص ایشان اینجا میتوان دریافت که جواب زلفات مارا ننوشتند اگر چه کثرت
 اشغال قدر میخواهد اما من دیوانه را تاب این بے اتمام نیست و بحکم انصاف انتظار
 جواب سفارش نباید کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن است الحمد لله که درین قاعده
 تقصیری راه نیافته جز اجماع الله منظور ازین تمهید است که محمد دوم زاده میان فضل علی
 از یاران طریقه و میان شرف الدین آشا زاده و آشا کلمه انخیری از فقیر درخواستند
 جواب دادن کفر آیین آدمیت بود و ناچار دست تجریر زوم شاید که اگر بکنند و کار اینها که

مقصود فقر است صورت گیرد و اسلام مکتوب مفهنا و هشتم حضرت مردم محل
 نجابت پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
 و بجوئی و خاطر داری مبالغه تمام بگویند و در وعظ و نصیحت خشونت نکنند و با تمالت بسر برید
 اگر فقیر را در قضا بگویند هرگز مقابل نه نمایند و هرگز نه پرمیزی که خیر باشد و درین است مگر
 که را از حد بگذرد و آنوقت بمشورت پیر علی که با وجود خیریت ایشان طرفدار فقیر است فخر
 مزاجان ایشان هر چه مناسب وقت باشد عمل آرید و اگر ایشان بخانه کس برودند هرگز
 نگذارید و در امور مباحه توسمی ضرورت که مباد از فرط سودا فتنه پیدا شود پیر علی شود و اگر
 موردی در سر دار پس تمالت ادهم ضرورت و اگر خواهید نمایند که مباد از سودای الدّه
 خدنگ آمده و در تر برود و دعا کنید که مزاج سودایان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت
 از خبث و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مر از فرط محبتی که با خاندان شما هست تا تحمل
 این کمالات نیست ازین راه در قصد آنظر متروم کسی شمار نخواهد گذاشت که نگاره یید
 چرا که عالمی الظاهر و باطن بدانان شما آویخته است از اندرون دعا خوانید از شما بسیار صنی
 اندر همی اقبال و طالع و اسلام مکتوب مفهنا و نهم نقش قدسی شخص
 علوی مهربان قدردان این همکاره همچنان فریدالدین خان صاحب تقطیع نظر از کمالات
 خود قدر کمالات شما بسیار میداند و نسخه مسائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان بود
 برای استکباب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای صبیہ شریفه میان منیر صاحب لیف
 کرده اند درین سفر سببیل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفیدست فرصت نقل در آنجا
 نیافته اگر مسوده آن پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود و طومارهای مسوده رساله
 تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بمطالعه این مطالب و مسائل ارجحند مشرف شده

از موهب عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجایانده میشود و خطها بر دواشتم بارک
فی برکتکم باید که رسایل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمایند و قافله نکلند و چهار مجلد
سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعبارت روز و خپد
نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولیست و برادران
اعمال بهیزان سنت به این کتاب نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه انتخاب
بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از دوسلیه نیست اگر اراده
تشریک شرح خلاصه السیر و اریذ نظر بر شان علم خود نموده می تمام بکار باید برد تا درازی
جلد اول پیچیده شود نسخه شرح سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما و عاده آن نبود هرگاه
شما طلبیده میسر شدی از شما گیت آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته
و حاشی پتخط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی شناسم قدر آنرا بداند و آب و تاب نگاه
دارید چنانچه هست هر چند حضرت مولوی نعیم الله قریبیت نسخه سیف المسال را امروز
حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیه بود نیز
مسل شده خدا برساند و السلام **مکتوب هشتم** درم بر خوروار احمد الله و محمد
رسیدند و بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران سبت و چهارم محرم حضرت
مردم محل قرار یافتند سوار می و بار بردار و مردم بدرقه شام بکشتبه که سبت و سیوم این ماه بود
بر دروازه فرماهم آمده بودند که آثار ولایت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر گشت
کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را حضرت نمودیم چون با جمیع رسید قریب
سوار رویه سیاه از آن طرف می آمدند بیچاره بخت بدین هر دو جوان چون اینها مستعد جنگ
شدند دست از یراق اینها برداشتن و بقیه پارچه مار از محمد حمل گرفته گرختند احمد الله بنا

گنگ و عمار در قهای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع دست
 بسیار در جای که آن سواران توقف کردند این بر خوردار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمودند
 جنگ رسید و احمد الله محروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگذاشت و بجای
 سواران اندک بر دیر این آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده
 حواله نمودند و رفتند و این بر خوردار با وجود شدت آفتاب و جراحات مسافت شش کرده
 طی کرده دقت عصر بقیه خانه مراجعت نمود و یک زخم ششیر بر شانه رسیده مفت بخیه خورده
 اند مزاج خوب است و فقیر رختن خود را غسل صحت این بر خوردار موقوف داشته انشاء الله
 تعالی در یک هفته بهی شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رتانه کرده هزار
 آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و اسلام -
 مکتوب شد و او یکم ساخته درین ایام اینست که امر فرزند کلبت و نهم حماد
 است بعد زوال کلبی صاحب یعنی والدۀ شما حلت نمودند همین وقت یک سر به آمد و خرداد
 حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجنیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر
 شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از ختمهای و تسلیل و قرآن مجید و استغفار
 حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدایتعالی رحمت کند و باده و صنف ربطان
 مرحومه حالتی برین گذشت که در تحریری آید انانیت و اما امیراجون اکنون تنها اینست
 که خدا بهو چو را یعنی متعلقان ایشان از زنده دارد که مستوره برگزیده ایشان در آن خاندان
 نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فردا پس فردا خبر انتقال ما بهم خواهد رسید شیخ عین الدین
 بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریق محروم نداند و در قلب او تنویر حاصل شده قطع دست
 هنوز شروع نکرده مردنکته دلست و مورد رحم و مردم محل از غایب نسبت طریق کار

مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته در انقطاع از دنیا
و اقبال با حضرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود
و زندگی صدقین در کمال متابعت میکنند و آثار غرور و فریب معلوم نمیشود و استقامت

مکتوب ششاد و دوم هر چه بهام دم از ارواوت میرسد جزای اعمال است

اینچه بر تواید از ظلمات غم بهم ز کوبالی و کسافی ست بهم به اگر بایز رکان با ادب
و با خردان بهر شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت
مشو که فلاح دین و دنیا در صفا و تقوی موقوف بر آن است باید کوشید و غضب و غصه را

باید خرد و زبان را از کلمات نالایق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین
کسوجه قدرت دارد که شمار را بخاند و از سفر حج کدام مسلمان را منع خواهد کرد

بیشتر آنکه فرض نمود و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته
توجه بهم میراجازت است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امیر قوی است و بکر الهی جلالت

و اتیان سالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید در رعایت ذوی الحقوق و اخلاق
لازم گیرید و موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام - **مکتوب**

ششاد و سیوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن
مملوئی احمد الله عز و جل و صفت قاطبی صاحب است

بیمیر خود که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اطلاق حق زوجه که چندین غم و الم مبتلا
اختیار کردن و در تکلیف که بر او ایستجی گردیدن از شل شما با کمال مستبعد است باید

که بیک روزات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کار فرموده این خطره
را از دل بر آری که فقیر را از آسایش دل خواهد رسید و آزار درویشان ذمی حق خوب نیست
و آنچه از نعم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا

مشغول باید بود که لقیح نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت و نبوی نیز درین است
 هیچ کجی بے دود بے دامن نیست چه خلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر
 رسم عزای پرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تغزیت کردن باعث
 همچنان غم میگرد که تذکیر محاسن متوفی را مستحسن است و در حق آن مرحوم توجه کرده بودیم
 مشغول فضل و کرم الهی یا فقیه و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر مسیر آید بنام او بخوانید
 و از شکر ترقیات باطن که نوشته آید بجاست فقیر هم معلوم نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه شما
 می شود و در مساوات کمالات نبوت و دخول ظاهر بگیرد و از خوبی استعداد شماست
 و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر پیش رود
 و شکایتها و نایا و آوری تکلیفهای دوستی است رفته مشتمل بر عدم مراسلات رسید
 و تقصیر بعفو انجا مید و چون این بے پرواها خبر از بواستهای اخلاص میدهد و حوصله خصوصیت
 آنرا بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دجانی از درگاه و سلام
مکتوب هشتم و چهارم آنچه نوشته آید که درین تنگدستی تصدیق
 بدو دلیل الله زنده و غریق فیض صاحب ۱۲
 نکشند چه معنی دارد و در تنگی اندک و قراخی بسیار هر چه میسر خواهد شد خواهیم فرستاد
 خدا می طلسم فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعطاء و دارید و من از ناسازی
 زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکنند و زندگی و فایده نماید انشاء الله قلعه رعایتها
 خواهیم کرد که شمارا اشتقاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق
 کتاب و توجه خدمت والد بزرگوار خود و رعایت والدین و جدّه شریفه بکوشید
 تا شما سواد خط بهر ساند یک شخص محترم را متوجه رهنماید که جواب ما را بنویسند
 بهر کس از خانه گفتن مناسب نیست و السلام **مکتوب هشتم و پنجم**

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدسلوکی مردم محل بیاس خاطر فقیر محل مسکنید و مقدمه ما را
 با صلاح می آرید باید که از تنگ و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر شما طرجمع در اینجا بزرگیت ^{طالان}
 خدا مشغول باشم و شما نیز درین اجرت شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت
 خاطر مرز شاه علی بکشید خدا شما را زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است
 و فقیر قریب خوش آید مردم محل خورده راضی بسفر حج بر فاقه ایشان شده ام دوستان
 هندوستان را بخند اسپر دم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهیم بود خواهیم رسانید
 اگر خدا او را باز داشت فتوح است و گرنه هر چه بادا باد آخر سفر طاعت است و از غایت
 تجسس و جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت
 یاران دلی خود معلوم است و در بیمار شدن فقیر و ربانی بیت حکمت بود که جماعه از مردم
 اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب
 تدبیر و مواد غذا مشغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الاهی طیب و دوا همیشه میرسد
 عمر باقی بود ورنه توفیق نمانده بود خدا ملاقات روزی کند مکتوب **شماره دویستم**
 احوال مردم شهر از بیماری عام و ناامنی تا کجا نویسد خدا ازین ^{بجایم محمد نادر} بگذرد و غضب الاهی
 بر آرد که لشق در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده
 بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت ^{بمقتضی} سبب
 بود الحمد لله علی احسان باید که شما موافق گفته فقیر بر سر دیواری حاضر شده بکنین و تسبیح
 میکردید باشید خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحق فرزند می تقدیم خواهیم رسانید
 زیاده برین از شما امید است و بر اعتماد آن بر خود دار خاطر جمع است و السلام
مکتوب شماره دویستم معلوم شد که تجنیز جنازه پادشاه بکیم بونی و الله اعلم

ایدیل ثابت نمون عهدہ علماء متبحر است و عامہ مسلمانان بان مکلف نیند -
 محبت آئمہ اہل بیت المبارک و تعظیم اصحاب کبار رضی اللہ تعالیٰ عنہم برابر ضرورت دای^{منست}
 صراط مستقیم کہ فردا بصورت پل صراط ظهور نماید بر کرا دین جاسیلے و اعوجاجی ازان صراط مستقیم
 نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت - کیا بار ارضی بے ادب در جناب ^{مستتر} بزرگوار
 عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ زبان طعن کنند و ما را محبت دین و احترام اصحاب سید
 المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم غضب آورد بر سر آن بواجب خبر برکنیدم با صطر اتمام فریاد آورد
 کہ بجزمت امام حسن رضی اللہ عنہ از سرین در گذرید بجزر شدن اسم مبارک حضرت امام غضب
 فرو نشست و آن بے ادبی را معاف فرمودیم تقطیم جمیع اولیاء اللہ و محبت عامہ شیخ
 رحمۃ اللہ علیہم لازمست و حق پرچہ و اگر از راه نفع و استفاده عقیدہ افشائیت نماید از فوط^{محبت}
 مستبعد نمی نماید و حق حضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ طریقہ نو بیان نموده اند و مقامات
 و کمالات طریقہ خود بسیار تخریر فرموده و زبدہ اصحاب آن طریقہ بان مقامات و واردات
 رسیده از احواف ہم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبہ نیست کہ با قرار هزاران علماء
 و عقلا رہنما رسیده عقیدہ تسادی با اولیاء یا فضلیت ایشان بر آن اکابر رحمۃ اللہ علیہم
 نباید نمود کہ آن کبرامدین از مشایخ ایشانند - عمل بغیرت نمون و تقوی گزیدن
 در موقوف سخت متعذرست کہ معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده
 اگر بطریق روایت فقہ و طایر فتوی عمل نموده آید و از محدثات اموی و ثبوت اجتناب کرده شود
 بسیار غنیمت است آسماع پورن الرقة و الترقی تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الہی
 باشد چرا حرام بود و در حرمت غرہ میر اختلافی نیست مکروف در اعراض مبالغہ اند و تو را
 مکروه روزی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در راہ میفرستند و او از تو بیع مبارک رسید گوش

فرمودند و عبداللہ بن عمر ہمراہ بود و اور بعد از استماع امر نکردند پس معلوم شد کہ کمال تقویٰ در اخراج از چنین آواز است بزرگان نقشبندیہ کہ عمل بغیریت معمول دارند و از اجتناب از سماع بہترینی نمایند کہ در جواز علما را اختلاف است و ترک مختلف فیہ اولیٰ بہچنین از کمال تقویٰ و کفر خفی اختیار نموده ذکر ہم موقوف داشته اند۔

مسئلہ توحید و جودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از ان ساکت است صوفیہ علیہ از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبہ احوال محبت معذورند و بہماست رسال توحید و تخیل معنی لا ایلہ الا اللہ توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت و قہمی نثار و یکو از علما و رمثامی دید کہ علمائے صوفیہ سیر و سرور عالم صلوات اللہ علیہ وسلم حاضر اند علما از صوفیہ شکایت نمایند کہ با رسول اللہ این عزیزان مسئلہ وحدت وجود و شلیع نمودند و در شرع ظلم پیدا شد بباکان مدامت اختیار کرد و رسول خدا صلوات اللہ علیہ وسلم این کار را از غلبہ محبت کہ بجناب حق سبحانہ دارند معذور دانستہ سکوت داشتند۔ یکبار فقیر را عرضی

واقع شد و نور منبسط مستکشف گشت نقوش تمام کائنات در آن منتشر بود قول حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ علیہ با و آدم الاشیاء اعراض مجتمعة فی عیان واحد و با فہم کہ عکوس اسماء و صفات در مرتبہ علم کہ باطن وجود است امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شدہ مصدر آثار مقصود گشت و در نفس الامر و خارج ہمان وجود واحد متحقق است ناگاہ متنبہ ساختند

کہ فوق این مرتبہ مرتبہ دیگر است چنانکہ کبرائی صوفیہ فرمودہ اند فوق عالم الوجود عالم الملک الودود پس معارف توحید در شمار سلوک پیش می آید و علوم کہ بر تاول و باوقو ظاہر شرع است بعد از ان واضح میگردد و از اکابر اوایا کہ این علوم منقول است یقین است کہ از ان ترقیات فرمودہ باشند اللہ تعالیٰ ہر گاہ بخواہد کہ مخلصان را از این مملکت نجات داریا

نسخه می شود

کرامت فرماید اناضله فی حق و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها و واقعات مینماید و گاهی
 بعض اطراف آن بزرگ بصورتش تمثیل گشته واسطه برآمد کارهای شوند و آن بزرگ را گاهی
 اطلاع این معالجه می شود و شخصی نزد فقیر گفت که شما از کجای هستید من بکعبه گاه
 نرفته ام گفت من بشمار که شریف ملاقات کرده ام و مصرع میگویم که از یاد من رفته بود مرا نشان
 کردید پس باید که اینچنین واقعات موجب عجب و مباهات نگردد و از اینها بهانه بر ساخته اند
 و در حقیقت دلیل امور او تعالی است **س** او بدو احوال می نماید و خویش را به او بدو خبر دهد
 و در پیش راه پیری و مریدی درین طریق محض به جمعیت و تجربه و کلاه نیست و تعلیم و تلمیذی
 و حصول جمعیت و توجه الی الله و محبت مرشد ضرورت است - اختیار اشتغال طریق جمعیت
 حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرط محبت بجهنم میسر است و الا و الا و ام ذکر بشیر الطمان
 فرض طریق دوستان خداست تبرک جمع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیکشاید
 هرگاه در ذکر کیفیت و بخود دست دهد بجهنم آن باید پرداخت و اگر رو نخواهد باز ذکر متضرع
 و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام نپذیرد -
 اوقات را بگذرد عبادت نمود داشته هر که خود را از انفعالات بهاسوا پاک باید داشت توجه و محبت
 چیز بمفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا بلکه حضور را سخ
 گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود
 دل را بحق سبحان جمع یا بدوین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت
 الهی است و الا اصل کار حصول مرتبه حضور **س** گاهی است - دل تسلیم از توجه بنیر پیدا
 باید نمود و واقعات و مناسبات چندان اعتبار را نشاناید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
 گاهی از اتباع سنت گاهی نوز ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت ورود و گاهی خفایت

سادات کما هر درس حدیث کما هر تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلوات الله
 علیه و سلم و روایات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبست بخدمت اولیا بصورت آن
 اکابر مقصور میگردد و گاهی است اخبار مشهوره و منقررات را بنحو صورت و اقله پیدا میکنند اینهمه
 شبهه مادل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلوات الله علیه
 و سلم و دیدن اولیا احوال و احوال باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و روایات مطابق
 نفس الامر باشد البته فوز عظیم است - و دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی
 صورتی گفته اند نعمت خدای عزوجل است بهتر نمیکند باشد از مناسبت راسخه بشارت رسان
 هدایا لاسر باب التعلیم فیها در وقت غلبه خاطر التجا و تضرع بجناب الهی باید نمود
 و صورت مرشد لقب المعین داشته بواسطه او التماس از اله امر این باطنی باید فرمود -
 صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جناب و خدای خلق تحمل و صبر عادت باید داشت
 چیست معراج فنا این شیئی به عاشقان را اندرست دین شیئی به نظر بلند باید داشت و حجاب
 امور از قلوب برداشته لبس چون و چرا نباید کشود حضرت اشرفی الله تعالی عنه خاد
 رسول الله صلوات الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر مینمود و اهل بیت او را ملاست می نمودند
 رسول خدا صلوات الله علیه و سلم میفرمود هیچ نگویید اگر مقدر بود و چون کردی -
 حاصل اینهمه تحکفات شهباب اخلاق است بطریق حکاکرم صفات رسول کریم فانه
 بعد از خلق عظیم صفت الله علیه و سلم و حدیث شریف است بعفت و انتم و مکارم
 الاخلاق از ورش ذکر نمی و اثبات صفات بفریب کم شود و طریقی است که هر فهمیه
 را احباب اهل ذکر و طریقه بیکدیگر الحیدر و زلفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
 تا آن ذمیه زائل گردد و بر خلاف هوا نفس کسب مقامات سلوک باید کرد و غایت که در پای

بجای تبدل گردد و حق انست که زرائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر شود و متصل
 نماید ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنود که از جاستغلیع گشته تصدیق نماید
 و اگر بشنود که کسی از جهت خود برگشته باور نکند لا تبدیل الخلق الله المبین
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من زفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد
 حالا در حایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم در رضا و صفت
 ساکن میگردد و دور فنا و قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عیاد و مطلوب میشود و بجز
 فاعل حقیقی در شهود ساکن نمیناید - توسط وحدت ابدال در اکل و شرب و نوم و بیداری
 و اعمال و عبادت کار و بس مشغولست چه باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر
 صلوات الله علیه و سلم مضبوط گردد و تحت انبیا علیهم السلام محبت تحصیل حد اعتدال است
 در هر امر بقول الناس بالقسط نفس قاطع است درین باب آرد و ام توجه مبدا
 فیاض الله در فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت ببرزگرید
 برین ان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعیلت را دیدن
 که نگذار رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استغناء و کبر یا خالف بود و عذر
 تقصیر و امید و آفتی و وسیله قبول سازد و گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بسیار و دوام
 شکر و رضا لازم گیرد - کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال رونندگان راه است
 بر و در کتب و ابیات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و اسرار
 طریقت و مباحث حقیقت و نکات سلوک و دقائق تقوی و الازالت مع الله بعد
 عصر ها و مست باید نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعای خیر البحر و طیف صبح
 و شام و ختم دعوات خواجگان قدس الله اسرار هم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز

ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد بقدرت سوره اخلاص یا سوره يس نماز
 اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام
 و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشاء و سنت عصر و
 تحنیه و منوال لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و جز و کلمه تجید و کلمه توحید صد بار
 و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و اوعیه نو تیه که در حدیث صحیح ثابت است
 معین باید نمود و این اعمال حضور قلبی ضرورت - حصول فاکه علامت آن بوسیله
 از ماسوا و دوام توجه بخداست اگر چه درین طریقه زود میشود اما متحقق و تثبیت آن مرتبه
 عالی که نسیان ماسوا قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد و بعد مدت دراز دست سید پسر سال
 از خدمت مشایخ کرام رحمه الله علیه کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است
 که بطالبان حق عزوجل طریقه یقین و مناهیم شصت سال شده باشد که توجیهات حضرت
 سید رضی الله تعالی عنه یقیناً قلبی مشرف شده ایم و درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته
 حالاً آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بار یقین میشود که با
 ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت کسی آمده سلام بگوید معلوم میشود و گویا
 بر قبر آمده تحنیه سلام گفته است بکبار ازان حالت افاقت میشود و گمان می بریم که هنوز زنده
 ایم و از بنجارت سفر بر بسته - در وقت ظهور فنا آنقدر روید تصور غالب می آید که خدا
 و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد و چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروح جنبانی میکرد
 بخشوت تمام منبش گردید و زودیم عودا نمودند که برخیزید مروح جنبانید و فرمودند و در روز
 فنا تیر ظهور میداشت پنداشتم که شمار روی استنهایا می نمایند پس بخشوت منع نمودم و منو^{قت}
 نسبت بقایه ظاهرست و تجلی عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم بتبصیر

بر خیزد حق این مرتبه ادا نگرده باشد - شناخت تجلیات الهیه که متصل بر بواطن ارباب
 محبت و معرفت وارد می شود و امری و دشواریست نظری بصیرت تیز می باید تا کیفیات و تجلیات
 جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرتبه تصویرات
 مختلف میگرد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده و کیفیات خودش محفوظ میماند و
 و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تواند گذر کرده و دیده حلقی دیگر بر روی دولت می آرد اما چون نسبت
 متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بی رنگی تجلی ذاتی
 او را کمال حالت مستغیر میگرد و که لطافت و صفات و جمیع مقامات سابقه و تدریج دیده کیفیات
 را مستوری سازد و اوقات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود و اینجا
 جهالت در جهالت و نکارت محض است در غلوطی نشسته بخیط نسبت باطنی و دوام توجه
 بمبدأ فیاض باید پرداخت و اوقات با دای اعمال ظاهری مغمور باید داشت که نوا اعمال
 سبب جمعیت و صفات نسبت و حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه قوت نسبت
 باطن و اشتراق ملک و ملکوت و نظر موهبت و لهارا فواختن و دست میدهند و از کثرت ذکر
 تهلیل نامی صفات بشریت و از کثرت در و دواقات نیک و از کثرت از افاضل انگار
 و شکست ولی و از کثرت تلاوت نور و صفای هم میرسد ذکر تهلیل با جاذبه معنی مفید است
 و طریقه و محض تکرار لفظ سر مایه ثواب آخرت و کفر و سیئات است - ذکر نفی و اثبات
 بحسب نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت
 خواجہ نقشبند حسن نفس را شرط ذکر نمیکرد مگر بعد میگفتند اما دوام ذکر و قوف قلبی و توجه
 بمبدأ فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند یعنی اللہ تعالیٰ عنده هوش در دم اول
 بگذرد و ضرورت است چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات سبح خیاال رسد پس در هر نفس

در این کتاب
 ذکر و استغفار
 و توبه و انابه
 و غیره

با کلام و کان در ره کفاؤا فصر علی ذلك ثم قد بیده فقال عجلت مسیت
قلت بجا کیه قتل ترا نه رواه احمد والترمذی وابن ماجه - بارها شرف زیارت حبیب خدا
صلوات الله علیه وسلم دریافتیم و عنایات کثیره بحال خود دیده و در مرتبه اخیر که سعادت زیارت
آنحضرت صلوات الله علیه وسلم حاصل شد پریل سوار بودند و فرود آمدند فرمودند باینکه ما و شماست اینجا
خواب را با هم چنانیم تعبیر این خواب هیچ بخاطر منی آید بیکجا بحال جهان ارا می سرور کلمات
علیه افضل الصلوة و احمیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر و از کشیده ام و راحت
نفس مبارک من میرسد و این آثار من نشسته شدم و پیرزادگان سهرندی در اینجا حاضرند
آنحضرت یکبار را آوردن آب نموندند و عطر کردم یا رسول الله آنها پیرزادگان من اند
فرمودند انشالله ما می نمایم پس عزیزان آنها آب آوردن و من سیر عودم عرض کردم یا رسول
حضرت در حق می و الف ثانی چه سفیرانید فرمودند مثل ایشان در است من دیگر کیست
عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر پیروز یا دست
بخوانید منبده این عبارت بعضی مکتوب ایشان الله تعالی دراء الاولاء و شفاء الاء
خواندم بسیار پند نمودند و حقه فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده
تحمین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح که از عزیزان بچاه آمده گفتم من امشب غلبه
دیده ام که شمار و یای خوبی دیده اید آن رو با کدام است فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلوات الله علیه وسلم من خود را سراپا تو تصور در یافتیم و کیفیت ما
این خواب که همه از امر بیماری است تا چند روز هیچ عطش و نه تها نبود - در نما می دیدم که در حجره
وسیع جبوتره ایست کلان و اولیا بسیار در اینجا حلقه اقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواب
نقشبند دوازده و حضرت جنید قدس الله اسرارها محبتی نشسته اند و آنرا استغفار از ما سوا

و کیفیات حالات و تبار سید الطائفة حضرت هم کس از اخبار فرماستند گفتیم بجایه و بگو گفت
 باستقبال امیر المومنین علی مرتضی رضوان الله تعالی علیه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند و
 کلیم پیش رو بپایر سینه زد و لیده بود همراه حضرت امیر نمود اگر گشت آنحضرت دستش در دست خود کمال
 تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این کجاست کسی گفت خیر ان البین اولس فرنیست اینجا جبهه مصفا
 در کمال نورانیت ظاهر شده همه عزیزان در آن حجره در آمدند گفتیم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس
 حضرت غوث الثقلین است به تشریف عرس تشریف بردند و و اینکه فنا و نیستی بر نسبت
 باطن ظهور می یابد و سالک بوصف بخودی و استغراق موصوف میگرد و خود را در اوقات
 مرده می بیند و نشان بی شوری لازم حال او میشود و در ایامی که فقیه را فنا و فکلی بتوجهات حضرت
 سید رشی الله تعالی علیه دست داد و قطع علائق دزوال هوا از دل گشت در واقعه نو پنجم
 که سر من ازین جدا شده اما کلید طیبه بزرگان جاریست و نیز دیدیم گویا من مرده ام تجیه و تکفین
 من می نمایند پس جنازه بر داشته بیدر مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه برآ
 و فن بر و نذر روح من همراه ایشان است تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند
 و من بر سر دیوار نشستم و مکرر و تکبیر بوضعی که در حدیث ثابت است آمده و ندانی بر زمین
 زده درون قبر درآمد و جان مرا با ایشان علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده رفتند و من در قبر
 بآرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدیم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد تجیه و تکفین میخوانند
 که جنازه را بردارند تا گهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در تقای جنازه میزدند
 و روح من با ایشان است در بوقت رباعی خود بیا و آمد رباعی منظر تشویش چشم و کوشی
 نشوی نه سرمای جوش و خروش نشوی چه باید که بپای خوروی تا سگور به ای جهر
 پاک بار و دوشی نشوی به از فراموشی که فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق

رضى الله تعالى عنه ثابت است و سر منقار نسبت عليه نقشبنديه ايشان اگر مقتضای است
 بشرت عشاء و بر نسبت بالسنی عارض میشود خود بخود جوع باجناب پیداکشته بالغات
 ایشان رفع کدورت میشود و یکبار قصیده و مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر
 نموده از روی تواضع فرمودند لائق اینهمه تائین نیستم - نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت
 علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص باجناب ثابت است و وقت عروین عارضه
 جهانی توجه به آن حضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که سطلعلی نسبت
 فرمودم به آن گاه ای امیر المومنین حیدر بن زکریا علیه السلام ای امیر المومنین حیدر بن زکریا علیه السلام
 عرض نمودم نواز شفا فرمودند - قبح است الله اهل بیت الطهاره رضى الله تعالى عنهم و موافقان
 و سر مبارک بقای نقشبندیان و ایقان است بیج علی بن ابی طالب رضى الله تعالى عنهم و موافقان
 ندایم است نکر و منکر ما را معنی در رفت بخاک و نجات خود بخود لا و بو تو با گذشت
 سعاد حضرت مجدد رضى الله تعالى عنه موافق کتاب و سنت است و حاجت که اعتراف است
 نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیت و یساکلمات که از باب
 ظاهر بر آن گرفته ام نماینده الاولیا کرام صادر شده و تاویل و درست نمی شود پس هر تاویل
 که در چنین شنبها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ معانی مقتضایه با اهرامی
 باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست - شیخ عبدالحق محدث رحمته الله علیه اگر چه در ادو اعلی
 حال بر بعض معارف ایشان اعتراف نداشت اما در آخر از ان باز آمده مجدست خواجده سید عالم الدین
 خلیفه حضرت خواجہ باقی باشد رحمه الله علیه نوشته که درین ایام صفائی فقیر خدشت سیان
 سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و اصلا برده بشریت و عشاء و جبلت بمیان نموده قطع نظر
 از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بد نیاید بود و در بابل بطریق

حضرت شیخ حیدر بن زکریا علیه السلام
 و سر مبارک بقای نقشبندیان و ایقان است بیج علی بن ابی طالب رضى الله تعالى عنهم و موافقان
 ندایم است نکر و منکر ما را معنی در رفت بخاک و نجات خود بخود لا و بو تو با گذشت
 سعاد حضرت مجدد رضى الله تعالى عنه موافق کتاب و سنت است و حاجت که اعتراف است
 نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیت و یساکلمات که از باب
 ظاهر بر آن گرفته ام نماینده الاولیا کرام صادر شده و تاویل و درست نمی شود پس هر تاویل
 که در چنین شنبها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ معانی مقتضایه با اهرامی
 باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست - شیخ عبدالحق محدث رحمته الله علیه اگر چه در ادو اعلی
 حال بر بعض معارف ایشان اعتراف نداشت اما در آخر از ان باز آمده مجدست خواجده سید عالم الدین
 خلیفه حضرت خواجہ باقی باشد رحمه الله علیه نوشته که درین ایام صفائی فقیر خدشت سیان
 سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و اصلا برده بشریت و عشاء و جبلت بمیان نموده قطع نظر
 از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بد نیاید بود و در بابل بطریق

[illegible]

اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال
 و بنحوی که لائق مقام خلعت است بسیار است و در نسبت معصومی اصفاء و اعلان که مناسب
 مقام محبوبیت است بیشمار در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است
 و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات مخصوصه حضرت مجدد و غیر ازین هر دو
 صاحبزاده و دیگر شرف گشته رحمة الله علیهم - در اول که تلعین توبه بطلان مینویدم
 بر توبه نفوح تاکید و مبالنه میکردم - شبی حضرت شیخ بهر خوار و معز الله تعالی عنه در خواب
 دیدم بحال فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توبه دادند و بر احوال عجب
 رود او بر فاسته مزامیر ایشانست و از نا مشروع توبه که دفع نمودند طریقه توبه انیست یعنی چون
 نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود بنمایند از آن روز تضرع از استیفاء حق توبه بگذاشتم
 که توبه محمل کافیت و توبه بضرع بروقت حاصل میشود - گمراهی از دانشندان از فقیر
 پرسیدند که طریقه یقینند به رابر و دیگر طرق چه طریقت یافتند که از اختیای گویند این طریقه منطبق بر
 کتاب و سنت است که نبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی از مهارست اشغال این
 طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شرعیت الا این طریقه مؤافق ایدیه همچنین
 ابابیس بصورت ملا و خشک شمشل شده از فقیر پرسید که بهر از شما سوره عشق غالب است
 و طبیعت با شما عاشقان را عجب اینچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سلامت را باریست و با آواز
 جهر و غیره کار نه چرا اختیای نمودید نفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالذات باب باریست
 سبحان گفت در غیبه رت ناچار است مرا از سوال مستغنا نه او غضب آمد میخواستم که ریش
 گرفته بر شنگی زخم بگشاید غایب شد - بنابر حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید محمد علیها
 برای آنچه برخاستند آواز من بگوشت ایشان رسیده را تا به بنحو دنا رنم ضرر رسیده است

رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی دارند - روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید
 که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که خدمت پیر بزرگوار بسپرد و ده ام عمر ما نیست
 باقی و بال آخرت چیست اوقات همان بود که یا یارب بر رفت به باقی همه بجا نیلی
 و بخیر می بود و در طعام نوب کرم خان تکلفات بسیار بود و جدا اسرار رسید به
 اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه باینجه احتیاط و کمال تقوی نگاه طعام ایشان میخوردند
 میفرمودند از بهکات طعام ایشان آنقدر روز باطن می افزاید که با طعام نخورده ایم و گاه
 نماز را کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محرم مصوم و ظهور احوال نیست تمام اشتیاق
 ایشان نذر شده بود و فتنوی از محبت شتهای زین شود و از محبت تمام شیرین شود
 از محبت سر که باطل میشود و از محبت خارا گل میشود و به ایشان جناب پیر خود نوشتند
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم نایب است و موجب افعال میشود
 در جواب برخاستند که محبت پیرین محبت خدا و رسول است و سبب دنیا که الالهیه که
 در باطن پیر نایب است می شود و هر و چون و به عقل آما حول و معبود و توحید اول
 وقت انتقال نوب کرم خان تبرک کلاه حضرت ذاب احراز بر سر ایشان نهادند ایشان
 مجوز فرستاد و یافته چشم بکشاند که تبرک کلاه پیرین بیاید و سلیقه بزرگوار الهی است
 ایشانست و از ان نسبت قدما نقشبندی و از ان نسبت احمدی و قیاس است و در کیفیت
 تفاوتهاست و اتفاق که پیر بحال مستفید خود دارد و از پیران پیر کرم خان میشود که اینجاست
 و تبار ابدان معتبره و مستحق است - روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب
 کرم خان که در کجا واقع است رحمه الله علیه رفتند بعد توجه به هر دو مزار فرمودند و بنده است
 هر دو بزرگ یک است اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید و نورانیت و لسان امتیاز

وارد آنحضرت شیخ عبد الله رحمة الله علیه و کس طریقه گرفتند کی طریقه قادری اند کرد
 و دیگر طریقه نقشبندیه اختیار نمود و ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف
 آورده صورت مثال مریدان خود را همراه برودند حضرت خواجہ نقشبند تشریف فرما
 صورت مثال معتقد خود را با خود بردند و متذلل علیهم - در توسل بنیاب الهی هر یک
 از مشایخ طریقه جبل المتین است که بمراتب قرب فائز میگردد و اندستفید اگر فیض حاصل نمود
 زبده سعادت و یک از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بجال متوسلان طریقه علیہ
 ایشان بسیار معلوم شد با یکدیگر از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجہ مبارک آنحضرت
 بجالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بجال معتقدان خود و مصروف
 متلکان در صحرایا وقت خواب اسباب و اسباب خود بجا میست حضرت خواجہ محی الدین و تائید
 از عیب همراه ایشان محو شود و در بنیاب حکایات بسیارست تحریر آن باطالت میرساند
 سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بجال زائران مزار خود عنایت بسیار
 میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها می نمایند حضرت خواجہ قطب الدین را در هر
 شان استغراق بسیارست حضرت خواجہ شمس الدین رابع التفات با سوانیست رحمة الله
 عرض و توفیق نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در
 مقابل نسبتهاست باطنی این عزیزان و قدما و صوفیه علیہ می توان گفت که ما مردم ملازمین
 راه بهره نیست - سر مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پاتی پست مراقبه نمودیم چند که
 عذرو توجہ کردیم اثر و از نسبت ظاهر نشد بعد از امتداد بسیار و فتنه نسبت ایشان در نماز
 لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه صوفیه نیست در راه خدا
 بشهادت رسیدند و فتنه و مراتب قرب بطریق اصطفا فائز گردیدند همچنین است احوال

گفت فقیه
 سوزندانی و انانی
 مبارک است که در این
 بنیاد حضرت شمس الدین
 تشریف فرما بجال متوسلان
 و با خود بردند و متذلل
 علیهم - در توسل بنیاب
 الهی هر یک از مشایخ
 طریقه جبل المتین است
 که بمراتب قرب فائز
 میگردد و اندستفید اگر
 فیض حاصل نمود زبده
 سعادت و یک از ایشان
 گردید التفات غوث
 الثقلین بجال متوسلان
 طریقه علیہ ایشان
 بسیار معلوم شد با
 یکدیگر از اهل این
 طریقه ملاقات نشده
 که توجہ مبارک آن
 حضرت بجالش
 مبذول نیست
 همچنین عنایت
 حضرت خواجہ
 نقشبند بجال
 معتقدان خود و
 مصروف متلکان
 در صحرایا وقت
 خواب اسباب و
 اسباب خود بجا
 میست حضرت
 خواجہ محی الدین
 و تائید از عیب
 همراه ایشان
 محو شود و در
 بنیاب حکایات
 بسیارست
 تحریر آن باطالت
 میرساند سلطان
 المشایخ نظام
 الدین اولیا
 رحمة الله علیه
 بجال زائران
 مزار خود
 عنایت بسیار
 میفرمایند
 همچنین شیخ
 جلال پانی
 پتی التفاتها
 می نمایند
 حضرت خواجہ
 قطب الدین را
 در هر شان
 استغراق
 بسیارست
 حضرت خواجہ
 شمس الدین
 رابع التفات
 با سوانیست
 رحمة الله
 عرض و توفیق
 نسبت این
 اکابر بمرتبه
 ایست که زبان
 از تقریر آن
 لال است بلکه
 در مقابل
 نسبتهاست
 باطنی این
 عزیزان و
 قدما و صوفیه
 علیہ می توان
 گفت که ما
 مردم ملازمین
 راه بهره
 نیست - سر
 مزار امام
 بدر الدین
 رحمة الله
 علیه در پاتی
 پست مراقبه
 نمودیم چند
 که عذرو
 توجہ کردیم
 اثر و از
 نسبت ظاهر
 نشد بعد از
 امتداد بسیار
 و فتنه نسبت
 ایشان در
 نماز لطافت
 ظاهر گشت
 معلوم شد
 که سلوک
 ایشان
 بطریقه
 صوفیه
 نیست در
 راه خدا
 بشهادت
 رسیدند و
 فتنه و
 مراتب
 قرب
 بطریق
 اصطفا
 فائز
 گردیدند
 همچنین
 است احوال

شهیدان که در راه حق و فتنه جان فدا نمودند و فتنه جذبات عنایات الهی ایشانرا بمقامات
 قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محمد شریعت الله علیه طریقه جدیدیه بیان نموده
 و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طریقه خاص دارند باینجه علوم و کمالات از علماء
 ربانی اندیشنی ایشان در مکتب حقان صوفیه که جامع اند بر علم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند
 چند کس گزیده باشند - اولیاء خدمت رامی شناسیم و بآنها ملاقات میشود و اما ظاهر اینها
 مرضی الهی نیست - باقیاب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک محله مهر قاضی داهوری بآ
 باد و گفتیم در پاسی از روز کانه را بهر قاضی آنجا حبل کوه آورده گفت - قاضی را شناسید
 لهذا دیدار او در بلاد کیست رخصت و آمدن من خوشتر و زیاده باری است و من خسته
 فقیر و در کار بود و نه در طلب او در قلعه رفته از بایان محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپی
 صرف ساکنین خلوت داشت زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را نبردند بآ
 گردیدست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت نزد دیگر طلب تایم فرمود
 باین قدر کافی است - از حی اعمال ما از غیر و امان توجه ببدان فیض و محبت متلیخ کرام الله
 علیه السلام باینکه بر این تکیه و یکتا است و جامع کیفیات نماز است که تقصیر انوار او کار از تلاوت و
 تسبیح و درود و استغفار است و تسبیح و اسبیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد
 و نماز کامل میشود و ارواب آن کما حقه بجا آورده شود - تلاوت قرآن مجید موجب مغفای باین
 و رفع فتن قلب است و نزل حروف تحسین صوت خود نماید نمود و در هر توحید که در تلاوت قرآن
 کرده میشود ذوقهاست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی بسیار واقع میشود
 و احتیاط صیام از غنیمت و کذب واجب است و الا روزه جز فاقه پیش نیست چه بای خود تامل
 این ماه و آن ماه صومعه است اگر چه یک روز از یک ماه را بصورت خود بای خود تامل

صفت شاه و اولاد
 حضرت شاه علی

شما از اهل عیالم را می بینید گفت باصاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجتی انداختند
 رحمت الله علیه که بعد از من روز نوازش است گرفت اما از نخبهت انفعال داشتند انفعال ایشان
 از صوم مردم را سپید کرده آمد. الا در برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور نماید گویا
 هلال فیوض این ششم طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدرتابان
 گرییده و الا در آن ماه متبرک جهان را مسور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریا
 می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب و دشان گشت شب قدر بریل بدایت و روبرو
 از شبها و او تا شود بیت و قیام معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم
 احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاه شب قدر درین تاریخ نیز میشود
 جمیع و خصوصاً این ایام ذخیره تمام سال می شود از مهربان است که اگر درین ماه مقصود فی نفوس
 راه یافته در تمام سال اثران میماند تنیده شدیم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
 میگردد که اگر این ماه جمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بوفیق نیک و جمیع محفوظ میماند
 حضرت شیخ رحمه الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و آنست
 که مقامات اجازت از ائمه میرسد درین ایام عطا میفرمودند که اگر آنها را سر فراموش نموندند و بکند
 میکردند که درین اوقات مردم در ملقه مراقبه الهیه حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند
 بعد از آنکه ای رمضان میفرمودند که از برکات عیالم نیست تا و عزیزان کثیر الا در و پر از لعلان
 گرییده - افسوس که تمام سال چهره رمضان نشده اگر چه در صوم هر آنکه باشد صفا حال
 و از برکات این وعده اما اجزی به خالی نیست. لیکن کیفیات عیالم به عنوان شریفند
 حضرت شیخ ارشاد فرمودند که معلومات و وجدانیات تمام صحیح است و بسره و ملا فی ندارد و کشف
 و در بیان فقیر با حیران کبار خرد و همیشه مطابق و افتاد مگر یکبار از فقر خطای واقع شد که حضرت

شیخ روح بزرگی فرمودند نسبت شما ناگهالات رسیده است بنده خلاف آن غرض نمودم و فرمودند
و روید شما حاضر افتد است آنچه ما فقیه صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند
که دید شما صحیح بود ما حاضر کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن
مقام در باطن سالک عیان نموبیند باز مستحق الهام میشود باز استغفار تقبیرات حالات او
میکند اگر درین معادله الهام موقوف گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید و روداد و بشارت
آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض موقوفه آنکه نسبت باطن
مثل اولیاء مستقیمین حاصل شده تا مساوات اقوام آید اگر بر ذکر و مراقبه موانعت کنی و با مجاری
تضارعات پیش گیری از موقوفات آن مقام مقامات غوای گرفت - مستفیدان تو چه الی الله
و انقطاعی ز ما سوا یا اذواق و کیفیات از محبت مرشدان حاصل نموده در غلو تها نشسته متمیز
اوقات بوطائف و عیال و در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبار فیاض تجلی نیست
مقصود در چشم سالکان است بلکه از اجله نمای الهی و باره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست
آنست که فقیر از بیوقوفیت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان را تا غایت
این طریق از بزرگان این خاندان که در یقوت ارشاد و الیان مینمایند امتیاز نبخشید - غطر قلوب
عزیزان زیاد تر از ایشان خوشام که در چه باب بطور مومناید ما فقیهیم مقدور داد اندازیم بموسل
بجانب پیران کبار سلب امر حق نمونایم و بناسیای الهی اینها را شفا حاصل نشود کیبا جز او را عمل
بضر میرفتم الله تعالی در هر منزل از دست بیکانگان سامان فروری عیسا جو نموده ناگهان در راه
باران شدید نازل شد هوا سرد بود و در قفا انداختیدند و عاصم و هم الهی باران گرد بر گرد ما باران
و ما باریقان خشک بمنزل رسیدیم آنچنان واقع شد - در اوایل حال مردم را که طریقه از من گرفته بودند
از اظهار نام خود منع کرده بودند که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظه سعد الله

رحمة الله عليه از محمد بنی پرسیدند که شما طریقه از کج گرفته اید و گفت از بزرگان خود باقی کرده و برو
 آنحضرت نام فقیر میگفتند مرا غیر از آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مثل طایفه آنحضرت اما بزرگ
 صدیق رضوان الله علیه از دور برگشتند در دوسه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک است و غضب
 در نهایت شدت و انجمنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالیها دعا نمودیم تا الله تعالی
 تیغ غضب ما را کند فرمود اما غضب غضب چنانچه باید زنده است و منسوب علیه را البته اینها
 میرسد و نسبت باطنش تباه و شود بجز غضب نسبت و مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود آید
 و باندک رضا خاطر نسبت مرضی عنه مانده و ای آتشین بفرق میبرد و هر چند طریق اجابت دعوت
 از طرق سنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اوست
 زیرا که یاران زمانه بیشتر از صبیح معاش در حالت گرفتاری بسیار معذور و بی مقدورند بضایع بسیار
 بتکلف رزودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشغولیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر
 بمشغولیت اینطور ضیافت از راه تجرید و لذت فرست در یافتن ترک آن نموده که المومنین
 لا یلغ فی عجز واحد من ذلک حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرایط کثیره است
 اول آنکه صاحب نیاز از شرافت و نجیب باشد دوم آنکه باو نیاید از آن که محل شبهه اند
 چندان اختلاف ندارد و سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد چهارم آنکه حرام را از حلال
 بشناسد پنجم آنکه از او غضب و هیب تازه وارده باشد ششم آنکه
 از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد با اینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز
 قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرمون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول از آن که بر حق سبحانه و تعالی
 ما را فرستاده عطا فرموده است که از آنرا آن اینطور و قائل خضیه ظاهر بشود و خلاف این عقیده قبول
 نمیکرد و فقیر شفی و سعید را از حبیب مردم خوشناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور است

عنه و فقیر بیشتر
 مشغولیت اینطور
 ضیافت از راه
 تجرید و لذت
 فرست در یافتن
 ترک آن نموده
 که المومنین

میباشد ابتدا میگنم فقیر از یا ان خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران
 دوم سوراخ عمو و با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان بمصلحت ندارد بشرط صلاح
 نیت و محافظت نسبت دنیا بمغوضه حق است بجز آنکه از وقت که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر حجت
 بیرون نکرده اگر میکرد بمقدار پریشانی و تضییع کفار فقیر رسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان
 خوان میامیشد. الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقر اسری ندارند و الا ایشانرا نه حال میماند
 نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه یاسمش کاشمی در مقامات حضرت مجدد رضوان الله تعالی عنه
 میفرمایند که روزی منبده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی باشند
 حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیاء و امرای روزگار آغاز نمود که با فقر اسری ندارند و حرمت این
 طائفه بجای آورند چنانکه امرای سابق بجای آورده حضرت خواجه فرمودند که ای پادشاه این را از حکمت
 الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقر اسه زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن جدا
 بود که هر چند اغنیاء ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بدشتر از صحبت آنها احتیاج نمیدادند
 و فقرای اینوقت ما اکثر ایشان چنانند که اگر امرای اغنیاء بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخا
 و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام رود و بدین
 پس کرم الهی باین فقر اعراس و محافظت - چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذا
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جاسر نهاده و حضرت صدیق اکبر چنانکه
 قدم گذاشته حضرت مجدد رضوان الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد چنانکه قدم
 گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اسلام دین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی
 در وقت توجه گوی حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض
 اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توبه و تعلق متوجه الیه بقوت و سرعته و توجیه

و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه بپایان میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعدا
 طلباب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر روح
 کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نسبت امریست که بآن ماوریم و اما این حدیث
 حدیث اگر کمتر را از تمام الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نمایم حق شکر آن تالف کرده باشد
 مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را مقصیر القامت نمیتواند گفت و اگر
 گوید دروغ گفته باشد -

نصایح و وصایا

طریق درع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی سببان بند پر صلو الله علیه و سلم احوال
 بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود
 بنده را بآن التزام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما و ابواب اخروی
 اندوز و عمل بر حدیث موافقت کن اگر میتوایی و الا کما یومل آرتا از آن محروم نمائی عمل
 اتباع حبیب خدا یا محض رضا مومنی اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان بخل
 کن عملت چیست که آزاد و معرض بی آری استطاعت از کمیت که آنرا بخود مفسد است
 بآن التزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفات از اسباب دنیا
 آنچه گیری منظر گیر که عظام دنیوی را روز حساب در قفاست و ذکر خدا خود را
 گرم ساز عمل امروز بر فردا بنده از در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت مبغیرا که دوستی و
 خداست موجب در تب خدا در حضور پیران صفات بنییر نما و در صحبت او بر نوافل عبادت
 مبغیرا تا ممکن است اوقات بهر و توکل بهر کن و انانیت التجا بنییر از سر بدر کن کار خود را
 سزا سپار و موت یقین و صدق و عدا و سرمایه خلوت انکار و در دل تو اگر تر و دیت

غرت می باید که منت بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرست تشبیه با سبب
 سنت انبیاست تا لایم السلام وجه معین که دل را بر آن اعتماد بنویسد و منافی توکل معین باشد
 نبود و اس المال فقر افزای بال و حبیب خاطر است و دوسه و ارسته در انتظار مقصود
 ناظر بر باد و احمیت فقر قبل شود و در توبه و یکسوی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص
 و طمع از دل بگیرد آری از انظار نا امید باش و بود و نابودشان بیکر شناس در هیچکس چشم
 و قناعت شکر و خود از غنای فقر قاصر شمر در راه طلب مونس که بر از سر نه غرور از کف برود ده
 از اینجا گفته اند در پیش آفت که آنچه در سرداری نهی و از آنچه بر سر آید نهی و از اندیشه و ب
 و در از این بر طاعت و عبادت خود نیاز و دیده تصور نیستی را سر بایه خود ساز و مخالفت نفس
 چیزی آنکه بود زیاده است اما نه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت میفراید گاهی با او است
 باید شود که رضا نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکبار نفس فقیر مثل گریه آرزو کرد هر که مرا این
 طعام بخوراند هر مقصود دیکه وار و بر آید اتفاقا در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد در
 مشکل گشته التماس طعام نمود شخصی در آنوقت حاضر بود با فقر آن طعام می نمود عقد ه
 مشکل داشت که با حق هیچ تدبیر و اندیشه باین عمل مشکل گشت - طعام اگر به نیت ادا شکر
 با ضرر سازند آن مؤمنان که در صورت همگی شکر از ته دل نمی آید - طعام لذیذ را با نیش
 آب بیزه ساختن نعمت الهی را سجاک انداختن است بچنانچه خدا صلو الله علیه و سلم غروب
 نادل میفرمودند و اگر غنای نبود دست باز نموند نفوس مائل نفوس جنبید و شبلی نیست
 رحمة الله علیها که تلخی را شکر بخورند و گویند الصبر یجمع الملائكة بلا عیوب است العیوب
 شکر و که محض بر زبان بود شبیه صبر است که تلخی آن در جان بود - بزیارت هزاران اولیا
 در روز نفس حبیب کن و از روح طیب مشایخ کرام را با سخاوت ثواب تحفه فاسخ و روح و بجا

الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از نیتی حاصل است اما مبتدیان را بغیر تصفیه قلبی از قبول
 اولیا حصول فیض متعسر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس سره العزیز فرموده اند که مجاور
 بودن حق سبحانه از مجاورت متبر اولست و بر سوم متعارفه از عرس و چهر افغان مقید میباشد که
 این نیتی متلازم سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زرقه نغصیه بار باب احتیاج
 و اولی الامر است بحداب و در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بپوشد
 و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آید همیشه احوال خود را برکت
 و سنت عزیزی را اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذر و هما آید
 بر سر اولیست عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن عمل کنای اگر چه در تمام عمر یکبار باشد
 از لذن آن خرم نمائی و از لزوم خلوت صفا وقت حاصل باید نمود - فقیر در بندت العمر
 که کسب نموده صفا وقت است و کسب که چیزیست یافته از صفا وقت یافته در راه طلب
 سرگرم و مقید باید بود و کار مردان روشنی و گرمی است به کار و روان حیل و بیشتر است
 آنچه که در مختصر گیر آید باین باقی باقی باید که قدر و مقدار خود را بطلب العین و ادوات از مدح
 مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه
 خود است مثلاً مرتبه او بعد از یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد و در ضرورت اگر کس
 نسبت به مقتضات یا منقبت و در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد و چرا که او یقین میداند
 که این مرتبه را بکس نمیتوان رسانید و این مرتبه را بکس نمیتوان رسانید و این مرتبه را بکس نمیتوان رسانید
 از مرتبه و طراز او متغیر آید و محبت بیشتر از آنچه که راسخ و استوار باشد در حضور سیر متوجه
 نیز نباید بود و انتقادات کس نباید بود اگر چه انتقادات بخواسته خطاب کس باشد چه بخیانت نقل است
 که شخصی در خدمت حضرت محمد صدیق قدس سره از مریدان حضرت ایشان خطاب کرد آن مرید را

جواب آن نداد و التماس بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار سبانه کرد حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب به مرید خود نموده فرمودند که این سبیت در جواب او بگو سبیت من گم شده ام مرا مجبورید از گم شده گان سخن نگوئید به راه اوقات زندگانی بهدم توکل بسباید و اصلاح محتمل در توحی یکس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و چه بین بسوا اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و توحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نیست و درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و در اس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت کفایت قناعت و رزق و قطع طمع قطع ماده تشویش باز و از آجل نعمات الهی برین فقیه و چهره که زندگانی بدان خوش میگذرد یکس هر چه میباید بروقت مهیا میشود و دوم نهال طبع از زمین اول متاصل و ناپایدار و آریار و اغیار و امید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید بشود و ضرر و نفعی از مطالب کلفت زداعی من شده به کار بسته آخر مشکل کشای من شده تا اول نزدیک و بدر بچشم احتیاط ننگر و اگر چه سنگ و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است - ضرر و افعال جرم بهتر از ضرر و طاعت است به نظر پروردگار حقیقت بر نماز خود منازعه مخالفت نفس چند آنکه تواند کرد زیارت - ضرر و نفس اثر در ماست این گم کرده آید از غم بے آلتی افزوده است - لیکن آنقدر مخالفت رساند با او نباید کرد که ننگ آید و تاب تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از سبیل اتمی راه نصیحت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بیگاه با او باز و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد و چنانکه در خدمت بنده مومن بهر چه طلبید به اوقات او را بدهد بلکه باینطور هر چه خواهد و منتظر آن کسیست اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد و نه با و اگر باز بماند

حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب به مرید خود نموده فرمودند که این سبیت در جواب او بگو سبیت من گم شده ام مرا مجبورید از گم شده گان سخن نگوئید به راه اوقات زندگانی بهدم توکل بسباید و اصلاح محتمل در توحی یکس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و چه بین بسوا اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و توحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نیست و درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و در اس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت کفایت قناعت و رزق و قطع طمع قطع ماده تشویش باز و از آجل نعمات الهی برین فقیه و چهره که زندگانی بدان خوش میگذرد یکس هر چه میباید بروقت مهیا میشود و دوم نهال طبع از زمین اول متاصل و ناپایدار و آریار و اغیار و امید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید بشود و ضرر و نفعی از مطالب کلفت زداعی من شده به کار بسته آخر مشکل کشای من شده تا اول نزدیک و بدر بچشم احتیاط ننگر و اگر چه سنگ و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است - ضرر و افعال جرم بهتر از ضرر و طاعت است به نظر پروردگار حقیقت بر نماز خود منازعه مخالفت نفس چند آنکه تواند کرد زیارت - ضرر و نفس اثر در ماست این گم کرده آید از غم بے آلتی افزوده است - لیکن آنقدر مخالفت رساند با او نباید کرد که ننگ آید و تاب تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از سبیل اتمی راه نصیحت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بیگاه با او باز و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد و چنانکه در خدمت بنده مومن بهر چه طلبید به اوقات او را بدهد بلکه باینطور هر چه خواهد و منتظر آن کسیست اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد و نه با و اگر باز بماند

از جهت عدم مناسبت همچنان بے بهره و بضریب از کمالات باطنی آنحضرت باز آید
 فقر و خردیسی اگر چه رود و چون بیاید هنوز باشد و مگر هر که لطیفه است او قوی
 باشد از عالم این مناسبت تمام و در پس او زیارت مضائق ندارد بلکه و منتهی خواهد بود که
 از جهت مناسبت روحی اقتباس از اذکات این غرار بلا واسطه خواهد بود چنانچه حضرت
 خواجه عبید الله انصاری قدس سره میفرماید که من مدت چهل روز تیرت خواجه ملا و الدین
 عجمی دانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهار الدین محمد نقشبند انصاری قدس سره ملاقات
 و اختلاط و شتم روز و کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد آورده و در
 آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر چه در مرتبه مردم ماضی نباشد و فرمود
 که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اگر بگفته اند که کربنده به از شیرم ده - قطع
 تا که زیارت مقابله عمر و گذران ای مشرود و یک گریه زند پیش ما به بهتر
 ز هزار شیر مرده و حضرت خواجه ملا الدین عجمی میفرماید که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
 که مجاور حق تملک بهمانه و ان حق و اولیست از زیارت خلق او غرض اول این سید بزرگ
 مبارک بسیار گذشتی میست لوتاک گور و ان از حق و بگور و کار و ان کرد و حق و
 مقصود از زیارت مشاهیر اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نوی باید که توجع حق سبحان
 باشد و روح آن برگزیده حضرت حق و سبک کمال او چنان گردد و پناخ در حال توضع با خلق
 باید که چنانچه توضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق بهمانه باشد زیرا که توضع با خلق انگاه است
 افتد که مرغ او غرض و مل باشد با حق یعنی که آنرا منظر آثار قدرت و حکمت بیند و الا ان صنعت
 است در توضع انهی - بر سمیات عرفی از عرس و غیره مقتید نباید شد که در ارتجاب آن سمیات
 بسیار است یکی التزام خلاف حضرات این طریق که از قید سمیات خارج است و دوم التزام

در بیان این
 در بیان این

اول از خیم و فروش و غیره سووم لزوم اسراف در اخراجات و چراغان چهارم مضیع اوقات
که حفاظت آن ضرورت پنجم شکایت مردم از شیب و فقر و محاسن و قصور در اهتمام حفظ
مراتب از کثرت و ازدحام ششم در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استغراض زرسود
همی شود که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقر امده
برنج مسادی نه ترک عادت در رسوم عرس برایشان مستزود و ثوار است تا بر صراط محتاج
بگذرن شده رسم بجا می آید هفتم نیاز غیر مشروع قبول خواهد داد زیرا که آن الله
طیب لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خداست ای داد می شود اول
در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد از آن بدست آن سکین بر این چنین نیاز ندارد جناب
قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از نجاست که معمول حضرت شیخ
در عرس مشایخ معنی الله تعالی نهم همچنین چنین بود که بر دوز عرس گاه در خانه می کنند که امر در
قدری در طعام معمول افتاد باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که
امروز این جایزه می تناول نمایند اگر نه اگر کم قلیل باشد در نیاز دفع است برات از غیر آن
که عین کشیده بآن سرانجام می شود و از اقسام خدمات خدمت بدنی ابرع است منفع و اسبق
به حصول راحت بدل و عای خرب البحر بر دوز می خوانده باشند و سوره لایلاف بکشد و یکبار
یا یازده بار در دو اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر محرب است و ختم حضرت خواجها
و ختم حضرت مجدد رسی الله نهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از ملقه صبح بر آن موافقت نمایند
که از موالات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بسیار دارد مدار کار طریق این حضرات استقامت
که فوق کرامت است ضرر و بر ایل استقامت فین نازل میشود و منظره نمیدانی بجای گرد که
طوری میگردد که کشت دادن راه با نیست و کرامت را اعتبار نه قصد و سلع قدر و مقداری

در عرس مشایخ معنی الله تعالی نهم همچنین چنین بود که بر دوز عرس گاه در خانه می کنند که امر در
قدری در طعام معمول افتاد باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که
امروز این جایزه می تناول نمایند اگر نه اگر کم قلیل باشد در نیاز دفع است برات از غیر آن
که عین کشیده بآن سرانجام می شود و از اقسام خدمات خدمت بدنی ابرع است منفع و اسبق
به حصول راحت بدل و عای خرب البحر بر دوز می خوانده باشند و سوره لایلاف بکشد و یکبار
یا یازده بار در دو اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر محرب است و ختم حضرت خواجها
و ختم حضرت مجدد رسی الله نهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از ملقه صبح بر آن موافقت نمایند
که از موالات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بسیار دارد مدار کار طریق این حضرات استقامت
که فوق کرامت است ضرر و بر ایل استقامت فین نازل میشود و منظره نمیدانی بجای گرد که
طوری میگردد که کشت دادن راه با نیست و کرامت را اعتبار نه قصد و سلع قدر و مقداری

در عرس مشایخ معنی الله تعالی نهم همچنین چنین بود که بر دوز عرس گاه در خانه می کنند که امر در
قدری در طعام معمول افتاد باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که
امروز این جایزه می تناول نمایند اگر نه اگر کم قلیل باشد در نیاز دفع است برات از غیر آن
که عین کشیده بآن سرانجام می شود و از اقسام خدمات خدمت بدنی ابرع است منفع و اسبق
به حصول راحت بدل و عای خرب البحر بر دوز می خوانده باشند و سوره لایلاف بکشد و یکبار
یا یازده بار در دو اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر محرب است و ختم حضرت خواجها
و ختم حضرت مجدد رسی الله نهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از ملقه صبح بر آن موافقت نمایند
که از موالات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بسیار دارد مدار کار طریق این حضرات استقامت
که فوق کرامت است ضرر و بر ایل استقامت فین نازل میشود و منظره نمیدانی بجای گرد که
طوری میگردد که کشت دادن راه با نیست و کرامت را اعتبار نه قصد و سلع قدر و مقداری

سینار و عرس چراغان منزلی ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و در
 این بزرگان جمعیت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفند را
 اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و وقت ای نه ازینجا است
 که حضرت عید و رضى الله تعالى عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طایفه
 عالیة نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت است نموده اند و اعتقاد
 از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال و روشی پیچ ندارند حوزت اند و اگر
 با وجود احوال و متابعت فتور دارند ان احوال نمی پسندند ازینجا است که سماع و قیاس را تجویز کرده اند و احوال
 بر این شریعت خود اعتبار ننموده بلکه ذکر و رابعت داشته منع فرموده اند و تکرار که شریعت خود را تمامان ننموده و
 مجلس تمام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی باشد قدس سره حاضر بودیم شیخ کمال که از اولیای حضرت
 خواجه ابو ذر و توفیق طحطاوی در حضور ایشان اسم الله را بدین گفت ایشان را ناخوار
 بجهتیکه به بیعت فرمودند که او را منین کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان باقی حضرت
 خواجه جو و شریک ه ام که حضرت خواجه نقشبند علما را بنابر ارجح کرده بنائده حضرت امیر کلال
 برده بودند تا ایشان را از ذکر چهر منع فرمایند علما حضرت امیر گفتند که ذکر چه بدعت است بکنید
 ایشان در جواب فرمودند که نگویم آنگاه این طریقه در منع چهر این همه ساله نماینده از سماع و قیاس
 و توحید چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب اشتهار و مشرب میشوند نیز فقیر از قبیل استدراج
 است این استدراج را نیز احوال و از احوال درست میدهد و کثرت توحید و مکاشفه و ممانعت
 که در نمایان صور عالم البهره رو آید حکمای یونان و رومیها بهند و یعنی شریکین علامت صدق نبوت
 عالم شریک است با ایشان از امور مخرمه و منتهیه حضرت شیخ سمیع الدین قدس الله سره
 شریکین با او توبه نمیکردند تاگاه از ذوق وجد و سماع که در این مینه حالت بخود می

یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بر دست مبارکشان رسید چون بوقت صلح اتفاق
 آمدند و مردم بپادشاه هجوم آوردند فرمودند که در باب صلح ما را بیدار میدارند حال آنکه از صلح
 یکبارگی عالم بان نوبت رسیده بود که عنتر سبب رشتن جفا تم قطع کرد و در سرخ و دم از جفا
 عنتری به پرواز آید آنکه بکثرت میل صلح میدارند چه طور زندگی بهتری بر ندیش انصاف
 باید کرد که ما از سید روان بستمیم یا ایشان بکن معذور اند که از دور دوری ما خبر ندارند اگر چه
 در ظاهر هیچ خاکستر سکون داریم لیکن آشکاره باطن ما از سوز و غم شعله زان است
 با همکس در میان و به کس بر کران به سوختن و ساق شدن وین شهرت و پس به این دلیل
 بوجود صلح نمی آرییم و عذر دات و در غم را مکن آن عجا و به نام فی اینهمه زیرا که طریقه نشو و
 بهجت سیدی است و منی الله تعالی است که اینها بر زمین کمال نکند و در ظاهر و در مذهب به اینها
 سکون و استقرار نهند به بیشتر اوقات شکر و ثناء و این سید کشته و از ان الی این طرح و طرح
 را از دیگر خبر داشتند که سید وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بنام ایشان تشریف
 فرمودند تا گاه گفت خانه را دیدند که جای ساخته و پیا شده است سید بان پرسیدند
 مهران گفت که آنرا از دل پرورد آری سبک کشیدند از اندوه و عذرات و گرمی آن سقف
 این خانه سوخته و پیا شده است از درون شوا و شوا و برون بیکانه باش به اینچنین
 زیار و روشن کم بود و اندر جهان به بزرگی از طریقه گفتند به در راه میرفت ناگاه زخم تبر
 صلح بر گوش و چشمش رسید و از دل برون گذشت از غایت بیانی بهشت و گفت صلح
 بیت المال که است لهذا حرام شد فقیر را در با صلح و بیل و قوی بهر سید که در باب آن
 خبر نداشتند چنانچه صفای این مقدمه بدی است و آن نیست الصلح یوسف الرقة
 و اوقه جلد الوجهة فالنتیجہ الصلح یجلد الوجهة با این بهر باب صلح

فقیه را از منکران اذواق احوال آن میداند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
 در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا
 فرموده چون پدرم قادری و جد هم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرات علییه
 نقش بندیه بمنزعم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نزا کتهای اذواق
 و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرات بر انکار احوال ایشان نمیکنم
 که این بزرگواران بحکم السکای معذ و درون بمقام ملک از ظهور وجود و حال و کرامت
 سکرت و رند و ارباب صحو که از آداب و ربار واقف و آگاه است در حرکات و
 سکات ایشان بی قاعده نمیشود و علی الخصوص حضرات طریقه مالکیشینند به موجب
 که از اتباع قضیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمیکنند پس
 طریق اسلم و رینبات آنست که نه انکار آن وارد نه ارتکاب و قول حضرت
 عیاض بزرگ هم ممدایم معنی است که نه انکار میکنم و نه این کار - مرید را خالصیت
 مانسب باید هر چند دور کنند و در نشود قول شیخ الاسلام عبداللہ القسار
 هر که است و سرانجبه دارد و تواز و رنجبه چاشنی سگ به از تو بود - اگر
 کسی رجوع لطیفه نزد تو نماید او را کم از شیر و رنده در حق خود تصور نباید نمود
 از مواخذة فوت حق خدمتش زسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی
 غافل باید کرد قطعه رخت و اگر در آن جهان برین است و در بیکباری
 خنجر وضع جایم کرده است و این قدر مانع از اندیشه روز حساب و رحمت بعد
 و لطف عجبایم کرده است و رستن از قید خودی منظر حق پرست است و قطره بودم بجز
 یک کشت شرابم کرده است و سر و منظر طلبی که جهان مسندل رخت

و این است که
 در این کتاب
 از حضرت
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 روایت شده است
 که هر کس
 در این کتاب
 از این حدیث
 استفاده کند
 خداوند
 او را از آتش
 دوزخ نجات دهد

بگذر تو ز خود در پس این مقام است.

وصفا

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة فقیتر جان بنان محمدی مجددی در عالمی که اقرار می کند بیک شریعت حق و مشیر
و حیثی چند با حجاب که اخذ طریق از فقیر کرده میگویم که در تجوید هزاره و در فن فقیتر و فقیته از
فرز و نژاد تدو بعد از آن و کانی بر مزار من بچینید که در حدین حیات هم از من عادت بر کانا
از دم و ناسم تقدیر به بند بگمان خدا تقسیم می نمودم و گریس و مخلصان مرا همین وصیت
جایزه کافی است که تا دم اخیر در اتباع سنت بگویند و مقصود حق تعالی غیر از حق تعالی است
را و مقصود واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد از آن و از مردم
و عادات و روایات مستعار و از اختلاط با دنیا و ارباب و از اجتناب و مشرب از آب استند
و از شغل تعلیم و معنی خود را مسند و در نازند اللهم فقهیم -

فصل سوم

در مکتب قاضی ثناء اللہ بانی ہستی حمۃ اللہ علیہ
بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب الملک جوئی حضرت شاه عالم علیها صاحب دربارین
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و کشف و بروج و مسک حیر و

و دیگر مسائل صنف دویسه شصت و سه لیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی لا اله الا هو وکل شیء عاقل الا وجهه والصلوة والسلام
 علی محمد عبده ورسوله ای از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد نام الله بخیرت سرور و بهیجا
 محذوم مهربان مولوی غلام علی چوپان سکر به الناس میکند که غلبه دین و ایمان بقریبی در بلده
 سونی وارد شده بود کتابی برای اشتغال همراه داشت و مشاغل طاعت مستوجب اوقات
 نتوانست شد و نفس را تعطیل گذاشتن خوب نبود لهذا پیران عظام و رسائل دینی بویار
 مقصود و کتابت نوشتند پس بقول حضرت مولانا در وی قدس سره **مقصود**
 انچه انسان میکند بوزنیهم به بخاطر فائز گذشت که بتقلید سنت نبویه پیران عظام هم به
 نسبت بین الخلق و المخلوق و توحید وجودی و شهودی و مسئله اقربیت و مسئله جبر و قدر و کبریا
 بنویسند چنانچه اینم مقامات بجناب حضرت پیر و مرشد و شایسته اولم الله بکتابت نوشتن و
 زیره بکرمان فرستادن سوی ادب و نامناسب ویداز یاران طریقه آن مهربان را محال
 صحیح و انسته ناچار چوپان فقیر نامر بوط مقصد مرشد اما تا آنکه از فکر کیمیا اثر جناب حضرت
 مد الله تعالی علو مقامه و شایان اعتماد و قبول نیست لهذا پیش راست کاین بولیده
 را بجناب اقدس بگذاشتد و ازین فقرات انچه بسا و شیخ علی شود نقل آن برداشته بفقیر
 عنایت فرمایند که از اسلام داند و انچه بقلم اصلاح مشرف کرده و از راه اندازند تا شیخ ازیم
 اندیاز یافته قابل اعتماد گردد و لا انتظر الا الی من قال و انظروا الی ما قال قال علی
 و السلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حین وجدها احنن احب بها و اسلام علیکم

ورحمة الله وعلیه التوکل و به الامتصاف محذور و مقرر عقلاست للحمکن فی نفسه لیس
 و له مرعلة ایس پس ممکن است استی با علت او که فی نفسه او را ایس و وجود ثابت باشد
 و واجب الوجود و یقین نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را بر وی حل نتوان کرد
 که برای حل احوال وجود و موضوع شرایط و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح
 و زید را زید نوال گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب است قال الله تعالى
 نحن اقرب الیه من شئ لیس الوجود الیه کلام را نشناختن که ممکن نیست و وجود محتاج
 به واجب و در تمام محتاج به واجب است یا بعضی ممکنان و میان ممکن و واجب نسبت
 کوزه و کلال فیهیه گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول به خلاف جمهور عقلا است
 عالم از صانع لازم می آید و نفس قلی وال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال غزوی
 یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّٰه هو الغنی الکفید لهذا قال ان این قول
 بر او بعضی ازین قباحات و اشغال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع
 برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجب است
 نسبت کوزه و کلال را آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر را به است مثل کلال بلکه بیشتر
 از کلال مخلوق الهی است جل سلطانه و صورت کوزه که عرض است و وضع نیز مخلوق
 حق اند سبانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عزیرانه از معدن آن
 صورت آمده باز این حرکات که بنا بر عادت الله تعالى از مقتضات واقع شده نیز مخلوق
 حق اند و علما و بعلبب قیوم قدرت و ارادت که در کمال مخلوق گشته کلال را کاسبان
 حرکات میگویند خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال
 خیال کردن محض غلط قیوم و مقصور عقل است و ما للشراب و لا لکاسب الکبیر ممکن

و واجب نسبت معلوم الاینتیه مجهول الکلیفیه که مثل ندارد پیش تشبیه و تمثیل و چه گفته شود
 و لیس که مثله شیء لانی الذات و لانی الصفات و لانی النسب و لانی الایجابات و لانی
 شیء من الاشیاء نسبت چگونه با تو از مرغی نشانه که با اعتقاد بودیم آتش بیانه
 از اعتقاد است تا پیش مردم به زمرغ من بود آن نام هم گم به و حق آنست که ممکن
 در بقا هم محتاج است بعلت موجوده خود که بقا عبارتست از وجود و در زمان ثانی و چون ممکن
 وجود در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضا حقیقت
 با اختلاف از منته مختلف نشود و زاید نیست مودوم اگر مقدار حرکت فلکی میبود نیز حقیقت
 امکانی مقتضی وجود نمیتوانست که و حال آنکه این نیز باطل است که فلک حادث زمان
 قال الله تعالى ففرضیه من متبیه مستوایه فی یوحیان و کسانیکه فلک و متحرک
 نمیدانند بلکه کسانیکه فلک اسم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت
 بینانند غرض آنکه ممکن در زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمیکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن
 ممکن نباشد واجب شود و قلب ما بهیت لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما الیجب لیه
 یوجد و آنکه میگویند ممکن محفوف بوجودین سابق و لاحق مراد اینجا وجود باقیست
 یعنی واجب است باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محال است پس ثابت
 شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصلح نقایه شأنه تا وقتی که بر ممکن از واجب افتاده
 وجود داشته ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان قطع شود هیچ اثری از ممکن
 بر صفحه روزگار نیافتد شود پس حال ممکن مثل حال زمین است که مقابل آفتاب روشن شده
 تا وقتی که مقابل باقیست و تاره باقیست و چون عیاری یا ابری بیان آید و مقابل نمائند
 از نور و درونی اثر هیچ نمائند نیست و چون بیان است و جهان چون عالم بود که در آن

پذیرد البتة پس با اینی ممکن را اطل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر روی زمین
 اطل آفتاب میگویند با اینی که ممکن را با واجب ماثلت و مشابهت چنانچه اطل را
 باصل که اینجا است هیچ ماثلتی و مشابهتی نیست بلکه با اینی که چنانچه اطل را هیچ تحقیقی و مثالی
 نیست وجود او همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متماثل نیست وجود او همان اصل است پس
 نمی بینی که ما با ممکن فی نفسها تفاوت ندارد و وجود او بی مصدری که بر او سبب بار یافتن فیض است
 چیزی را که متضمن باشد و ما به الموجودیه و تشابه اشعاع این وجود همان است که ممکن را با واجب بهم رسانیم
 این متضمن پس وجود ممکن بی مایه الموجودیه و تفریق مگر ذات واجب است و تفهیم یا معنی از صفات او
 سوال وجود ممکن بهر چه است که یا بعبان اعتقاد دارد او هم از ممکن وجود و مصدری است
 که به حکم موجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه مشابهت را این است و این باشد
 با چه که متضمن اشعاع وجود ممکن و حکم موجودیت ممکن نماید.

جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از تشابه اشعاع خبر داشته باشد او را اشعاع
 ممکن به حکم موجودیت ممکن نماید یعنی اگر کسی که اشعاع را در آب یا در آینه می بیند و گوید که این
 که همان نکرده است و از آن خبر ندارد البتة حکم میکند بوجود ماه و آب یا در آینه و چنانچه
 هر که ممکن را می بیند هر چند از فطر عبادت و مهمل از وجود متماثل خبر ندارد که ممکن را
 در ممکن غایت مافی الباب همان ممکن را وجود متماصل میداند چنانچه طوطی در آینه صورت خود
 را دیده آنرا وجود در وجه خود متماصل و نهیده با وی در شن می آید پس ممکن را خبر در آینه
 و هم تحقیقی و ثبوتی نیست و وجود این کثرت و بی مایه الموجودیه و واحد حقیقی است که از این
 کثرت بدان وحدت حقیقی فیلک نیاید و گردی بدانان تنزه او رسیده چنانچه زید که
 در آن خانه رود و صد هاست مستعد و پدیدار شود همان زید یک زید است چنانچه بود

وهو الآن كما كان واعيان العالم ما شئت من رايحة الوجود
لا آدم في الكون والابليس لا ملك سليمان ولا بلقيس لا فاكل عبارة وانك المعنى
يا من هو للقلب مقتضى ليس لا وچون منشا اين مهم ووجود اين كثر ذات واجب تا
شانه يا صفتي از صفات اوست نه فرض فارضان و نه اعتبار مقبران اين مهم و مهم متشكك
که به نفي متشكك ان شفي نشود سر بنا ما خلفت هذا باطلا سيجازك فتناعذا اننا
يعني يا فاقية باطلا لا يثبت عليه الاحكام والاثار بل فتناعذا دليل على صانده سبلا الى معرفة
فانه من عرفت فتنه فقد عرفت ربه سبحانه عن كل ما لا يثبت بشانك فتناعذا اننا لا نثبت
على عدم العرفان والايمان فتناعذا ما چون نسبت بين الممكن والواجب حين متحقق
که وجود احوال ذات است ثلث ولقد است ليس صدوقه وجوديه در غلات سكران كثر
و هي راعين واجب گفته و عدم ذاتي او را و نظر بنا و رونه و قابل همه اوست شد فتناعذا
ر با عي همسايه و منشين و همه همه اوست و در و لو اگدا و طلس شه همه اوست و لكن
مرتبه تنزيه را علمه ثابت ميکنند و ميگويند و در انجن فرق و نها تخا جيت و با الله همه اوست
شهر با الله همه اوست و نها نماند جمع خبارت از مرتبه تنزيه است و اگر کسی مرتبه تنزيه را
نفي کرده و وجود را مانند کلی طبعي منحصر درين كثرت دارند بايد باشد و صدوقيه شهوديه که سحره افات
هم رسانيد و اند بشه و و حد حقيقي و كثرت و هي هم کرده همه از اوست ميگويند و چون نفي
نظر کرده ميشود همه تنيد موجود اوست ظاهر شده و قوله تعالى كل شيء حاله الا وجهه
قوله عليه السلام ان اصدق الله لي قول اللبید الا كل شيء ما لا الله باطل و ميل
بين مدعا چه انك لاك و باطل يعني انك كان لا كما و ميگويند باطلا كثر مجاز است و تكلف

فتناعذا
و با الله همه اوست

و معنی یقینی متبادر است که باطل و باطل فی الحال بل علی الدوام محذور و مایه است
که ممکن را با واجب گفته اند و بدین نزدیکی صوفیه وجودیه و شهودیه است با صفات
واجبی یعنی با عیان ثابته کمالات واجب در حضرت علم باحوال و تفصیل ظهور یافته اند
منتهی و گفته اند آنها صفات را همین ذات میگویند لاجرم همادست گفتن بر آنها گران نبوده
در نزد محیی الف ثانی یعنی الله تعالی عنه را چون حدیثی که آمده عطا شده ذات مقدس
را یعنی این الما لمین در یافته اند و صفات را در دو مرتبه دیده اند یعنی ذات هم گفته اند و شهود
و احکامات تعبیر نموده اند بر ذات هم گفته اند چنانچه علماء سنت و باهت فکر الله بهم
به ان قال شده اند و متبادر از آیات و حدیث همین است و کمالات را با هم یکی کرده اند
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه یافته اند عالمی و یکدگر با ایشان ظاهر شده و معنی انشغال گفته
و آن اعداد اضافیه اند یعنی فائض صفات الهیه طبعیت عظمیه که متبادر به تبار و حضرت علم
ثبوت و تقریر یافته کمالات را با این مرتبه لایزال نسبت مذکوره ظاهر شده و حقائق کمالات خود
حضرت مجرب و این دانه لایزال مشهور گفته اند لاجرم این سبحان تعالی و رب العالمین
نموده اند و اولاد بر زبان شریف ایشان گفته اند که کمال ادب و تحاشی از مناسبت
در میان ممکن واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان ایشان ترفیع و از قول ظل
الله صلی الله علیه و سلم **الذی لا یسبغ الله حجاباً من نور و ظلمه لو کشف**
الحق سبحات وجهه ما انحر الیه بصیر من خلقه انطباق این مذہب
می توان شد.

سوال از تقریر سابق ظاهر شده که ممکن را با واجب چه است که آن نسبت سبب
وجود ممکن را یعنی مصدری و عللاً قریب آن نسبت ذات واجب با صفاتی از صفات او است

وجود ممکن معنی مایه الموجودیه قرار یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شریع واجب را
 خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را فاعل میگویند
 و چون بر مذہب حضرت مجدد الف ثانی رضایطال ممکنات را آن نسبت نہ بانبات است
 و نہ باصفات بلکه باذاتہ ظلال است و چون ظلال منازرات و صفات باشند و اعدام
 داخل معنومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید کہ ممکن خالق ممکن باشد
 و این محال است و مخالف نقل قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء

جواب مراد از اعدام کہ داخل معنومات ظلال از نقائص صفات کمال اند مانند
 موت و جهل و غیر علمی و جسم و کلم کہ در مرتبہ علم و تقریر یافته باشند و خود یعنی حیات و علم
 و قدرت و مسح و بصر و کلام بسبب مقابلہ منتهی شده اند یعنی صندین بیک ملاحظہ ملحوظ
 و ظلال مستحکم گشته اند و شک نیست کہ صور علیہ اعدام موجدی است از دریا موعود و امکان
 و حدوث را در آن گنجایش نیست و منازرة او با صفت العلم منازرة اعتبار است کہ تحقیق
 پس آنچه شما گفتید کہ چون ظلال منازرات و صفات باشند و اعدام داخل معنومات آنها
 باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمہ ممنوع است یعنی کہ صفات منازرات اند از ممکنات
 نیستند و قعدہ قدما مستقلة قال است نہ اند ذات و صفات و مراد از منازرة ذات و صفات
 آنست کہ ہر یک در تنقل جدا آیند و عمل یکے بر دیگری بالمرطاطہ صحیح نیست نہ آنکہ در خارج
 ہر یک متعلق باشد و ہر یک از دیگر جدا نتواند شد این قسم متنازین را در اصطلاح اشعری
 لا عین ولا غیر گویند و چون حال صفات با ذات در یافتی ہمین قسم حال ظلال است با صفات
 از دریا سے علم محذور و نسبت مذکورہ کہ صحیح نسبت خالقیت و مخلوقیت است و ہم چند
 ممکن را نسبت با صفات حق تناسب باطلال گفته میشود و تحقیق آن نسبت با ذات است

و لا یستغنی عن
 و لا یستغنی عن

وحده لا شریک له صفات و ظلال حجابی بجلی بیش نیستند حق تعالی میفرماید الله و لا یسئل
 والارض مثل نوره مشکوۃ فیها مصباح المصباح فی نهج الجده الزاجۃ کما نها
 کوکب و صهی یوقد من شجرة مبارکة زینت الیه لشرقیة و لا غربیة لیکاد نریها
 یضیء لولم یقسم نار نور علی نور یمیدی الله لفرع من لیشاء یضی الله
 الا تمثال للناس والله یکل شیء علیہ فی بیوت اذن الله الیه شجرة مبارکة
 نریونہ کہ سبب روشنی مصباح است کنایہ از مرتبہ ذات است کہ شرقی بودن غرضی
 بودن از ان مشتقی است و لیکاد نریها یعنی در اول نور تقسیمه نادر کنایہ از مرتبہ ششون
 و اعتبارات است کہ در مرتبہ ذات مندرج است و مصباح کنایہ از مرتبہ صفات است کہ زای
 بر ذات اند و بیشتر بعد از ظهور آنگار گشته و زجابه کنایہ از مرتبہ ظلال است و مشکوۃ کنایہ
 از عالم امکان است حاصل آنکہ نور شجره مبارک ذات بوسیله اضافات ذاتیه شیونات
 مصباح صفات را اضافات بخشید و بوسیله مصباح صفات زجابه ظلال ایشان
 کما نها کوکب و صهی ساخته و بوسیله زجابه ظلال کلمات عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوۃ قلوب
 و صدور المؤمنین و ظلمت غفلت و شرکت غنی از مشکوۃ قلوب العارضین بطرف ساخت
 نور علی نور بمنجست ظهور آید قوله یمیدی الله لفرع من لیشاء عبارت است از بهای
 کردن عارف بر ارب نور و معرفت سر بیان نور ذات و جمیع مراتب شیون و صفات و
 ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات در قوله تعالی الله نور السموات و الارض فی اول
 واضح است بر آنکہ ذات است کہ مایه الوجودیه همه اشیا را است لا غیر محمد و مارا تقریر
 مذکور شده است کہ ممکن را با نسبت با علتہ بهم نرسد حل اولی بهم از وساطت سریت و زید
 زید خوان پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب است و سمار محضی اقرب الی من جبل الودید

و همست پس است الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وهمی چه معنی دارد -

جواب بنا بر عالم بود هم متیقن است لهذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بود هم غیر متیقن است لهذا آنرا توهم قدرت گویند -

سوال مناط تکلیف با اتفاق علما توهم قدرت است نه حقیقت قدرت پس اگر قدرت که مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کتایب الاحوال معتبر باشد تکلیف بالایطاق جائز باشد چه اگر هم را ناممکنات هم جزو لا نگاه است و در ممکنات بطریق اولی و توهم قدرت مستحج بیت الحرام و زیارت بیت المعمور که در آسان منتهی است یکسان است فما الفرق بینهما -

جواب اول آنکه تکلیف بالایطاق جائز است اما تفصیلاً واقع نیست کریمه و لا تحملنا هکذا طاقاً لکن بجهت بر جواز عدم وقوع آنست دارد - ثانیا آنکه مراد از توهم قدرت که مناط تکلیف است آنست که نظر بر جبر عادی است و توهم بود وقوع فعل بقدرت و اختیار عید نظیر بظاهر حال محتمل باشد لهذا بر جبری عاده حج بیت الحرام مقدور بود و فرس شد و زیارت بیت المعمور فرس نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور مستحضر و نزد ابی حنیفه حج نظیر باسکان حقیقی همین مستحضر شود خلافاً لصاحبه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حاشا گردد و کفاره لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن بر ابو جهل واجب گشت و بهتر است آن کافر شد و نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدور نبود اگر ایمان می آورد انقلاب علم بهیچ لازم می آمد پس ایمان آوردن و کفرش باین اعتبار محال بود و الله اعلم سبحانه ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین سوال و آیه تو که شکو فیها السلام متقیر ما تدرک فی فی ابی اذن الله ان فم وید کوفها اسمیسم له فیها بالاندر و اما رجاء الله تعالی و لا یغیر ذکر الله و اقام الصلوة و اتاء الزکوة میخاف فی ان یستقبل فیها التلقی

و لا لبصار الخیریم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله و الله یرزق من یشاء
 لخبیر حساب و حجة قعید چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده و الذین کفروا اعمالهم کسیر
 بقیة بحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وحید الله عنده
 فوفیه حساب و الله سریع الحساب او کلماتی فی بحر الحی بقیة صوح من فوقه
 موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یدیه لعلیکد برهما و
 یجعل الله له نورا فما لک من نور - و چه تلقی این آیت با سبق چه باشد -
جواب و الله تعالی اعلم آنچه برقیة ظاهر میشود آیت قوله تعالی فی بیوت
 اذن الله الی آخره قیام شکوة فیها مصباح نیست بلکه طرف تعلق است بقوله تعالی
 یرسده الله لعلکم من یشاء یعنی با وجود سرائت نور الهی از غرض تا مرق و بدون او
 تعالی وجود ما هیات و قیوم اشیاء هیات یعنی راه یافتن معرفت او تعالی علو المعرف نیست
 است بر کرا ویده بصارت کرامت فرمایند و هایش خواهند و آن هایت مختص است و اتباع
 شریعت و التزام مساجد که بیوت و احبب العظیم و مسکن اهل الله اند بیجمله فیها باشد
 و الاصل الیه و ایل است بریکه عمده ترین حصول معرفت مصائب مردان خداست که بدوام
 ذکر و الهی و وصف اند رجال کمالهم تجارة و لا یمیع عن ذکر الله عبارت از دوام
 آگاهی شان است و انجا اشارت است بآنکه تجافی عن دار الفرو و اجتناب از منتهی اسباب
 مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از نیجانی از بی و تجارت دانند آن
 مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بی آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی الخیریم
 الله احسن ما عملوا و عده نماید برشت است قوله تعالی و یزیدهم من فضله اشارت
 بمبالات حق با دوستان خود قوله تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسیر بقیة الایام

بیان این معاد را که ریاضت کفار و اعمال شان شمر عرفان شود و تقدیر کلام است و الذین کفرو الا یسیرکم
الله لنوره و بیان آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که در ظاهر و راجح منم میشود مثل صیقا
و عبادت کاف نفس از لیدر طاعت و عدت و ترجمه مانند آن چنان باشد که اعمال اینها حال تقسیم اعمال شان
مانند سراب است که از دور تشنه را امیدوار کند که سیراب کند چون نزدیک بود و رسد بجز
حسرت و اندوه نافرمانی و قسمی ظاهر القبح است مثل تیرتی و ظلم مانند آن حال انقسم
اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
و ظلمت موجی و دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعضی است
بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و غفله عالم
خلق است و مباهات شان در طاعت عالم امر است کرده این ظلمت بمنزله ظلمت
دریاست و دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبیح اعمال این هر دو ظلمت از آنهاست
ظلمت اول ناشی است چند چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع خارجی و معاصی
که در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا الی تنی لا یأخذ فدا لا خلیلا - یا الی تنی
و بیتیک بعد المشرقین فیس الضیق این منشا به ابر است که بالا آن سایه کرده

والله اعلم

مکتوب دوم نیز حضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات
مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله
و آله و اوصیایه اجمعین مولوی صاحب شفیق مهربان من سلامت رقعہ سامی چند در پیش
ازین در تحقیق مقامات مجددیه فرستیده بود چون فقیر بخاری داشت و درین ایام کم فرصت
بود ازین جهت بجواب آن تاخیر و اخته بود هم معاف دارنا اکنون متواتر دو رقعہ دیگر رسیدند

ناچار آنچه معلومات فقیر بوجوب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطائی رفته باشد اصلاح فرمایند
 ما کان منه صواباً فمن الله ومن شأخی واما کان منه خطاءاً فمنی و استول من الله العفو
 والعفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده لطیفه پنج از ان عالم
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو
 عضو ساریت دارد و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت است پنج لطیفه
 عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک است و بسبب مقابله و صفای آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
 منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد و حالانکه آفتاب از اوج خود
 هرگز نکرده همچنین لطافت عالم امر قلب و روح و سر و جگر و اخفی که مقرانها فوق العرش
 که همه قلل الروح من اشراقها و ما اوقیة من العباد کما قاله لا در شان آنهاست و این
 آئینه نفس منعکس شده و آثار آنها بتوسط نفس و بدن انسانی موهید شده و آنچه در احوال
 وارد شده که ملک الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت و پوشتانند
 یا مخرج از دوزخ می پوشانند اینهمه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن
 لباس بدون جسم مقنی نیست بهتر باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزی و مصفا
 لائق تجلیات رحمانی نمیتواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به ترکیه لطائف عالم خلق می پردازند
 بر ایضات و مجاهدات و جذبات کامل کمال تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز
 نگردد و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند
 کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام قمر و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر نفس
 میکنند و به ترکیه عالم امر می پردازند و در طریقه نقشبندی که اقرب طرق است اول بتزکیه
 عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب و روح و سر خود و خود و خود می بیند و آنرا سیر انفسی

فی سیر آفاقی و انفسی
 و سر در بدن

میگویند و سفر در وطن نیز گویند که میسر میسر یعنی آسان و بی اذیت و بی
 نزد و صوفیه کنایت ازین دو سیر است قدما را گفتند بعد از تکیه لطائف امریه تحقیق
 و عناصری پر و اختند و مجد و به با هم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات خود
 موجود است و سوا از آنجا هیچکس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد صفات
 ثنائیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجودات یعنی آنکه نشاء انشراح شان
 در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات را زاید بر ذات میگویند و در خارج سوار ذات
 هیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً
 دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را وحدت
 میگویند و ماکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم مستحق اند تین روحی و تین مثال
 و تین جسدی گویند و این را تین زلات حمسه و حضرات حمسه گویند و چون ماکوس و طلال
 را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند
 لهذا اقبال همه اوست می شود و چون در خارج سوا ذات موجود نمیدانند میگویند
 الاقتریان ما شئت را حقه الو جوح الاحضرت مجدد و امثال ایشان که بصیرت
 تویه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات
 نیست اگر فرضاً صفات نبود و ذات هم کار صفات سر انجام میشد پس ذات حجت
 از کار علم میکند آن را شان العلم میگویند و که اشان الحیوة والقدرة والسمع والبصر
 والاداة والنظام والکون صفات گویا فرع شیونات اند و عکس آنها غرض اعتبارات
 سمع و بصر و غیره که در ذات اند اثر شیونات میگویند و صفات زائده را عکس و شرع شان
 و حکما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند

فصل
در اثبات

فصل
در اثبات

فصل
در اثبات

فصل
در اثبات

و صفات زائده ثابت نمیکند و اعتبارات و شیونات با هم ادوات اند متناظر نیستند
 و اعتبارات مجبوره با وجود تناظر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر و قبح اند عکس صفات
 نمیکویند و متناظر نیستند از آنکه کس جنس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جامع
 مصدر بین اعمی انبیا و ملائکه را امرای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
 آنهاست و دیگران باین دولت مشرقت نیستند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند اعتبار
 از آن انداد صفات که در مرتبه علم وجود اند و بجهت تقابل ضدیت با دار صفات منور
 شده اند آن ظلال صیفات و مبادی اشکات ممکنات اند و خارج حقیقی نزد حضرت
 چه و صراحت صفات تا حدیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که خل خارج حقیقی است
 حتی ظاهر عکس ظلال را بوجود ظلمی موجود ساخته و وقت استکام و آثار بقدرت کامله خود
 گردانیده در حضور همه اوست گفتن محض غیاست همه از دست باید گفت و چون عالم
 عکس و ظلال اند و ظلال عکس صفات اند و صفات عکس شیونات شیونات تا منجم در ذات
 ذات حق اولی از ذات ممکن ممکن قریب تر است و هم از صفات که حضرت مجبور و ماضی بوده اند
 که هر چند از اشعارترین از صفات ثانی اقرب نمیتواند شد و عقل اقرب بین اشعارترین
 تصور نمیتواند کرد لیکن بنظر کشتی ظاهر میشود که اصل نسبت ظلال از ذات ظل قریب تر است
 و اصل الاصل نسبت لظلال از نفس ظلال از اصل او قریب تر است و کما اصل اصل الاصل
 او قریب است نسبت لظلال از اصل او و اصل او و اگر خواهی که مدعی را معقول سازی میتوان
 باین تقریر که برای محل ایجابی وجود و موصوف شرط است پس در وقت عدم موصوف محل ممکن
 صحیح نیست و سلبا بهر وجه است در وقت انقلام زید زید زید صادق نیست و لیس
 بنده صادق است پس باید که از علت خود نسبت بهر سده که مشرود او باشد بعد

نسبت عکس
 نسبت عکس

نزدیک گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلم است بر عمل ذات وی بر
 پس علت اقرب آمد از ذات او اینهمه تقریرات برای اطمینان قلب مشکک است و اگر نه
 کریمه نخبه اقرب الیه من حبیل الودید برای ایمان بالغیب کافیست آری برادر
 با وجود اقربیت واجب نسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان
 و ممکن غفلات است از واجب و تعلق علم ممکن بنیز واجب خواه علم حصولیست که بنیز عالم
 تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سجد الیه التوکلنا به باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی یسبحون الف صبحا یا من نور ظلمته کنا به باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلات
 ظلمانی است و حجاب علم نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال
 اسم الهاد نورانی و ظلال اسم الضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد و او را یاران را
 شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلها ساکنان افزون دست
 عشق آن شعله است آن چون بر فروخت و هر چه بجز مشوق باقی جمله سوخت و قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم المؤمن معز احب و چون هستی چون دست دهد بنده را
 با خدا قریب بهم رسد و این قریب که دست دهد مراتب غیر شایسته دارد که از ازل حبس در
 بتقریب الی بالنفاقل از آن خبر میدهند پس هرگاه بنده را قریب بچون بهم رسد در ظلال او را
 در عالم مثال بصورت دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بیرون سیر میکند تا بجایی
 بدایره ظلال رسیده خود را اصل بدان دایره پس مستغرق بلون ظلال پس بر مضمحل و فنا
 در آن باقی بقیار آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکنند در اصول آن تا انباشته دایره
 ظلال بقدر خود و ماکتبه و اگر نه آن دایره فی نفسها تکلیف است و تا آنجا که

بهرست به جانش غایتی دارد یسعدی را سخن پایان به میر و شسته مستقی و دریا
 همچنان باقی + فنا قلب روح و سر و خفی و خفی و در ظلال اسما و صفات الهی و در همین
 جادست میدهد مگر اخفی را با لا ترجمه رسائی است به پیکر و اثره و ظلال که مبادی تعینات حکماست
 غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند و قی می شود که آن مبادی تعینات انبیا
 علیهم السلام و وصول بدان بالا صلا و غرض باینست علیهم السلام و دیگران را حاصل میشود
 مگر بر داشت و طویل تبعیت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند به سبب ظهور و کسب
 بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را و اعتبار است یک قیام بذات و آن
 روحی است و آنرا بطون میگویند پس دریم اعتبار مصدریته آثار و حیثیت تربیت که از آن
 روحی است و آنرا ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و
 وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین وطن میسر میشود
 چنانچه وصول به مرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسما و صفات باعتبار ظهور
 مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملائکه نام دارد و بعد
 این هر دو مقام وصول بذات بخت است و وصول بدان مقام بالا صلا و تعلق دارد و با
 نبوت انبیا که سبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق
 ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتان هم سبب کمال متابعت انبیا بدان و وصول
 میشوند ثلثه من الاولین و قلیل من الاخرین کنایه ازین مقام است از باب کمالات
 ولایت اصحاب الیمین اند ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و از باب کمالات
 نبوت مقررین اند ثلثه من الاولین یعنی من الانبیا و قلیل من الاخرین یعنی
 من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابة و کثیر من التابعین و جماعه من تابع التابعین

ف
 و
 و
 و

و جماعه فی آخر الامر بعد تجدید الدین بعد الف سنته من الهجرة و کمالات نبوت تجلی ذاتی
 و ایحی است بے پرده اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجب است
 از دریا کمالات نبوت این هر سه دایره با هم مثل امبره و استرست و مثل مرکز و محیط نوعی با هم
 تفاوت و مرتبه دارند که بر اولی الاصل با نظر می شود و بعد کمالات ثلثه انچه از کتب و آیات قدسی
 آیات حضرت محمد و در مقام ایشان عروه الوقعی و از رساله شواهد القبول حضرت علی علیه السلام
 التمهید بعد از این در مقام ظاهر می شود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شریفه استقامت
 نموده شدند و در راه پیش می آیند و تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب است
 اختیار می نمایند یکی راه حقیقت که پیرانی که آنرا ساعات غفلت و کبریا و بنوعی بی چون
 تعبیر نمی یابند و بالاتر از آن حقیقت قرآنی است که آنرا مبدء و وسعت یحیی تعبیر فرموده اند
 و بالاتر از آن حقیقت صلوة است که آنرا کمال و وسعت یحیی تعبیر فرموده اند بالاتر از آن
 مقام بیست و یک گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری
 اگر میسر شود رخ با بویست اگر اینهم نبویست و سیر قدمگاه تا حقیقت صلوة است
 که منتها مقام عبادیت است سیر باید وقف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان
 که فوق حقیقت صلوة جلالتگاه نیست آن صلوة است که از مراتب و جوب برای مرتبه
 تنزیه صرف صادر می شود و راه دوم بعد کمالات ثلثه دایره محبت است که غلت محیط آن است
 و آن مبدء اربعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت
 چون بدان مرکز رسیده و شود آن مرکز دایره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت
 که مبدء اربعین موسی علیه السلام آنرا ولایت موسی گویند و مرکز آن محبت است
 چون بدان مرکز رسیده و شود آن مرکز هم دایره ظاهر می شود که محیط آن محبت است
 و آن مبدء اربعین اسماعیل علیه السلام آنرا ولایت اسماعیلی گویند و مرکز آن محبت است

شواهد القبول
 حضرت علی علیه السلام
 التمهید

مبدء اربعین
 حضرت علی علیه السلام
 التمهید

که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبداء تعین جمعی سرور انبیاست
صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صرف است که آنرا حقیقت
و ولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک او احمد صلی الله
علیه و سلم و همین واسطه محبت را چون با جهال بود ملاحظه ملت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه
میشود و تعین صبر کرده باشد و سیر در تعین وجودی بهم در همین اثنا واقع میشود و بالا تر
ازین مقامات مبادی حقایق تعینات انبیاء مقام لائقین است که آنجا سیر قدی را گنجایش
نیست اگر مسیر شود سیر نظری مسیر شود و آن از حضرات سرور پیغمبران است صلی الله علیه و سلم
لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل اشارت به همین مقام گفته اند
و بعضی صاحب دو تان او شش هزاران سرور را بطیف اول علیه السلام ازین خان نعمت
اولش عطا گشته اند اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید قوای خواج سبب مکن عظمت
سرور انبیا از اینجا ظاهر میشود که او شش هزاران او باین دولت مشرف و شونده حقیقت صوم
در پیروی حقیقت قرآن و دائرہ سیف قاطع در پیروی ولایت کبری فرموده اند ظاهر اسف
قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا را تمام انجاء است
سید بهر نام او سیف قاطع شد و الله اعلم در اینجا دو شبهه بخاطر می خلد که حل آن از کتاب
حضرات بدست نیامده شبیه اول آنکه حضرت محمد و رضا را در ابتداء حقیقت محمدی صفت اعلم
ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده اند پسر نشان العلم ظاهر
پسر حقیقت جامع ظاهر شده و در تطبیق درین مکتوبات چنان فرموده اند که گاه باشد
که ظل شمس بصورت اصل ظاهر میشود پسر چون باصل میرشد آنگاه واضح میشود که آنچه
پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتداء حقیقت محمدی

گفته بودم چون نشان العلم که مری صفت العلم است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمد
 انبیت پست چون نشان جامع رسیدم که نشان العلم جزو نیست از اجزای او دریافت شد
 که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر مکشوفات ظاهر شده
 که تعین اول تعین وجودی است و پست از آن ظاهر شده که تعین اول تعین حسی است و نشان
 این مثال فرموده اند حدیث قدسی گفت کُنْ أَنْزَاخْفِيَا فَاحْبِيبْ وَأَنْ أَعْرِفْ فَخَلِّقْ
 الحنون ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و
 ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و اسمعی در دایره حب تبصیل صدر بیان فرموده اند پس
 ازینجا لازم می آید که نشان العلم جامع مطلق تعین حسی باشد که سابق بصورت اصل خود را در
 فرود بود و این روانا باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عین ذات است
 بتفاوت اعتباری و صفت الحب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم یا صفت العلم
 باشد و تشبیه دوم آنست که کمالات نبوت عبارتست از تجلی ذات بحت بر پرده
 اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبریه و علیا که سیر در صفات است و اصول
 آن و اصول اصول آن و در شئون و اعتبارات من حیث الظهور و البیون پس بقطع
 مراحل صفات و استبعاد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام چنانچه
 وارد پس و را العباد آن قرب حقیقت کعبه عبارت از سر اوقات عظمت کبریا و این اضافت
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سر اوقات ذات اند.

سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر از اطلاق سر اوقات
 بر آن از چهره است.

جواب حدیث قدسی آمده الکبریا و الداعی و العظمة از ازی و حسن نازعنی

فیها احاطه فی نادری ازا رو و اچنانچه سائر بدن انسان اند همچنین صفت عظمت و کبریا
 الهی مانع اند از ظهور و درک البصارت حال لا یدرک الا بصار لهذا اطلاق سادات
 صحیح گشته اند بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صلوة و سحت و غیر آن است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم
 عبارت از صفات سلبيه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و لم
 یکن له کفو احد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن
 از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت است چه معنی دارد و دیگر صوفی در بحال رجوع به تفرقه
 میکنند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
 و حقیقت احمدی از دایره صفات اند از ولایت کبریه لیکن شاید که حصول بعضی افعال
 موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد
 لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا سجدت حضرت ایشان شنیده هم
 عرض کرده بودم و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید
 آنچه باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است و صفات ثانیه
 او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبيه و اضافیه هم در خارج موجود اند
 بدین طور که انتشار انتشار آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در مطلق که زیر موجود
 در آن مطلق البت زید عمر و احم موجود است بدینجهتی که انتشار انتشار آن در آن مطلق
 موجود است مگر عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد
 زید را با عمر و سبتی است که اگر عاقل موجود شود حکم کنند با بابت زید عمر و حاصل آنکه ذات
 در ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند و احوالشان بی چیز در آن مطلق موجود نیست

به هم میرسد پسر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پسر با ذات بخت که هم در مرتبه علم موجود است
و آن منصب انبیاست چون از آنجا صوفی لطیف سیمبر علیه السلام ترقی کند و از محبت به هم میرسد با صفاتی
اصنافیه و آنکه در خارج موجود اند از آنجا است تعین و تعین بی غایت محبوت که صفات انبیاء اند
و از آنجا است مراتب غفلت که بر او دست بچون که حقیقت که در قرآن و صلوة و صفات سلویه
حقیقت صیاد اند لیکن با محبوت صرف که آنهم از دانه صفات است کمال میت به هم توان رسید
لکن آفة این العبادتیه و اجود و بیجا محبت مقابل عبادت و محبوت حقیقه به هم میرسد که آنرا سیر نظر
توان گفت و بالاتر از مقام صفات اصنافیه و سلویه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه است
که آن تشبیه نبات اوتقا تشبیه لایعین و لا غیر است و بالاتر از آن مرتبه ذات است که در خارج
موجود است و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است آنرا مرتبه لایعین گویند تا آنجا هیچکس
چو لا نگذیرد که معیت فرع محبت است و محبت فرع معرفت و واجب برتر است از آنکه علم مخلوق
بوی تعلق گیرد مستحکم آن من لا یصلح ما هو الا هو مگر سرور و پیغمبر ان صلا الله علیه و سلم و بوی
اولش خدایان او را سیر نظری در آن مقام است استحقاق ای محمد بالافق الاعلیٰ اعلمیٰ شوق
الامکان نشود بی اجبار و انوره فتد فی مکان قاب قوسین او احلیٰ انکار هم که هنگام نظر
صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظر ذات مقام او ادنیٰ است چرا که در مقام نظر ذات منظور
قوس دجلی است لا غیر و در مقام نظر صفات بوی از امکان باقیست لا احتیاج الی الصفات الی
الذات من غیر عکس باین تقریر هر دو شبه متخل میشود که رجوع صوفی قهری لازم نمی آید
و فریت شان العلم و شان الجمیع از تعین جی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع
در مرتبه علم مستحق است و تحقق آن در مرتبه علم فرع محبت است که در خارج موجود است که آنرا انصافیا
فاحببت ان اعرف بران شاد است و الله اعلم اصل قلب در دانه ظلال است و اصل آن

سین

سین

عین و لا غیر

سین

لکن که مرئی قلب است در مقام صفات است و مرئی آدم است چون فناء قلب در اصل او صوفی را
 حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل
 روح شقیق را بر اینیم و روح علیها السلام است آن زمان صوفی را صاحب دو ولایت گیرند ولایت آدم و ولایت
 نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که شقیق است علیه السلام صاحب ولایت
 موسی هم باشد و چون خنی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسی است علیه السلام صاحب ولایت
 یسایا شود و ولایت عیسی هم در او باشد و چون خنی هم در اصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایت
 یسایا باشد و خنی نیز قدم حضرت است و اصل اخفی شقیق است علیه الصلوٰه و السلام صمیمیت از
 مقامات سلوک نیست بلکه صمیمیت عبارت است از آن که یک با و زمین دیگری باشد پس هر کما لیکه
 متقمن بر وزن فاعل را هم رسد به اختیار متقمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
 ما می آید آن مایه خور را و شکم گیریم چاک ابروی کلان سیکند ما می خوردیم به اختیار و دان سیر
 شریک باشد پس صمیمیت یکدیگر را و دیگری را دست و پا را صمیمیت صغری گویند و هر کرا صمیمیت
 یا رسول اکرم دست و پا را صمیمیت کبری گویند و بیکدیگر صمیمیت کبری گویند و بیکدیگر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما صلب الله فی جندی الی صلبه فی صلبه الی صلبه الی صلبه
 و رسول فرمود که من و ابوبکر و سواریم و رسالت اسپ من صفت کرده حضرت شیخ محمد عابد
 صمیمیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنهما صمیمیت خود بشارت داده بودند
 در صمیمیت کبری لیکن چون آنحضرت صمیمیت کبری داشتند ایشان شهادت میدادند و ایشان بودند
 صمیمیت کبری به توسط لازم می آید و ایشان شهادت میدادند این خاص صمیمیت خود بشارت داده بودند
 و الله اعلم بحقیقه السال و استول منه حسن العاقبه

مکتوب سیوم خیر شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده

بعض مقام سیرق و بیان سلوک و جذبه الشیخ التتمین الرسیم
 الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی رسولہ محمد و آلہ و صحبہ اجمعین
 حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقہ میفرماید نصف سافل این دائرہ یعنی ولایت کبر
 متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مثل بر شیون و اعتبارات ذاتیہ بعد از آن
 اگر بعض فضل الہی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائرہ اصول آنها خواهد بود از آنکہ
 این دائرہ اصول آن اصول است و بعد از طی آن دائرہ قوی ظاهر خواهد شد و از آن دائرہ غیر از قوی
 ظاهر است این اصول سه گانہ اسما و صفات کہ ذکر شد اعتبارات اند و حضرت ذات کہ مبادی صفات
 و شیونات گشت اینہم تقصیل اسم الظاہی بود کہ یک بازوی طیران است و اسم الباطن ہنوز در پیش است
 سیر در اسم الظاہی سیر در صفات است پس آنکہ در ضمن آن ذات ملحوظ کرد و سیر در اسم الباطن نیز
 ہر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفتہ العلم ذات اصل المحو نیست
 و در اسم العلم ملحوظ ذات است و پس پردہ صفت زیر کہ علیم ذاتی است کہ مراد او علم است
 فالسیر فی العلم سیر فی الاسماء الظاہیہ فی السیر فی العلیمہ سیر فی الوجودیہ الباطنیہ و قس
 علی مثل سائر الحقائق و این اسما و صفات کہ باسم الباطن ممکن و از مداین ولایت علیا است
 ولایت الامر علیہ و فری کہ در میان علم و عالم و میان اسم الظاہیہ و اسم الباطن نموده اند اندک
 خیال نکنی حکم قطرہ دارد نسبت پدیریای محیط و گرفت نزویک است و در حصول و در در شمار این
 سیر واقع نموند کہ گویا برای سیر و موانع بسیاری رفتن مانده شدہ ام بعد طر مسافت بسیار فحاشی
 شہری ظاهر شد و بعد دخول شہر ظاهر شد کہ این شہر از تعین اول است کہ جامع جمیع مراتب اسما و
 صفات شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مر اصول این مراتب را و اصول اینہا را و متہا
 اعتبارات ذاتیہ در آن مقام ملاحظہ نموده اند کہ آیا این تعین ماول حقیقت محمدی است یا معلوم

که حقیقت محمدی بهائیت که بالا ذکر یافته و آن غل این تین اول است و سیر که فوق آن شهر
واقع شود شریع از کمالات بهر دست خواهد بود این عبارت از کتب بطریق دیوت و شصتم از حبل اول
انتخاب است ازین کلام عزیز کلام متعارف نیست و کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات سجد است چرا که اگر
صفتی از صفات نامده اند بر اعتبار وجودها و انفسها در نصف ساقط و دایره اولی از ولایت کبری است
و اگر از صفات غیر نامده اند که امتیاز فارغی از خلقت ندارند و آن صفات را شیطان و اعتبارات گویند
و نصف عالی دایره اولی از ولایت کبری است صفات اصنافی و صفات قلی و صفات حقیقیه ثانی
که حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و تبصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات نامده است
و اصول اینهمه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه
صفات با اعتبار وجودها للذات المقدسه در دایره ولایت علی است بلکه ذات که در پس پرده صفتی
از صفات است هم ولایت علی است چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس
باقی نمائید ای تفوق ازین مقام مگر در مرتبه ذات سجد پس در کمالات نبوت تجلی ذات سجد
و انیم پس چون فوق کمالات نبوت و رسالت و اولی الزم حقیقت کسیه که عبارت از سرافات
عظمت کبریا است و حقیقت قرآن و حقیقت سلوة که نسبت ذات بیچون است و مسبودیت
مرفوعت و محبت و محبوبیت و یقین وجودی گفته اند اینهمه داخل صفات اند بلکه از صفات اند
بلکه از صفات اصنافیه غیر حقیقیه که پایان ترا صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از
صفت اند که در کتب گفته یک صفت گویند که صفت شصتم است و استغری از صفات نیست صفات
و تقدیر نه او نیست شصتم از اینهمه جمیع تقریری لازم و آید علی اشمال منحصر و همین است
از صفات که بعد از کمالات نبوت و رسالت و اولی الزم حقیقت کسیه که عبارت از سرافات
و علیا گذشت لیکن این شریع و اصول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا گذشت

[illegible]

معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است و پس عباد را سه اسم و صفات و
 شئون اعتبارات و تنزیهات و تقدسیات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن
 است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحث بودن آن سخن است چگونه این
 معامله بذات متعلق باشد و حالا که حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت
 از سه اوقات غنیمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و اینها در همان مکتوب مرتبه ذاتیه یا فوق این
 کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله و را ما این وجود و عدم دیگر مکتوب است بنیاب
 باین عبارت صادر شد **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسماء و صفات و شئون اعتبارات
 پس تفوق حقیقت که به اشغال آن اعتبار مسجودیت و خیر آن در آن لحظه است بر کمالات نبوت
 باین سخن است جواب این نوشتن تفصیل میخواهد باینکه بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسماء و صفات
 و شئون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مستحق** من ازین دو مکتوب بنیاب
 عروه الوثقی رضی الله عنه شرح استضافه و اختلاف فی محل مشغل نمیشود چرا که بعد از قرآن حیث اسماء و
 و بعد تمام شئون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است و بلا حظه مبدات صفات و بعد از ترقی از
 تنزیهات و تقدسیات نیست مگر مرتبه ذات حجت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات
 حجت از این مرتبه علیه همین محل اشغال است و معارضت اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبت
 و محبوبیت دو سمت بی چون و مانند آن از اعتبارات و شئون است که سابق در ولایت کبری و علیا
 پیش از کمالات نبوت گذشته بگونه صورت بند و بهر حال جوابی که ازین همه اشکالات تفصیلی بخت
 فقیر بدان غم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
 معروض داشته بودم که آن حق و معبود است فمن الله بانه بفضل و احسانه و اگر خطاست
 فمن نفسي المطلبه المدینه المحاطیه اعتقاد کردن صاحبان بهان واجب نیست و فقیر معنی آن

حجاب غفلت است که ناشی است از کمورت لطائف عشره الشانی و حجب نوری عظمی و کبریا
 تدریج تقدیر چون لطائف عشره را پنج لطائف راجع میکنند بچکانه عالم و قال نفس و نفس
 حجاب خصمه هر لطیفه از لطائف سبعة است فزالنفس در ولایت کبری و فزالنفس عالم در ولایت
 صغری و کمال آن در ولایت اولی از ولایت کبری و فزالنفس در ولایت کبری و علیا کمال آن
 در مقام کمالات نبوت و مہارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معارف کمالات نبوت تعلق
 دارد و چون سالک تا آخر رسد تمام حجب ظلماتی سرکش گشته پس باقی نماند مگر سراوقات عظمت
 و جلال و در کبریا حضرت محمد در صحنی الله عنه میفرمایند بعضی از کمال مردان با شست که درون
 سراوقات عظمت و کبریا الطیف الیہ السلام ایشانرا با دست فحول معصوم باحوال معجز
 این معجزه مخصوص بہت و صلائی انسان است که از مجموع عالم خلق و عالم نباتی گشتند فلک
 و زمین مولد نیز شش عشرت خاک است مشفق من از سیر فانی و سیر نفسی و جذبہ و سلوک
 و خدمت و صیت و جلال و شہادت بہ و غنچہ و پ سالک و سالک و غنچہ و پ استغفار فرمودہ بودند۔

مستغفار چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و مرکب از ان سبب
 که درت از مولای خود با وجود اتم بیت بعید و مہر گشته چون رحمت الہی تعاضا کرده کہ آنها را ازین
 و طہ بیرون کند و این عوارض کمورت را از آنها دور سازد و انہا را قریا و کبریات شان صفای
 الہی اند کہ در غفلت و کمورت بدین شان تمنا و رسیدن آنچه سیکہ آفتاب مجادی و مربی او
 پایش غفلت را در مقابل آفتاب جو یار الہی انبیا بدو و حیران کہ درات انسانی کردند یکے آنکہ
 اعمال و عبادت او قصد چون اعمال بیشتر و جوارح و عناصر خلق دارند لہذا از آسمان اعمال
 را بقیض نفیس و عناصر دست میدہد این را سلوک بگویند کہ فی پندہ در آن دخل دارد و دوم
 آنکہ بیدار از عفت از راه احوالات ایشان در فانی تاثیر و راودہ است کہ از محبت و معصیت

ف
منه حجب برطرف

ایشان بے اختیار از لطافت محبان و مصاحبان شان که درات و حجب برطرف میشوند
چنانچه در مقابل آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهند و چون که درات حجب برطرف
میشوند وصل بچون دست و پد این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون کمالات ظاهری و
باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند در زنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن
صلی الله علیه و سلم نمودند و از صحابه این علوم و انوار قریب به دو قرن و باقیان بوساطت میرسد
پس سلوک عبارتست از ایاتان ریاضیات موافق ارشاد پیر کامل کامل که او را بوساطت از رسول
کریم بانی واسطه سیده و این منتج ترکیب لطافت عالم امرست در طرق صوفیه چشمتی و قادریه
و غیره هم سلوک را بر چندیه مقدم میکنند و مرید را اول بر ریاضات اربعینات و اشغال آن کلمات
سفر نمایند تا تاثیر محبت پیر کامل بهم در ریاضات شان میباشد و اگر نه فقط ریاضت چه کار میکند
پیر کت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را برود
از خود دور عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا لاله یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمع دیدن
انوار پیر مرید را بشارت فنا و تقصیف نفس و عناصر می دهد این سلوک است و این سیر را سیر آفاقی
میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعد پیر کامل کامل توجه بکار او می برد که دران مرید را هیچ
عمل نمی باید بجز توجّه و لطافت عالم امر او از حسیض ترقی کرده در اصول خود با فانی میشوند
و ترکیب لطافت عالم امر و تمام هر یک از ان در اصول شان دست میدهند این را سیر انفسی
میگویند و این جذب است و مرید که این چنین تربیت کرده شود و در سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استناره و ترقی و وصول باصل و فنا همه و لطافت
خود و خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه از جناب الهی طلب
کردند که با هر عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خوا

ف
سیر فانی
ف
سالک مجذوب

رضی الله عنه را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوبات
 طریقه فرموده که در طریقه نقشبندییه ابتداء از سیر قلب بوده که از عالم است بخلاف سایر طرق
 مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس نمونانند و تطهیر قلوب میفرمایند و بعد از آن به عالم امر وارد آیند
 و الی ما یشاء الله تاجا عروج نمونانند از اینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
 اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را
 بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را مقصد افضال
 دانسته اند و بکار خود مشغول اند بلکه مضروب مانع وصول مطلوب اقلین نموده اند زیرا که ساکنان طرق
 دیگر بتقدیم تزکیه بر ریاضات شاقه و واجبات شدید بقطع با ویه بسبب صورت عالم خلق فروده چون
 شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و انشاد روحی افتد رباست که باین انجذاب
 قناعت کنند و بچیزی آن عالم از بچون چیزی باز نروند و در مقام سالک گفته که سبب حال روح انجذاب
 پیوسته هم خلاف بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام بزرگوارانند و بعد از آن تا ترقیات فرمایند
 الله از در حق ایشان در رنگ ریاضات و عبادات است الی آخر کلامه رضی الله عنین جماعه را
 که جذب بر سلوک مقدم میکنند جذب بر سلوک میگویند و بعضی از ضمن جذب بر سلوک میکنند
 یعنی محدودیه که اینها جذب بر سلوک با هم خلط کرده اند اینجا حال آن عبارت شده که در بیان مقامات
 طریقه واقع شده که محدودیه با هم خلط کرده اند و الله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و فکر
 سانی نفی و اثبات در مقام دلایات و تلاوت قرآن و نماز نماند در مقام کمالات و حق اینهاست
 سلوک است حاصل آنکه در میان طریقه نقشبندییه جذب بر سلوک آنکه جذب بر اکابر عبادات است
 از بگشتن به جهت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارتست از ریاضات و
 فائده سلوک غیر از تقویه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و در میان

جذب بر سلوک

دیگر طرق ساکن مجذوب اند که سلوک معتدلم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید است از ^{حفظ}
 امکان تالطائف عالم در اصول خود فانی شوند و ازان ترقی کرده باصول آن و اصول اصول
 آن در سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر فانی است و سیر عالم امر که مجذب متعلق است سیر نفسی
 و سیر صوفی را از حقیقت امکان تا دایره ولایت صوفی سیرالی الله میگوید و سیر که در دایره ولایت
 است آنرا سیر فی الله میگویند و دایره عین است و چون نزول یکباره از سیر فی الله باشد
 میگویند و در عروج عبارت است از استغراق صوفی و مشاهده ذات و صفات و اشیاء در طالع
 از خلق و نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت امیر میفرماید که اگر
 گمان برده اند که در ولایت روحی است و در نبوت روحی است و از اینجا از هم کرده اند که ولایت افضل
 از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت روحی است و سببی در عروج هر دو دارد
 این است و در هر دو هر دو را روحی و فانی بالبا با در مرتبه سبب نبوت و تکلیف و در هر دو
 در هر دو ولایت و نبوت نیست باطنش یکی است و ظاهرش بخلاف سیرش نیست که در هر دو
 ولایت مقامات عروج را تا تمام کرده نزول کرده است لاجرم گمانی فوق و اندکیار و است و در هر دو
 نبوت مقامات عروج را تا تمام کرده سبب ظهور است نه تنها تکلیف و در مرتبه بدعت و ظهور است
 بحق علی عطا فایده نایب در المصطفی است رفیع عالم شایسته احد و فنا نفس و طریق و کبریا
 سلوک و ریاضات پیش از فنا و قلب حاصل میگردد و در طریقه فنا نشدند به بعد فنا و قلب
 چرا که اینها سلوک بعد از عروج است و از کلام حضرت امیر و در حق آن عینه معلوم میشود که اینها سلوک
 در اینها است و سبب سیر در سیریت فنا نفس است حقیقت فنا نفس در ولایت کبری و کمال آن
 و فنا در غایت و کمالات نبوت است -

مکتوب چهارم پیشی محمد قاضی کرانه در بیان علم حضور و حصول

بر این روش
 سیر فی الله

و فوائد دیگر بسم الله الرحمن الرحيم نحمدہ والصلوة والسلام علی رسولہ محمد
واصلیہ وسلم - شریعت و فضیلت پناہ مہربان و دوستان سلمہ ربہ بعد از سلام نشانی
واضع باد که خط سامی در استقفا چند سلسلہ رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشتہ عنو
اصفا فرماید کہ علم دو قسم است علم حصولی و علم حصولی - علم حصولی عبارتست از حصول
صورۃ اشی فی العقل یا صورت حاصلہ و بنا بر این علم و منشأ آن بر مشاعر و حواس است
نفس ناطقہ محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید یا
بهم رسانیدہ از صغری و کبری نتیجہ بر می آرد پس منشأ مابین علم بر مشاعر و حواس است و انچه علم
بکیفیات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاہد بر غائب است مثلاً عمارات
و اشخاص مکہ و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشاہد اوضاع و کیفیاتی کہ مشاہد
کرده است دانستہ در میاید و حکم بچون نتیجہ آن میکنند و لہذا احتمالی در دنیا لذات و آلام
آفریدہ نمود لذات و آلام آخری گردانید تا از مشاہدہ ظہر قیاس کردہ جنب و نثار دریا
و خوف و طمع ہم رسانیدہ امتثال او امر و انہما از مناسی بجا آرند حاصل این کلام آنکہ علم
حصولی مختصرت بر انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لہذا روح را کہ از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی
و لیسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتکم من العلم الا قلیل
آرے علم حصولی بر روح متعلق مے شود پس باید دانست کہ چون علم حصولی روح را با کمال
در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را چگونه دریابد کی چون و بچگونگی است و بی شبہ و بجز
ہر چند اسما و صفات الہی از قرآن و حدیث دریافتمے شود و لیکن کثرت آن ہرگز نتوان دریافت
چرا کہ سمع مخلوقات عبارتست از قولی کہ حق تعالی در صماخ میرساند نفس ناطقہ بیان

استماع میکند همچنین آیه از خروج خطوط شماعی از جسم و وصول آن به بعضی محسوسات
 او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی اشتراک نمی نیست و مثلاً هستی در کمال حقیقت
 پس چنانچه متعلق به جانه ذات چون و مثل است همچنین صفات او چون و مثل اند پس کماله
 منتهی لای ذات و ذاتی الصفات و لهذا در اساس آیهی توقیف شرط است بهر اسم و صفت که حق تعالی
 خود را وصف کرده و تفسیر نموده سوار آن اسم اگر چه در لغت بمعنی همان اسم با اطلاق روان نیست
 ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول
 صورتی است و قیاس ممکن باشد که آن شی را صورت باشد لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حصولی
 یا علمی و بلکه که فوق علم حصولی باشد عابر بکلیه واقع است حق تعالی بعلم حصولی مدرك میشود اما
 درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز
 عن ادراك ادراك و چون درک آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محال است
 و ممنوع و لهذا علی مرتضی رحمه فرموده البحث عن سرالذات اشتراک اسمی برادریدانید
 که علم ظاهر عبارت است از علم حصولی که مستفاد است از قرآن و حدیث و آن علمیت بشرایع
 و احکام از عبادات و معاملات و علم است ببداه و معاد و علم توحید باری تعالی و انصاف او
 بصفت کمال و تنزه او از نقص و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب است
 در این مقام عنان داری و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن امال کتاب
 و آخر متشابهات فاما الدین فی قلوبهم ذلیع فیتبعون المتشابه منه استغناء
 الفتنه فابتغوا ذلیع و ما یعلمنا ذلیع الا الله و الراسخون فی العلم یقولون
 آمنا به کل من عند ربنا حصه راسخان فی العلم و ینقام بهمین قدر است که بگویند که آنچه
 مراد خداست حق است و در آن گفتگو نکنند حقیقتاً خیر داده الرحمن علی العرش استوی

دید الله فوق ایدیه و اینها را که آفته وجه الله باید دانست که مراد خداوند است و می تواند بود و وجه بر او آید
 نیست بلکه کیفیت سمع و بصر مقتضای علم و کلام و غیره را بر ما واضح نیست ایمان باید آورد و تکلم
 در کتب آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بر آن باطن است از عذاب قبر و وزن اعمال و طراط
 و غیره که در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید که شنید
 نه هر جا و هر کب توان تا منتظر ده که جا سپریا یاد انداختن + فرقه را باطل محسوب و قریب
 و غیره چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در وسط ظلمات رفتند از قرآن ثابت
 نکته غلط که در انهمال ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست و با وجود آن اسناد
 عمل به عبادت و پیروی ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا تجبروا فی الدین و فی الدنیا
 این جبر و قهر پیروی عقل کرده در وسط ظلمات افتادند این جهت از عالم ظاهر رفت
 اکنون علم باطن عیسیت بیان کرده میشود و اگر ایمان در حقیقت است میفرماید که حق تعالی
 اقرب الیه من حبل الودی و نفس اقرب الیه من کفرا آیات دلالت دارند که شوق
 از محققات قریب ترست از آنها با نهال پس ایمان باید آورد که حقیقتی اقرب است با خلق و اقرب
 او با خلق نه اقرب مکانی است که مستخدم جسم است بلکه اقربیت به کیف که عقل را با اله است
 این اقربیت عامست مومن و کافر و مان شریک اند و یک قریب و اقربیت دیگرست که مخصوص
 بخواص منبگان خدا قال الله تعالى ان رجعة الله قریب من المحسنین و در حدیث
 صحیح قدسی آمده لا یزال عسیدی یتقرب الی بالخاضل حتی احببه فاذا
 كنت سمعاً الذی یسمع به و بصر الذی یبصر من الحدیث این اقربیت
 در باب غیر متناهی است چنانچه لا یزال بران دلالت دارد و قال الله تعالى وان الله
 لمع المحسنین و قال صوفی ان معنی لی مسیبه ذلین و قال محمد صلوات الله علیه و سلم

ف
علم لدنی و دنیان

کلا تخزن آن الله معنا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت
که عبارت از اقربیت بر کیفیت است متلزم علم حضوری است که بذات و صفات الهی متعلق
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و چه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود
علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم
حصولی که دائمی نباشد و غفلت از او لازم است پس بحق تقای صفات او که اقرب انداز
و دوی البته علم حضوری متعلق باشد -

سوال اگر اقربیت متلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گویار
اقربیت خاصه و هم نیستند باید که آنها را هم علم حضوری باشد - جواب زنگ شرک و معامی
مالع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید است حقایق منفی
فبعد المقوم الظالمین مولوی روم میفرماید: روزگار زرخ پاک کن چه بدانان
آن روز ادا کن - سوال اسباب دل ولایت و علم لدنی چیست -

ف
رضایانین

چو اسباب ولایت که عبارت از اقربیت و معیت است فرموده محبت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
المحبة معصون احب متفق علیه و محبت از دو چیز است و آید بیکر انبیا که آنرا در اصطلاح صوفیه
جذب گریند و محبت کوشش از جانب حق خواه یا واسطه پناخ انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس
شیخ کامل کمال یعنی پیغمبر زاری پیغمبر باشد و ویم ناست که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت و قوت
الله یحب الیه من یشاء و میدی الیه من ینید دلیل است بر هر دو طریق جذب و سلوک فضل
صواب بر آنست و دلیل است بر آنکه محبت شیخ کامل کمال قوی طرق و صوالت بحق قول الله علیه
وسلم اتبعونی یحبکم الله و قوار تال کلازال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احبته و دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت است و وسیله قرب غفر که از تمام

ف
از توبه سلوک

صحبت و صرف بهت شیخ کامل کمال و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود

سوال فائده که مرتب بر حصول ولایت و علم له فی باشد چیست - **جواب**
 قرب الہی و تعلق علم حضوری دائمی مراتب ذات و صفات اعلیٰ فوائد است و دیگر فائده آنست
 که اعمال صالحه و اتباع سنت بخواهتیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی باطبیع مکره طبیعت
 گردد و تکلیفات شرعی او ساقط گردد و حق تعالی در حق صحابی پیغمبر باید و لکن اللہ
 حبیب الیکم الایمان و زینہ فی قلوبکم و کرم الیکم الکفر و العسوف و العصیان
 اولئک هم الراشدون فضلا عن اللہ و لعنہ رسول اللہ فرموده صلوات اللہ علیہ وسلم
 لا یومن احدکم حتی یکون هواہ تبع لما حجت بہ و یکر فائده آنست که ثواب اعمال او
 زیاده باشد و رکعت نماز او بهتر از هزار رکعت دیگران باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده حق
 صحابه لو ان احدکم اتفق مثل احد ذہبا ما بلغه مدا احدہم و کذا نصف فیہ یعنی اگر کسی
 مثل جبل احد در راه خدا خرج نمایند زسد در ثواب یک پیغمبر یا نیم پیغمبر که کسی در اصحاب راه
 خدا داده باشد ازین بیان واضح شد کہ در ظاہر شریعت و باطن تقاضا و تلازم است هر قدر کہ
 شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزایش و هر قدر کہ در مراتب
 قرب افزایش زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد کہ آنچه جهال میگویند
 کہ علم باطن با علم ظاہر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیا و کذا الا المتقون و لکن
 اگر فائده را بچشمی **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد کہ علم باطن علم حضوری است
 در بیان و تقریری آید کہ آن فرع علم حصولی است و حال است در قیل و قال نمی آید است
 این مدعیان و طلبش بجنب برانند و آنرا کہ خبر شد خبرش باز نیاید پس جماعت اولیا را اند
 کہ از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دوری و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب

مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند اینچنین است جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیت
نه حضوری و نه باری این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال -

بدان ای برادر که مثل دیگرست و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند
و این دو بار میقلی و صفات او محالست و مثال عبارتست از آنچه بیان مرا کند باو نشانگر
چنانکه گفته شود که باو شاه مثل آفتاب است که عالم از او روشن میشود و از آنکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن مادی مجرد هر یک مثل میشود علی السلام سبکهای
و سبکهای بارش شخصی را که صورت کاو مایه لاغر و کاو مایه فربه و خواب دیده نشان داده بود و در اول

که یکم تخیل در مرتبه را بصورت زنی بسیار زیاده که از مرتبه بجهت رفته در مضائق را بصورت مرد خوشتر و بدتر
پیش چشمیکه حقیقت است بخوابد که مرتبه قریب و ترقی و مانع هر یک از دوستان خود و شکست سازد و او را در

مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات نماید و صوفی بعضی بینه که صورت نشان

از جای خود میسکند تا وقتیکه از دایره امکان خالی شده به دایره ظلال صفات میرسد و خود را

بظلال اظلال رسیده می بیند که در آن ظلال داخل شده پس از آن می بیند که هر رنگ آن ظلال میشود و خود را

در آن فانی و بود و آن ظلال باقی می بیند بعد از آن در ظل ترقی میکند و باطل آن می رسد و در آن

فانی و باقی میشود و همچنین در ظلال مایه بسیار و صفات و اسباب و شایسته را فانی و باقی می کند ازین حال

مولوی روم خبر میدهد پس می بیند حقیقت صمدیت - قالیه و دیده ام و بهیچ سبزه بار نماند و تیره ام

در چنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است و موجود حقیقی

و از ذات حقیقت است پس کسیکه ازین جماعت در غلبه محبت و سرور مستی میگوید یا ناخوش

و جهانی را عظیم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سخته حوصله شایسته غیران دور است

میداند که بنده بنده است و خدا فاضل است و آنچه می بینیم صورت شایسته است که در عالم خیال جویند

۵ جواب اندر کرموشی شتر شد به قریب اول اصحاب وحدت وجود اند و فرقی ثانی
 اصحاب وحدت شهید کسی از بزرگی پرسید که مضمون علاج انا الحق گفته و باینید بیطامی سبحانی
 ما اعظم شأنی گفته و سید المرسلین ما عبدناك حق عبادتك فرموده این تفاوت از کجاست
 آن بزرگ جواب داد که حوصله مضمون و باینید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود زفته و حوصله سرور
 مثل دریا محیط بود با وجود و قور آب در مقام عبودیت ممکن ماند و دل من فرید گویان طالب ^{فرید علم}
 شد رب زدنی علما سوال از کلم اولیا الله اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف است
 در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد - جواب اگر ممکن باشد آن کلمات
 را تاویل کرده مجمل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
 او را معذور باید داشت بکلام السکامری بطوی و کلامی سوسی که سیر باید بشنوی
 چون پری غالب شود بر آدمی به محروم و او مرد و صف مردی به در پری این حال این قایل
 بود پس پری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل محوسست بر قصور فهم
 خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول تشابهات اند همچنین در کلام اولیا الله
 هم تشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصرست و چون دایره عبارت تنگست و الفاظ
 در مقابل معانی که در اذنان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکتوف
 میشود بخواه آنها الفاظ موصوف نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم سیر باید و قریب
 عوام نمیشوند ناچار بجایی آن پی نمی برند و هر کس که از انفعی آشنائی دارد و بمراد آن پی محروم است
 انکار اولیا را الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی
 آمده من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و شمنی با اولیا دشمنی کردن است با خدا
 لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام علیه السلام انما انصار

پس چنانچه آیه را هم از آن قبیل نمیدارند که تبادلات را یکدیگر قائل میشوند و اما سن حجتیه عربی پس
 بجهت آنکه سبق کلام است که حق تعالی میفرماید و ما یبطق بحر المعنی ان هو الا وحی یوحی
 علمه شدیدا القوی ذومرعه قاستنی و هم بکلام حق از علی ذوق داشتند
 فکان قاب قوسین اذ ادنی فاوحی الی عباده ما وحی جمله علمه شدید القوی صفت است
 بعد صفت وحی را چه صفت وحی بفرستد چه بر نیست بلکه المعنی بهر صاحب بر نیست بود و بعضی فرستد
 جبرئیل پس اگر شد القوی جبرئیل امر او باشد بهر فرد وحی شدیدا القوی صادق نباید و نیز قول
 فاوحی الی عباده ما اوحی هر یک است که مراد از شدیدا القوی حق سبحان است نه جبرئیل و اما
 انتشار صفت از آن آیه و آن در کلام فصحی مستلزم نیز و فو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
 میشود که به غیر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از فو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویان
 آیه نیز و او حکایت از آن واقع است که رسول کریم جبرئیل را بصورت اصلی او پیش خود
 جبرئیل عرفات دیده بود و آن واقع حالی است که بدانان بعد از اوحی جبرئیل را و حال آنکه میفرمود
 فتدلی که معارف است بر جبرئیل و شدیدا القوی اسباب عطف صفت وحی نیست و از شد
 پس ظاهر شد که مراد از فو و تدلی فو و تدلی است چون مولوی روم میفرماید پس است
 انشائی بکلیف و قیاس بهر حدیبیا اناس را با جان ناس چه نوشته بودند
 که صوفیه اذا زلت الاله عن الاله ارباب نفس انسان فرو می آرند و کریم صمد کعبی
 فسملا ید جبرئیل والیوم فخره علی افعالهم و تکلمنا یدیه و تشهد احوالهم
 بما کانوا یدعون و من متهمان بکفره حال آنکه در حق کفایت صاحب من
 این گفتار از من اعتبار است و تفسیر نیز از تفسیر ایشان است که مفسران گفته اند بر من
 اعتبار از من نیست و تفسیر نیز از تفسیر ایشان است که مفسران گفته اند بر من

چون بهوش آمد و مردم از او پرسیدند گفت اذاکان اخبار عشره بدرهم کیف الشراء و شک نیست که چنانچه بیکفار صادق است که صد یکم عمی بن الحق فهمه لایحجون عن ابائهم^{طلبهم} منتہیان از غیر حق صم یکم عمی اند فهم لایحجون عنه تعالی الی غیره چنانچه اعضا کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود و اعضا مومنان برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تمکیم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بقدر انا مل خوانید فانهم من ستوات مستقطات یوم القیامه نوشته بود و در مذکر مستقلان بگویند الایمان کلازید و لا ینقص و در حدیث آمده الایمان تسعم و سبعون متعبت افضلها قوله لا اله الا الله وادناها اطاعة الهی عن الطریق تطبیق در آن چگونگی باشد صاحب من چون رسول کریم بیان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله وملكه وکتابه ورسوله وایوم الاخر وبقوم من بالهدی وخذیر ودر شریعت نیز از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال و محکم ندارد و در ملک کبارست انجام او به بهشت است اینها ابو حنیفه رحمه الله گفته الایمان کلازید و لا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد بقلب در آن زیادت و نقصان مقصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جرم است ایمان است این حدیث درستی بین النفس و اللذات پس در آن زیادت و نقصان انگیزایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان منہوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا زادتهم ایمانا وازداد ایمانهم ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر شیخین میگویند که الایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله و صحیح خود ابا الایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد فقیر آن نزاع گویا تراعی است یعنی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فقیر باقیست

و
الایمان لا ینقص
لا ینقص

از خلوتی النار و سبب دخول جنت و اول بعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت
 مرتبت شریک بران با اتفاق از ایمان او امر و اجتناب مناهای نیست پس نزل عطفی شد و صوفیه علیه
 میگویند که ایمان را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق با قلب و عمل و ایمان
 اعمال صالحه است و اجتناب از مکروهات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق با ایمان
 و اطمینان نفس است و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت
 حسن بصری رحمه که سر سلسله صوفیه کرامت گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوره از دین
 پس محالست که آن شخص در آن سوره انگشت گذارد و اگر شخصی انگشت در سوره ای نهاد پس معلومست
 که او را بر بودن مار در آن سوره یقین نیست پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات
 شرع یقین کلی نیست و هر که بر وعیدات شرع یقین نیست کافر است ایمان ندارد و چون از وجوبان
 دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی است و مع هذا صدور محسوس میشود
 پس از اینجا دریافته میشود که باید که قربانی است آن نفس است که ماره است با سوره هر چند حق سبحانه تعالی
 لغیرت عظیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب بر او و دخول بهشت و نجات و دفع مضر فرموده و انقید
 قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب است و بران مراتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین
 آمنوا اتقوا الله ورسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب است پس ایمان اول
 ایمان قلب است و ایمان ثان ایمان نفس و قال سبحانه یا ایها النفس الطاهرة ارجعی الی ربك
 یعنی من غیره سراضیه یعنی بکل ما اراد هر ضیة فادخل فی عبادی یعنی فی الذین قال الله تعالی
 فیهم لا یلبس ان عباد من لیس لك علیهم سلطان و ادخل جنتی شاید که مراد از این جنت
 جنت نبشته که همیشه آمده ان فی الجنة الجنة لیس جنینها عور و لا حوض و یجلی فیها ربنا
 صاحبها چون نفس ایمان آورد و مسلم از شیطان صادق آید و زائل نفس از کبر و حب و حقد و طرقت از حجاب

پاک گردد و اگر نه محاسب بر زائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم اخفوها
 یحاسبکم به الله فیهن یسئاء و لیعذب من یسئاء و در حدیث وارد شده و اجماع است
 بر آن است که معاصی که مجوارح تعلیق دارد از اراده کردن حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل
 نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از آن تخفوه فی
 انفسکم درین آیه زائل نفس است و الله اعلم ای برادر ایمان آورد نفس بدون توجه شیخ کامل
 مکمل صورت نپذیرد مولوی مردم میفرماید بصیرت نفس را نکشد بغیر از غل پیرید و اسن آن نفس کثیر را
 سخت گیرید. **نوشته بود** مذکر صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت
 سودمند خواهد بود صاحب من کسی که اگر باین معنی گفته باشد که مطلقاً سودمند نخواهد شد پس غلط گفته
 بلکه ازین قول کفر لازم آید و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سودمید و خود میدانند ازین محمود بود
 پس گنجایش دارد ایمان مجازی بر آن و دخل حجت است و ایمان حقیقی بر آن وصول بخالق حجت فاین نه
 من ذلک لیکن ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت است نه هتیا لاریا
 النعیم نهیمها منه و لئلا شق السکین یا یجرح. **بسمیت** آسمان نسبت به برش آمد فرمود. و در
 بس عالیت پیش خاک تود.

مکتوب خیمه بن شیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و الصلوٰه
 علی رسول. **نوشته بود** مذکر بر بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی
 مردم میفرماید **مشتوی** چونکه نیرنگی اسیر تنگ شد. موسی با موسی در غلبه شد. چون به بیرنگی
 رسیدی کان داشتی. موسی و فرعون دارند داشتی. و همچنین مولوی عبدالرحمن حاجی میفرماید
 سیهایی و هفتاد و هشت. و در ولق گدا و اطلس شد همه او. و همچنین حاجی اعتقاد باید کرد
مهربان من مردم که تکفیر میکنند و بر مراد قائل اطلاق نیافت لب بطعن میکشاند بجا میکنند اول مراد

قابل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و نخستین مقالات بنی بر وحدت وجود است که همه اوست میگویند هم
 از دست سه در آنجنون فرق آنها شناختن ۱۰ باشد همه اوست ۱۰ باشد همه اوست ۱۰ با بنی نمیگویند
 که زید هم خداست و عمرو هم خداست نفوذ باشد نه با بنی که حق اتمال به بنی که کلی است و اشغال
 ممکنات افراد و اندام این هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود حق تعالی نفوذ باشد نه بعضی چنانچه
 کلام بزرگان را بر تکیه باطله خود حمل کرده با سحر و میر و ند و بعضی زبان لعن بر بزرگان کشیده اند و حقیقت
 موجود و وجودیه حقیقی را بوجوه حقیقی موجود می دانند سحر و ند کسی را موجود نمیدانند و عالم را در مرتبه و هم
 میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند در اینجا چند اعتراض وارد میشوند یکم آنکه این مذهب
 سلفی است که حقایق موجوده محسوسه را موهوم گفته شود و فرق در مذهب سوفیست است و درین مذهب
 یسویت و دیم آنکه استدلال بر وجوب واجب از وجوه ممکنات کرده باشند و لهذا در کتب عقائد اول
 حقایق اولیه و ثابته موهوم پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت میشود
 سیدم آنکه کریمه سبنا ما خلقت هذا باطلا منافی این قول است چرا که موهوم باطل و ناجز است
 چهارم آنکه بالفرض اگر عالم موهوم باشد حق تعالی موجود پس همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد
 موجود با موهوم محال است و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد - جواب از این اعتراضات آنست
 که فرق در میان مذهب سوفیست است و درین مذهب نیست که سوفیست عالم را موهوم قسم میگویند
 که منشأ تحقق آن اصلانیت و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت میشود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی
 وجود واجب را منشأ توهم کثرت که عبارت است از عالم امکان میدانند چنانچه شعله چراغ نیست از توهم
 و اثره میگردد چنانچه زید اگر در آینه خانه رود و عکس او در آینه مایه رنگارنگ با شکل و الوان
 مختلفه ظاهر شود پس شک نیست که شعله زید در خارج موجود اند و اثره و عکس آینه است اما تحقق
 و ثبوتی ندارند و معنی آن و اثره و عکس میل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت هذا باطلا صادق است

چرا که عالم را در مرتبه دهم بنا شده لال بر وجود خود پیدا ساخته و معینا اصولیه باست لال کار ندارد
 حاصل است لال حصول علم صلیب تا به حضور کی برود و خود که آنرا علم حضوری شایسته است
 است لال نیست مولوی روم سیر مایه شش منوی آفتاب آمد و لیل آفتاب و اگر لیل بایست
 زور و متاب به پای است لایان چمن بود و پای و چمن بخت به شکین بود و لال از این جواب
 همه اعتراضها منحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه جمله دست گفتن خیالی از خود نیست
 چرا که چون تحقیق دائره شعاع و عکس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلانیت مگر همان شعاع زید
 پس اگر آنرا بالجابین زید گفته شود و عین شعله گفته شود و هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
 دارد که آن بر وجود این در علم کلین در غیر گفتن اثبات وجود متبل اعتبار میشود و لهذا از ان تحقیق
 بنمایند به اینیه قابل استند اند و اگر مراد آنها آن غایبیت است که مستلزم کفر باشد نفوذ باشد
 پس معنی نیست مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد
 که ستر من نهیده است حال آنکه خود مولوی میگوید در عرض ذات او فی جهر و هر چه بگوید
 خیال از ان برتر و معنی نیست مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق
 با صفت او چون از پیرانی و از اسیر رنگ شد یعنی در مرتبه دهم بکثرت تعلیق گرفت موسی با موسی
 در جنگ شد یعنی از کیتوج افرا و متده و متکاره بر آمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از یک
 و هر یک نشان هدایت الله و باین احکام و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن برین نکته اختلاف
 سه چون به سیرنگی رسی کان دوستی و موسی و فرعون دارند آشتی و یعنی چون صفی
 در رتبه مراتبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی می شود و در ان وقت موسی و فرعون هر دو از نظر اوست
 میشود و نه تفرقه و تکرار خارج نظر او نباشد از ان وقت خبر رسید که موسی و فرعون دارند آشتی و از پیر
 و است که تو روم قدس سره خبر رسیدم که علم حق با علم صوفی گم شود و این سخن که با و مراد شود

یعنی وقتی که صوفی متوجه ذات سبب میشود در آن وقت صفات الهی هم در نظر نمی باشد پس وقتی که علم حق که صفاتی از صفات حقیقیه حق است و انکار آن اذونات محال است و آنوقت در علم صوفی آنهم سطح نیست پس در علم صوفی نگردد و نفس الامر سوال ازین نظر را امکان محبت و محبت صوفیه ظاهر شد لیکن اصل برین دعوی چیست - **جواب** این جماعه برین دعوی هر چند اشتغال مذکور کرده اند و در آن کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است لا غیر صوفیه بشود چه میگویند که این جماعه که همه آنها میگویند در غلط افتاده اند و منشأ غلط ایشان دو چیز است یکی سکر عشق و مستغنا و عشق آنست که غیر محبوب از نظر محبوب مستغرق گردد و در هر سو که می بیند صورت معشوق که در خیال او مستقرست میشود و میگردد در عشق مجازی تمام این صورتها ظاهر میشود و در آنوقت آنکه در محکم در مقابل وجود واجب بمنزله لاشی است و لهذا اعتقاد موجود را کلی نمیکند و میگویند *للممكن في نفسه ليس وله من علته المعلن و رسول كريم سفير يهدي الهدى الحق الى الله* سه الاكل شيء ما خلا الله باطل چه یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعارست از حق جل جلاله پس وقتی که حکم قوله تعالى ان تقودوا الامانات الى اهلها انسان تصور کند و چنین داند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعارست در وقت غلبه این تصور ممکن را البته از وجود حالی خواهد یافت و خواهد گفت لا وجود الا الله چنانچه نزدیک بر شبه بود و بار چه عاریت پوشیده است اگر آن بار چه را بهتر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را بر شبه خواهد دانست و چنانچه شخصه نظر خود در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چراغ در نظر او تاریک خواهد بود و این دیدار قریب بصواب او فراتر بختاب رست و اجماع است **سوال** درین ثانی صوفیه که قایل وحدت شهبود و *میگویند* که در خارج حقیقی غیر از واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظنی بوجود و ظنی موجود اند این چه معنی دارد **جواب** این جماعه که عالم را بظلال عکس تعبیر میکنند با مجاز میکنند و نیز آنچه

ایشان را در شایسته و سلوک شهید و شهود محال است سکران حکایت میکنند و چون بختها و کارها
از ان تخاصی می نمایند و میفرمایند که محمد صلا الله علیه و سلم را ظل نبوت خالق محمد را چگونه ظل باشد
و نسبتی که در میان وجود واجب و وجود ممکن متحقق است فغنی حقیقی برای آن و صفت نیست ناچای
بالجبار برای اظهار قوت و صفت و اولیة و اولیة و صفات باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که اگر
در وید تو و شهید تو بگذرد آن غیر حقیقت آنرا تحت لای لغی باید کرد و مقصود و رای آن باید حسب
مع عکس و آئینه باشد و در بیان بارگاه است و غیر ازین بی نبوده اند که
باللذات و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده گفته می شود و باید دانست
که کشف کوبه و کرامت نه داخل ماست و ولایت است و از لوازم آن ماست و ولایت همان حضور
بر کفایت و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر با صفت مترتبت است از جوکیه هم بطریق
مؤید آری کشف الهی که عبارت است از دیدن صور مثالیه قریب چون و غیر و مراتب ذات و صفات
در آئینه عیال خاصه اولیا ماست مستمولی و دم سفیر باید آن خیالات که دام اولیاست
عکس هر دو بیان بستان خداوند لیکن خاصه شافیه نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را
کشف تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیا ماست بلکه از ولایت خود خبر نداشته باشند تا دیگر
چهره صحابه کرام که با جماع اشرف و افضل اولیا را الله یودند که ولایت شان مخصوص قطعی
است چنانکه کسی از آنها کشف الهی نکند که ده الا نادراً والله اعلم

مکتوب ششم نیز شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت
و حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم و بحمد و الصلوة و السلام علی رسولہ و آله و صحبه
شریعت و فضیلت پناه مهربان و دوستان سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطابق
نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته

آنچه جهال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این
 انباشت معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا
 راه عالم را شارع میگویند و در اصطلاح اهل اسلام شارع عبارتست از جمیع مابعد نبوی
 صلی الله علیه و سلم که راهیست بر صلی بخدا و وصل بجنب و همین است صراط مستقیم که در تقاضای
 سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین نعمة
 علیهم و این راهیست که حقتالی هم انبیاء تسلیک آن امر فرموده قال الله تعالی
 شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا و الذي به اوحينا اليك و ما وصينا نوحا و ما وصى
 موسی و عيسى ان اقموا الدين و لا تتفرقوا فيه اجمعوا المشركين ما ندعوههم اليه
 الله يحبني الذين يشاء و هيدي اليهم و يثبت لي في شريعتي ان الله عز وجل
 امر کرده ایم و بر بنمایند علیه السلام بدان وحی کرده ایم که این شریعت آنست که درین کتاب است
 و تفرق را و اندر یابی هرست عزرا بگو و در یابی قیام و جبر و واحد لا شریک له مگر دانید آنچه
 امر کرده بدان افعال نماید و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مبارکه هر کاری کنید
 برای خدا کنید و برای هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و طمع بخوبی
 از کس نکشید عن ابی امامة رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من احب
 الله و انقض الله و اعطى الله و منع الله استكمل الايمان و هو ابو داود و عن
 الشريفة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يؤمن احدكم حتى اكون آية
 اليه من واد و والدة و الناس اجمعين متفق عليه و عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه و سلم لا يؤمن من كن فيه و جده من حله و تهاه من كان الله
 في قلبه حب اليه ما سوا ما من احب عبد الاخرية الا لله و من كره ان يحب

فی الکفر بعد ان القذہ اللہ منه کما لیکون ان یلقی فی النار متفق علیه و قال لعلنا
قل ان کان اباؤکم و اتباؤکم و اخوانکم و انصارکم و مشرککم و اموالکم فخرتموها
و تجارۃ فخرتمون کسبها و مساکن ترضونها الخ لیکم من اللہ و رسولہ و جہاد فی سبیلہ
فتر بصوحتی یأتی اللہ بامرہ ازین آیہ و احادیث معلوم میشود کہ مسلمان کامل وقتی شود
کہ غیر خدا و غیر محبوب و مقصود و منظور و منظور او نباشد بہرین معنی اقبوا الدین و لا تنفروا فیہ
کبر علی المشرکین مانند عنہم الیہ بہت یعنی اگر ان ست بر مشرکان انچه پسندیدہ ای ان
میخوانی تو امی محمد اسرار الہی قبلہ توجہ یکساختن بر مشرکان ثقیل است پس کسی کہ فی خدا حقیر است
از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک علی دارند و کسی را چو دایمان او تو می قبلہ توجہ او چو
او نیز خالی از شرک نمی نیست و او را مومن کامل نموان گفت اللہ تعالی الیہ من شاء و
میدانی الیہ من بدین یعنی ہر کہ خدا را بدین می کند خواہ بلا مثل انبیاء و انبیاء و انبان شان
و ہدایت میکند خدا کسی را کہ رجوع و آر و بسوی او یعنی بجز نب و رسول کاین دولت ایمان حقیر میشود
ازین تقریر واضح میشود کہ شریعت محمدی کہ ہمان شریعت سابقہ است ہا تا کہ از نظر طلب
میکند و حاصل بسیارند و آنرا در اصطلاح تحقیق میگویند یعنی حقیقت شریعت نہ چیز دیگر
کہ از اہمال ضد شریعت میدانند ازین واضح تر میگویم کہ شریعت عبارتست از احبار الہی
صلو اللہ علیہ وسلم و آن چہا چیز است بیکرا قرار کردن بزبان دویم اعتقاد و تعالیب بحقیقت انچه قرآن
و حدیث ہا بان نامی است سیویم شین اخلاق یعنی اذا اخلاق رزیکہ از کبر و حد و عقد و جسد
و جسم و بہا و شکر و تحمل و مانند آن و انتہای باخلاق حمیدہ چون توبہ و زہد و توکل و قناعت
و صبر و شکر و رضا و مانند آن چہا رم اعمال جوارح موافق بتاب و سنت کردن از امثال او امر
و اجتناب مناسباتی اقرار بزبان فقط بدون این چہا دیگر لاشی محض است و این سہ دیگر کہ است

هر یک را صورت است و حقیقت حقیقت اعتقاد است که از علم استلال و ابراهیم و بعلم حضور
 الایزالی برسد امیرالمومنین علی رضی عنہ رضی اللہ عنہ میفرماید که کشف العطاء لما ازودت
 یقینا و ابودرغمانی رضی اللہ عنہ گفته است سهرت لیس و اطاعت نهاری و کفائی النظر الی
 عرش الرحمن بار ذاتا که در بند استلال است همیشه با بونانیان و امثال شان در بحث و
 جدال است که هر مغلوب و گاه بر غالب و حقیقت اخلاق بعد فنا و نفس است و هر دو اگر ندانند
 محض است علم از ظاهر اخلاق سیه را به میدانند که آیات و احادیث بران ناطق است اما خود را
 از ان پاک میکنند که بر مقتضای عند الله آن؟ تقولوا مالا تفعلون شخصی از اولیاء عصر البر علی
 این سینا و مجلس حق و گفت که ابن سینا ادب ندارد و این سخن باین سینا رسید این سینا کتابی
 از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب ادب تصانیف
 چنین میدانم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و آن
 چیزی دیگرست و انصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی اللہ
 علیه و سلم فرموده ان تعبدوا لکافران یعنی با دوام حضور و این بدون فنا و قلب
 مسیر نشو و پس حقیقت همان حقیقت شریعت است الا غیر فقط از زبان کردن و تصدیق با قلب
 نمودن و در این نظام هر چه آوردن و از محرمات منع و بر هر چه کردن صورت شریعت است و حقیقت
 شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
 از خداوند آن خبر میدهد بدست حق آید و حقیقت آن نیست بر عقیده اهل سنت و جماعت که
 اعمال الهیاد مخلوقه لله تعالی اگر باین مسلمة عن الیقین حاصل شود و خوف از غیر خدا
 نگیرد و عقیده اهل سنت عین است و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عبادند لیکن با وجود مخلوق
 خداوند پس این مخلوق مخلوق اند و لو بالواسطه عن عوام الناس و در مقام تعلیم سلاطین امر را

ازین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند **سوال** حقیقت حقیقت شریعت است یا غیر این معنی
 قول صوفیه که میگویند که حقیقه در کف الشریعه فقی زندقه چیست -
جواب در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی مشتمل میشوند چنانچه در مکتوب
 سابق نوشته ام و در بیت عالم مثال که از صوفیه یکیش تغییر میکنند از قبیل رویا و رسم است
 از آنجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم **الرؤیا الصالحة جزء من سنتی** و اسرائیلین **جزء**
من النبوة و احیاناً در سرائر خیال بسبب بعضی عوارض انکار میشود و لهذا در کشف غلطی فرما
 و گاهی در فهم تغییر آن غلطی افتد لهذا اولیاً الله گفته اند که آنچه بجهت معلوم شود از بهایا شرع
 باید بنحیدر اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و زندقه
 باید داشت و آنچه شرع از آن مساکت باشد آنرا قبول باید کرد و تا مثال غلط آنها اولیاً را در کتب
 مریدانگیرند تا وقتی که علم ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت
 شریعت بدون علم ظاهر نیست نیاید حقیقت در صورت دست ندید شریعت و حقیقت چون
 روح و دهرت بدن در روح جهالت و در جسم بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود
اولئك هم المومنون **حقا لله** و جهالت عباد الله و مغفلة و رزق کویع یعنی
 برای آنهاست و جهالت قرب نزد خدا و مغفرت گناگان و رزق کریم و رحمت رزق کریم آخر
 سهید مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در باطن معنی طریقت در باب طریقت و لغت نیز
 راه را گویند و اینجا مراد از تحفیل حقیقت است بدان امور را در رسول کریم صلی الله علیه وسلم
 که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و شان و زبان و جان و تاثیر نفس
 شریف او باطل بود و حق زنده بود و مکریمه انانیت لندی الی صراط مستقیم و شریعت
 شده هرگاه شوق مسلمان میشد و او را ولحمت نقیض است و باطن آن کس بنور هدایت و

کمالات و لایست خور و مملو میشد چنانچه آئینه در مقابل آفتاب میشود بعد از آن بعد از صله و استسقاء
 از کلام شریف استفاده علوم ظاهری میشود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت بسبب
 رایضتها از مهاجرت از اوطان و این و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام لیل
 و صیام ایام ترقیات بید میفرمودند کافرا را هلاک باللیل و قیوم بالانهار و رشان انهار
 انهار جمیع صحابه از سائر انام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه اولی از صحابه نرسد کسی از عبد الله
 بن مبارک که از کبار تابعین و از مجتهدان دین و کبار اولیا پرسید که عمر بن عبد العزیز و امیر مثنی
 بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت العباد الذی دخل الفتن فخرین معاویه خیار من
 اولیس العزیزی و عمر المراءنی و ثقیف مثل در میان صحابه با هم زیاده از آن که تحریر از آن کرد
 لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتنه و قاتل اولیک اعظم درجه من الذین
 انفقوا من بعد و قاتلوا لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضمیر و الحجا
 فی سبیل الله عز منکله صحابه کرام تمام هم جابج کمالات ظاهر و باطن بودند و مرتبه بودند که کسی
 بدان مرتبه نخواند رسید حضرت محمد در صحنی السلام علیه و آله و سلم و قافله که او است و اقم
 نرسیم به این پس که رسید ز دور بانگ جرس هم به بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر
 و باطن کردند و بر همان پنج استفاده مصاحبت و مکالمات از استقامت و قلوب و نفوس شریفه
 صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثير صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نرسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین بتاثير صحبت صحابه نرسد بعد از آن تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 پس بعد قرون ثلثه برخه از اکابر و این متکفل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی
 از قرآن و حدیث قواعد غریبه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی
 لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته تدوین علوم و عقاید و فقه کردند و بر نحو اکابر

دین از علوم ظاهر بقدر ضرورت که فرض عین بود انکشاف کرده و فرض کما به بنهید و دیگران گفته اند در آن
 تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقایق شریعت و کمالات باطن که مهت بستاند و برای آن
 قواعد معتبر نموده و آنرا طریقت نام نهاده و آنهم مستنبط است از شرع و آن تعلیل طعام و تعلیل نماز
 و تعلیل مخالفت با عوام و مصاحبت با رباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از غفلت
 و تباع سست و ترک بدعت و احتیاط از فضول سباحات و شبهات و ترک آلا یعنی قال الله تعالی
 و اذکرا اسم ربک و یقلل الیه تنهیه را رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فالتخذ و کیلا
 و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه السلام حسین
 اسلام امر ترک که مکلا یعنی و قال علیه السلام امر احب کلامه مرعاه قل کلامه الا فیهما
 العزلة خیر من جلس السوء و المجلس الصالح خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خیر مال المسلم الغنم تبعها تنفع الجبال یفرق بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و آثار
 آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر و اذکر الله حتی یقولوا المحبون
 و چون از خصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفس و ثبات مروج طریقه
 است خواه بجهت خواه بامر آداب وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله لا یخفى لا یبصر لا یوجد
 ماسوی اند که در راه مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و در آداب و
 شهود و لا مقصود الا الله لا یخفى لا یبصر لا یوجد ماسوی اند که در راه مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و در آداب و
 دیگر در شبهه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است معبود است چرا که عبادت عبارت است از کمال
 تذلل و هر کس برای حصول مقصود و تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفسی مقاصد نکند و در عبادت صورت
 زیند و نفسی نباشد بود و تذلل نفسی نمیرد و مودعی روم منبر باید نفس اثر داشته این کرده
 از غم فی التی انسرده است صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

در حق مدعیان کمال است نوشته بود و ند که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند
 و در متاخرین بسیار شد **صاحب من** این سخن محض غلبه است صحابه کلمه صاحب کمال بودند
 و در قرن ثانی و ثالث بسیار و بعد از آن اندک و مختلط بودند قال الله تبارک و تعالی و الساکتون بالساکتین
 اولیک المقبولین جنات النعیم ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین و اینهم غلط که درین زمانه نسبت
 به زمان سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا یزال ان احق امة قایمة بامر الله لا یضرم من خذل لهما و کانت خالفه و حتی یأتی امر الله
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل امی کمثل الغیت لا یدری اولها خیر ام آخرها نوشته بود
 که موی روم میگوید سه آتش است این باغک نه و نیست با و نه مراد ازین آتش غیبت که افروز
 که است **صاحب من** مراد از صوفی کامل است که از مرآت نفس خود غایت و باغک
 تاثیرات انقاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی است و افروزنده خداست جل و علا -
 و نوشته بود و ند که میگویند که اگر چه جهاد با نفس با دست و کشتن با دلازم است و در کرمیه
 است که انفس که منع از قتل نفس است **صاحب من** اینچنین سوال واهی نوشتن ایشان
 شما بعد است و کشتن عبارت است از ازاله زایل نفس و تصفیه ساختن او بصفتات حمیده و گویا
 آن نفس که صفات سیی و بهیمی داشت رفت و نفس دیگر تصفیه صفات ملکی و رحمانی به پدید آمدن بهیجا
 الله تبارک و تعالی انفسکم را چه متاع است و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر است رسول الله صلی الله علیه و سلم چون
 از غرور و شکوک یا غرور و دیگر باز آمد فرمود رجعتنا من الجبل الیه فخر الی الجهاد الا کبر قال الله تعالی
 و جاهد و انی الله حق جهاده مراد جهاد اکبر است و قال الله تبارک و تعالی و غنی النفس عن الخلق
 فان الجحش فی الماد و الماعد و الماعد و انفسک التي بین جنیتک و و حدیث قدسی است
 عادی نفسک فانها اقامت لمعادانی نوشته بود و ند در شاق گرفتن نفس تکلیف است

و در شرع تکلیف نیست اینهم غلط و در شرع تکلیف با لایطاق نیست که تکلیف الله نفساً الا تسبیحاً
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریباً و کعباً بر سبیل و عد نفسك من الحساب
 القبور و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوو و عایشه رضى الله عنها ما یدر ما یدر
 ال محمد من سفیر الشعار یومین متنا بعدین حتی یقض متفق علی یکین ربانیت مبتدعه نیا بیکر و
 ربانیت سئونه باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم اگر سنگی سنگ بر شکم می بست و یا بهای مبارک
 از قیام لیل متورم شده بودند مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تعد و من ذنبك
 یا ما تلخر فرمود اولا اکون عبد الشکولاً **نوشته** بودند که چون در میان علم ظاهر باطن
 و طایق و قاضیت صلب متصور و سلخ عین انقضاه چرا بر فرع آمده صاحب من از نبوانه
 نعل و مطالقت علم ظاهر و باطن غیبه و چرا که انا الحق گفتن با اتفاق علماء ظاهر و باطن کثرت موجب
 اتل بشیر طیکه در حالت صحیح و بهیشتی گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر شخصی در حالت مستی و بهیشتی
 اگر چه از خود زن خمر باشد که حرام قطعیت این کلمه بگوید کافر نیست و و قتل او روا نیست کذا فی کتب الفقه
 فلیف اذا کان الکفر باشرع بل با بر مرعاب اعنی حب الله سبحانه پس علماء ظاهر می که در آن وقت
 بودند اگر چه استند که این کس این سخن در بهیشتی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایت میگوید چنانچه کسی که الله
 قرآن بخواند انشی ان الله لا اله الا انا و با و با و با یعنی فتوسه قبل امواد و ند پس با قیصیب فتوی اوفد
 پس فیما الفت آن علماء صدی با علماء باطن و دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر انمیشی بر علماء ظاهر
 آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن با اختیار این کس صادر شده است و در آن صورت علماء ظاهر
 معذورند و با حاکم حمایت اسلام کردند و بهایه قیام خدا ان انبیا و اولیائنا و بعضی اکابر مثل جنیده که
 بران فتوسه هر کرده برای آن کرده که داشت که اگر من برین فتوسه میبستم عوام خاندانها شست
 که فتوسه یا ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جایز است و در آن صورت و در اسلام کلام ظاهر آید

و گفته عظیم بر خیز و قتل نفس برای رفع فتنه عظیم معنای الله ندارد و الفتنه امتداد من القتل نوشته بودند
 که کدام چیز است که آنرا حصول بکنند یعنی درویشان و فائده آن عینیت بعد درازی کلام در کتب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و حصول ایشان ^{حقیقت}
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دارالآخره و الله اعلم - چه خوش تر باشد
 عربی سه لیتک تملو و الحیوة مریة به و لیتک رضی و الا نام غضاب به لیت الذی یبوی ^{بیت}
 عامر به و بینی و بین العالمین غراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جانرا حکم به
 فرزند و عیال و خانانرا بچند به دیوانه کنی هر دو بهانش نشانی به دیوانه تو هر دو بهانرا بچند به
 خرق عادت را نزد اولیا الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل چو زو سوز لب طفلان میدانند و آزار با
 منقصت عفو و عیب بشمارند و سیگویند ^{الکرامه} حقیق لاجال باعث منقصت آن بود که درین
 حفظ نفس است و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یجب امر من الشرائع بشرا لیه
 بالاصابع فی دینه او دنیاه و تحصیل حفظ نفس و در دنیا موجب نقصان اجرت و آخرت قال الله تعالی
 اذ هبتمو طیباً لکون فی حیا لکون الدنیا رسول صلی الله علیه و سلم بر باریا خفته بود و نقش بر باریا درین
 ظاهر شد عمره بگریست و گفت یا رسول الله قهر و کسری و آن نعمت ادا آنها و شمتان خداوند تو
 رسول الله با نجات رسول فرمود و فیه انت یا عمر اولیک فویم عملی الله طیباً لکون فی حیا لکون الدنیا
 من میجویم که هر دو را در آن خود رسم که انبیا و رسل بودند آنها بهمین حالت گذران کرده اند -

صاحب من اظهار معجزات مرانبیا را ضرورت که بر آنها دعوت کفار واجب و کفار به دعوت
 ایمان نمی آرد و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شریع و تحصیل حقیقت آن اینها
 کرامت بخوبی باید کرامت از اولیا در بعضی احوال مقتضای حال صاوریست و سبب اختیار ایشان آنرا
 مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده و وقت مرگ حسرت
 کردند

چرا که ظهور این کرامت از ماضی و الله اعلم بالصواب -

مکتوب هفتم بودی بخدمت بزرگوار و تحقیق معنی قیومیت شرح
معنی عشق و محبت با فوائد دیگر مولی صاحب شفق مهربان من سلامت - بعد
از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بجهت آیات واضح راجح با و الحمد لله که فقیر تا تحریر نامه
بجز دعا نیست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالی آن شفق را سلامت و برساند
فیض گسترده و فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا غیر میکند که ان شاء الله تبارک و تعالی
بر کاکم مبلغ مرسوله خدمت بی بی صاحب حضرت و الهه مرشد و بخدمت صاحبزادی عالی سب
صحبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعا کرد و مخصوصاً حضرت صاحبزادی
که هرگز توفیق این فتوح نداشتند کسی از راه طریقه توفیق خدمت ایشان نداده بلکه کمالات ایشان
و احوال ایشان واقف است از غیر بسیار خوش شد و شکر الهی بجا آورد و بد مشفق من چند
ایشان صحبت گزینی و الهه بزرگوار و دنیا فته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند
همیشه کلان ایشان صاحب کمالات سینه بودند و مقامات و بشارات علییه داشتند لیکن با اثر نطفه
پاک است که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا دایم کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده
دارند فقیر را آنچه منبسط و خدمت ایشان میکند و بگریح و جوایز معاش ندارند حق تعالی و دستان را
قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دهند ان شاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده
که اگر متوجه جناب حضرت شیخ معاشیده بنشیند گمان میدارم که از نوازش آنجناب حظ بردارند -
مشفق من شوهر صاحبزادی برادرزاده حضرت شیخ هست روزی باین صاحبزادی بلاوفتی
من بجهت ایشان شوهر ایشان را بخت شوق پیش آمدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا
در بغل گرفته و بر پیشانی من بوسه دادند بسیار مهربانی فرمودند - آن مشفق در مقام حقیقت محمد

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام متوجہ باشند غیب است در ہر مقام کہ فوت ہر مقام از رفعت متبرک است
 حضرت نوح علیہ السلام از حضرت ابراہیم علیہ السلام در مقام علت رفعت دارند لیکن چون
 فوت در آن مقام حضرت ابراہیم است ایشانرا فضل یگویند و طفیل اللہ لقب یافتہ حتمی
 میفرماید و تبارک حجتنا ابننا ابراہیم علی قومہ زعفرہ در جایت من نشاء ان سرایت سکینہ
 علیہ و ہبنا لہ الشیخ و یعقوب و لا ھدینا و فعاھدینا من قبل ہدایت نوح علیہ السلام
 مست بر ابراہیم شمرده از پنج مفسران یگویند کہ چنانچہ فضل اولاد موجب است و احسان بر پدر
 فضل ابراہیم حکم دارد **مشفق** من اگر در حقیقت احمدی متوجہ بودہ باشند معنای اللہ نادر و مبارک
 بلکنم اللہ اقصی مدارج قرب و ما ذلک علی اللہ بجز از مقام قبول است استفسار فرمودہ بودند -
مشفق من عالم تمام ظلال و اثرہ صفات اولیاست و ظل ما وجود و قیامت مگر اصل
 خود قیام عالم ظلال است و قیام ظلال بصفت است کہ اصول شان است و قیام صفات بشیوہ است
 و قیام شیوہا بکثرت پس عالم ذات نیست آنچه است ظهور صفات است و در نظام مختلفہ و مراد از پنج صفت
 میگویند العالم اعلیٰ من جمیعہ فی عین واحد ہرین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لہذا
 با عراض اختیار کردہ اند بالجواز و از ہرین مدلولی روم میفرماید **میت** او چو جان است و جهان کمال
 کمال از وی بگیرد آری ہر گنگی گنگی عبارت است و در حدیث صفات الہی فی السموات
 و الارض من فیہن آدمہ کنا یہ از پنجاست قول تبارک فی العالمان الحمید الخاکم کہ مراد از **میت**
 حق تبارک باشد یعنی قیام جمیع اشیا حضرت ذات است لقالت قسم نقران حمید و کفار از زمین اطلع
 نماز نہ کریم بل عجیب ان جاء ہو من و منہم بل لا اعنا و ان در گشتہ انجیب میکنند انکسار و حل
 از جنس ایشان ای بر او حق تبارک بعضی ہندگان خود را کہ بعض فضل خود بطیفیل ہر و کائنات
 بہر تہ کمالات فوت میرساند و اراذات بہت مناسبت و ہمیشہ و تجلیات ذاتی ہر و فضیلتان

می نماید آن زمان اورا ذاتی محبوب عطا می نماید که قیام وجود و تالیف و تدوین کس بان ذات محبوب
 می باشد و قیام ذاتی محبوب پیش بذات و اسباب وجود و مرکز کمال نبوت کمال رسالت و مرکز کمال
 رسالت کمال است که اولی افرم قیام نیست بان مقام فضل احسان با هم رسالت نیست الا
 پس اگر شخصی را حق تعالی بان دولت سرفراز نماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراف دارند
 بذات محبوب او می باشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر
 فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همه اجزاء و اعراف حسنات او می شود و بدو ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم **س** آنکس که سر حق تعالی باورشده و او بهتر از سپهر
 بهنا و رنده و ملا گوید که رفت احمد بفلاک و سرمد گوید فلک با حمد و رنده و صلی الله علیه و سلم
قلمی فرموده بود که چند کلمه عطا و نصیحت باید نوشت **مشفق من** هر چند از نوشتن عظم
 محال می آید و از این قول تعالی است انما امرون الناس بالبر و تنهون الفسک و انتم تكونون الکتاب
 افلا تعقلون و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا و لا تعجلوا ما لا یفعلون کثیرا عند الله
 ان تقولوا ما لا تفعلون از ان باز سیدار لیکن نظر بر نیاید تصور ازین آیات امتناع از امر معروف
 و نهی مکرر است باین مثال امر شما نوشته می شود و نهی مکرر سیدایم نوشاید برسی

بسم الله الرحمن الرحیم ای پادشاه و فقیر و غنی و کناس همه بنی آدم
 از یک پیش سهند با وجود این اگر پادشاهی عظیم انسان کثیر العالی و الاحسان منیع القهرمان فقیر
 را بسوی خود بخواند و در استحقاق انعام و احسان و در ب منزلت و رتبه شان فرماید و آن فقیران با و بنا
 روگردانیده و صحبت کناسی بخش انگشتر کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در جنت
 چنین پادشاه اگر بسوی او نشیند و او را بکناس اخلاط نماید تکبر و قهرمان سلطان الهی مقتضی
 قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بان صفات جلالت و جمالیت

کمال از جلال و جمال در صفت و نعمت و غیر آن با جمال تباران که این ملاحظه بر روی مستوفی
 میشود و حق تعالی با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او ممکن میگردد و این بار و ویم مراقبه
 ان الله على كل شئ عليم میفرمودند و چون صوفی مشق این ملاحظه میکرد و این دید بر روی مستوفی
 میشد **بار سیم** مراقبه اندام سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظر است چون
 این دید بر روی غالب بشود چهارم مراقبه معیت میفرمودند و هو معکم لئلا یکنتم که ملاحظه
 معیت چون نماید چون این دید بر روی غالب بشود **پنجم** مراقبه اوقیت و لالت میفرمودند
 شخص اوقب الیه مرجس بل الودین چون ملاحظه افریت بحال میرسد **ششم** مراقبه غیبت
 ارشاد میفرمودند حق تعالی میفرماید یحیی و عیسی که بر روی این دید نشانی خود کند اما
 دوست میدارد و نیک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد از این چهار مراقبت و مشق آن به
 مراقبات مراقبه ذات بخت میفرمودند سه مراقبه اول در دایره امکان است و در اول
 ولایت صغری و بعد فانی قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دایره اوسه از ولایت کبری
 پیش از فانی نفس مراقبه افریت است و بعد فانی نفس در دایره کبری و علیا مراقبه محبت است
 که نفس مطهره را منی و موصی و محب محبوب گشته و در کالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشوند
 و ذات بخت ملحوظ میباشد آنگاه گفتگو برای ارباب علم و بصیرت است این کلام طریقی که تقدیم آمده مستفاد
 از حضرات مشایخ است در رسول کریم صلی الله علیه و سلم در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره
 فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یداک کافی
 یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را که نسبت جعلی باشد ملاحظه فهو یداک کافیست یعنی
 بر هر کس که این دید مستوفی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است او از محسنین است از عبادت
 متکذوب و از معصیت محض تر خواهد بود و الله اعلم بکیه از دوستان بقیه نوشته که اکثر اولیا را الله عشق را

اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثناء عشق نوشته اند و اعلام محمد غوثی رح گویند هر چه عشق کرده
 و حب را بر عشق ترجیح داده و بعضی نیز گفته اند الفتن و موت و محبت و عشق و شفقت تعریف
 حب و عشق و تحقیق درین باب آنچه نزد صاحب باشد بفرمایند فقیر در جواب آن خطو که نوشته بود نقل آن
 بخدمت ساسی هم فرستاده شد اگر پسند افتد منظور فرمایند **بسم الله الرحمن الرحیم**
 از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب و تفسیر قوله تعالى ان الله يحب المتحبین الله
 فاتبعونی یحبکم الله امام محی السنه نقوی نوشته که حب المؤمنین لله اتباعهم امر و اتباعهم
 طاعت و ابتغاء و هم مضافه و حب الله المؤمنین ثاؤه علیهم و ثوابه لهم و در حقیقت این تعریف
 محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر میفایوی گفته ان المحبة میل النفس الی الشئ
 بحکمال ادراک فیہ بحيث یحله علی ما یقر به الیه و در حقیقت این تعریف محبت صفاتی
 تعریف محبت ذاتی نیست و نیز و فقیر حب عبارت است از اشتغال قلب محب بجهت محبت که باز دارد
 او را از توجه بسوی غیر او و چاره نباشد او را از توجه دوام بسوی او و هر انسانی من قهرم العشق بالاشواق
 ماسوی المهورب یعنی تقطع عن قلبه التوجه الی غیر المهورب فیجعله شغلاً منشیاً کان له و یکنی
 الوحی غیر محب حق یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یسقط غیره این تعریف محبت بنده است
 و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزوع است پس محبت حق تعالی عبارت است از انس ساوجب
 که مقتضی باشد جذب بنده را بجنبان خود و نگذازد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت
 خداست و لهذا حق تعالی سفیر مایه یحبهم و یحبون به محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و فقط
 عشق و کلام خدا نیامده است و در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم کمتر آمده در کلام الله
 و الذین آمنوا استجاب الله آمده و استجاب الله عبارت است از اطاعت محبت و عشق هم در لغت
 افراط حب را می گویند کذا فی القاموس باین اعتبار میفرمان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن

عشق

عشق

در زعم فقیر اگر در فراط محبت بر عقل غالب آید و عقل وحاس را بیکار سازد آن فراط محبت را
 عشق گویند نه مطلق فراط محبت را پس سکر و مستی در عشق لازمست و این از تنگی حوصله است و اگر
 حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس
 بیکار نشود و لهذا برخی صجانه قلعه بهیم صادق خوانند و وود از اسرار الهی است که بمعنی محبت است
 و عاشق گفتن بروی قلعه صادق نمی آید چرا که محال است که محبت دیگر صفات الهی را بیکار سازد
 و لایغنیه نشان عشق نشان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بیضه از اولیای امت را حوصله
 آنها وسیع و استعداد نشان پس عالی است محبت آنها اگر چه اشد و قوی است لیکن عقل و حواس
 آنها را برهم نمی سازد و سکر و انگیزه نشان دیگر و منظور بچاره از تنگی حوصله بجز گذشت و انانیت گفت
 و سرور عالم صلی الله علیه و سلم غیر از سبحاتك ما عرفتلك حق معرفتك و عبادتك حق
 عبادتك لب تشک و لهذا انبیا علیهم السلام بخلیل الله و نبی الله و حبیب الله موسوم گشتند و
 ایضا شق الله موسوم نشدند و نگار اولیای الله مع و تالش عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب
 میگویند بچاست که عشق عبارت از فراط محبت است و فراط محبت الهی از نفس محبت اوست و اعلی است
 و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید **مثنوی** هر چه گویم عشق ازان برتر بود بد عشق ابرار
 جید بود بد و آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه چندان تتراف و مدح آن نکرده و گفته
 بجز از مقوله او مفهوم میگرد و در آن مقام نظر او بر سکر است که از لازم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد
 و فراط محبت خدا سر محمد روح محمود است لیکن با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مشتغفا**
 در راه خدا حمله ادب باید بود تا جان باقیست در طلب باید بود و دنیا و دنیا اگر نکاست نزنند
 کم باید کرد و خشک لب باید بود و مستغفای فراط محبت آنست که انشال امر خدا بر مقتضای
 طبیعت خود مقدم دارند تقوی در مقابل انتم علی از سعید بن جبیر روایت کرده که حق قلعه را در دنیا ^{مست}

تان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراهشان در دوزخ
 بروید آنها از ثبات چیزی غایب کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آن زمان حق تعالی سوسنای کامل
 را بفرماید که بان شما در دوزخ خود را بنیدارید آنها بجز حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها برود
 و سلام باشد و منادی آواز کند والذین استغفوا من حیة الله و کافران با کراه در دوزخ انداخته شود
 لیکن اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خون عذاب و طمع ثواب در میان نیماند و لهذا منقول است که
 رابعه لهریه در دست ثواب و در جوی آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میری گفت میخواهم که دوزخ را
 ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا خوف دوزخ و طمع بهشت
 بلکه خالصانه عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره از آن بگو
 نشد و بود و با آن همه هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشت
 لغو و سینه زد و هرگاه بر آیت رحمت و دود می رسیدی سوال میکرد و حق تعالی روح مسلمانان بنفرمایید
 که می بیند حق تعالی المصاحف یدعون ربهم خوفا و طمعا و عماره قاصد و منفقون پس تفاوت
 مرتبه فریقین در روایت سیدین چیست شخصی که سکران دست باشد و برای انشال امر خدا خود را در
 دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر دارد و فراموش باشد و خائف نباشد و چندان دشوار نیست
 و تنقیص پوشیار است و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن بناها مثال امر
 محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کاریست بقول ریخته گوشت نکستنی تل که توره تم که کسر
 و هر دو به پیار و بهین همه هر کاری و هر مرد و در شفاف نام چیزی است که علف دل است
 و مزلتنامه قد شفاها احبا عنهم مرفوع شفت راجع است بسوی یوسف و حبانیر است از شهبه
 یعنی قد شفت حب یوسف از یمنای یعنی محبت یوسف شفاف قلب زلیخا را دیده اندرون قلب
 از و مشکمن شده مثل طاب زید علی نبش طاب علم زید لیکن درین ایها مسمیت و تمیز ماله است

سنة ۱۰۰۰

پس شرف مرتبه از مراتب محبت نیست و آنچه کسی تعلق خاطر را پیش نام نهاده باشد اصطلاح است
و امرنا الله فی الامم و در حقیقت محبت را مراتب بسیارست مخصوص در پنج نیست -

مکتوب هشتم بغیریری از مساوات در باب تجویز لعن بر یزید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم

محمد و آله و صحابه اجمعین در باب لعن یزید علما را اهل سنت و جماعت را سه قول است امام عظم

ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه در فقه اکبر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل رحم و اکثر محققین مثل ابن جوزی

از اجابت او شسته و ملا سعد الدین تفتازانی رحم و در شمس عقاید نفی یزید قوی رفته و جماعتی درین

ماده نظر بر اهل فقهین سکوت نموده اند و بعضی البتة اشاعت وقت و اشتغال است بے فائده

و چه قول حضرت امام اعظم است که امام احمد بن حنبل و بخاری از این امر روایت کرده که رسول الله

علیه و سلم را شنیدیم که میگفت اللهم العن فلانا و فی رواية عنه اللهم العن اباسعین الله

العن الحارث بن هشام اللهم العن مهمل بن عسکر اللهم العن صفوان بن امیه قتل

لینک من الامر بنی اونیوب علیهما و یلعنهما فلهما ظالمون قال البخاری فذنب

علیهما کلهم و روی البخاری عن ابی بصیر بن عوف و چه استدلال آنکه حق تعالی رسول و ذوالاثر

کفار منع کرده فرموده که درین کار سخن گفتن و بد و عا کردن نمیرسد اختیار مر خداست اگر خدا نواهد آنها

اسلام آرند و توبه نشان قبول کند و اگر نخواهد برگردد و مردود و آنها را عذاب کند بجهنم آگاه آنها ظالمی

اند و در بعضی روایات مسلم آمده که علی و ذوالان اهل بیرون چون از ان سر در گذر کردند و مندر بن عمر

الضاری و غیره متقاعد کس را از قرار صحابه یعنی الله عنهم جمیعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه

و سلم را سخت غم و الم بود و بر آنها لعن میکرد و از ان این آیه نازل گشت و الا من منع شد و قتل

که جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ما یغشک لعنا و لا ساءا بانا

بعثت رسول الله صلى الله عليه وآله من الرضا يعني تراعى فاعلمه لى من وسب نفرتاوه است با حجت
 فرستاده است و در نهج البلاغت که صحیح کتب روایض است مراد است که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود
 شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود انى اكره ان تكونوا سبايين یعنی من مکره میدارم که شما سب
 کننده گان باشید و چه قول چهارمین آنست که ابن جریر روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود
 مستدرک الاصول پسند جز از صلح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفته اند خود را که ای پدر مردم گمان ببر
 که ما مردم بیزید را دوست میداریم احمد بن حنبل گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را
 دوستی نپذیرد چو نه روا باشد و چرا لعنت مکرده شود بر کسی که خدا بر وی در کتاب جز لعنت کرده گفت در قرآن
 کما یرید لعنت کرده است احمد گفت فقل عسیتم ان تولیتهم ان تفسد فانی لهم من تفسد
 احکمکم اولیاء الذین لعنهم الله فاصهم واعی الصبارهم یعنی قریب است که روگردانی کنید
 شما ای مردم و فنا کنید و در زمین قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کنند آنها را خدا و اگر کن گوشتها
 شما را از شمشیر حق و چشمتها را از شمشیر او گرداند از دیدن حق آگاه نموی گفته که سبب بن شریک
 و فرغوی معنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شوید شما مردم یعنی سلطنت یابید
 و فنا کنید و در زمین قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شد یعنی در انبیا
 و عباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند و فنا نمودند و قراة امیر المؤمنین علی علیه السلام این تاویل است
 که میخواند ان تولیتهم بعثوا و او و کسر لام یعنی للمفعول یعنی ان تولیتهم با اهل الناس و لاته
 حایرة فخرجهم معهم فی العنته و عادیتمهم اولیاء الذین لعنهم الله فاصهم واعی الصبارهم
 یعنی ای مردم و قتی که شما با دشمنان ظالم باشند قریب است که شما همراهشان در فتنه و فساد برآید و گاه
 آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و مکر و کرد خدا آنها را از حق دلیل و برهان که حق تعالی
 در قرآن میفرماید ان الذین یذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة ظاهرا کانت که مراد

از ایثار خا ایند را اولیاء خداست بخلاف مصاف یعنی یزدون اولیاء الله و رسول و ورین صورت عطف
رسول از قبیل عطف خاص است بر عام با و زیادت اتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و متبرک است
حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من غاضی لی دلیا فقد بارک لی بالحمد یعنی هر که
با ولی خداست کرد پس با خدا برای جنگ با دشمن ایند را امام حسین علیه السلام که در حشر اولیاء الله است
ایثار خداست و نیز ایثار رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر است رسول فرمود صلی الله علیه وسلم فاطمة
اضع منی برینی سالام با و یزدینی ما اذا احسن علی بنی فاطمة باره ایست از من آنچه خوش
اورا خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند اورا و اخبر احمد ابن حنبل و ابی یوسف
النبی صلی الله علیه وسلم قال من احب احبهم و احبهم فقد احبهم و من لی بغضها فقد بغضها
در وی احمد و البخاری فی الادب و الحاکم و غیره و عن یحیی بن معمر حسیب منی و ان من حسین
احب الله من احب حسینا و غیره و از انس بن عمارت روایت کردند آن ابی هند الحنفی
یقینا بارض من ارض العراق یقال لها کربلاء من شهد ذلك متکم فلینصر این امر را
و لالت و از بر آنکه ایثار حسین علیه السلام ایثار آن سرور است صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس
مروی است که این آیه و روح عایشه نازل شده و قتیله منافقان بروی تهمت کردند و فاطمه
ازین هم معلوم میشود که هر که از ولج اول بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذا بر پیغمبر کرده و ایذا بر خدا کرده و
مستحق لعن شده و همچنین است حکم کسی که اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه
وسلم الله الله فی اهل البیت لا یخون و هم عزه من بعد فمن احبهم فحبی احبهم و من بغضهم
فبغضهم و من اذا هو فقد اذنی و من اذنی فقد اذی الله و من اذی الله فیشک الله
ان یاخذ روحه و تصدی عن عبد الله بن معقل و ثندی و حاکم ابن جریر از حسن بن علی
علیه السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه پیغمبر

او انحضرت ازین امر ناخوش ورنجیده شدند برای مثلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا اعطیناک
 الکوکثر وانا انزلنا فی لیلۃ القدر لیلۃ القدر لخیبر من الف شهید بکلیها ونبی امیه نازل شد
 قاسم صدامی گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود که کم و زیاد یعنی از روز سلطنت
 یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که ششاد و چند سال شده ازین حدیث بهم معلوم شود
 که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نپذیرفتند و دلیل دیگر آنکه توره تعالی اله
 نوالی الذین بدّوا لوجه الله کفراً ما اهلوا حق محمد واولیاءه جمیعاً یصلونهم وکس القرار
 ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که از عمر بن الخطاب علیه السلام ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند
 فرمودند همکاران من قریش بنی المذنبه وبنو امیه اما بنو مغیره و بنو مغیره بنو مغیره و بنو
 امیه بنو مغیره و بنو امیه یعنی مروان ازین آیت دو کرده اند فاجزترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره و بنو
 بابرست اصل شد ندی قلمی شمار از شمار آنها کفایت کرد و بنو امیه چندی و بنو مغیره صحت داده اند
 و همچنین امام نجفی قول عمر روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی و در اوسط و ابن مردویه
 و بنو طرق از امیر المؤمنین علی روایت کرده و دلیل دیگر توره تعالی و عهد الله الذین امنوا منکم
 و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی ارضهم من کما استخلف الذین من قبلهم و لعلکم توعظون
 الذی ارتضی لهم و لیبذلهم من بعد خوفهم امنای بعد و نبی لا یشکون ابی شیئاً و من
 کفر بعد ذلک فاولیک هم المفسقون یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که
 ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه
 ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه او بعد من پس از من و کالب و فرقیل علیهما السلام
 را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تأسید کردند و عالم را با صلح آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه وسلم
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضوا الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت و سهم خلفا را بر ترویج وین شان که خدا

از ان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم اسن بعد ذوق شان از کفار را عبادت کنند و شریک
 با من چیز دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها قاص و خارج باشند از حکم خدا و الهیه گفتند که رسول
 صلی الله علیه و سلم بعد بعثت ده سال در کایان صاحب خود از کفار و رایا بود و مامور بود بصیبه پیکار باشد
 بهجرت سوی مدینه و قتال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از مسلح خالی شود و چند چنانچه بعضی
 مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که مامون باشیم و مسلح باشیم از زمان این آیه نازل شد و این آیه
 حاتم از بر این عذاب مفرودایت کرده که این آیه نازل شد و گفتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی
 وعده خود را انجام داد و بعد خوف ما من داد و در ملک اسلام فراموشی شد چنانچه حق تعالی موعود را تایید دین
 او و وعده کرده بود و در حیات او انجام داده شد حدیث قال انما بعثته علیهم از لعین مستحق
 فی الارض موسی علیه السلام و رتبه وفات یافت بعده از شمع بن ذبن خلیفه شد و فتح شام کرد و
 بلا شام مدینه اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده خدا را تایید دین محمد صلی الله علیه و سلم و وقت
 خلفا را شدین منجز گشت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مرتد ان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند
 و سیکه کتاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این
 امر بطریق مستنده از علی رضی الله عنه مرویست و در تخریج السیاسة قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر
 حکم نصرته و لا جد لا یکنه و لا یقله هود بنه الذی اظهره و حیده الذی اعثره و ابدیه
 حتی بلغ ما یبذل و طلع من حیث ما طلع و یخبر علی موعود من الله حیث قال الله و عد الله الذین
 آمنوا منکم الایة قاله منجز وعده و ناهر حیده الی آخره قال رضی الله عنه پس دین آیه
 دلیل است بر صحت نبوت که اخبار است بنسب یقینیکه موقوف آمده پس معجزه است و دلیل است بر صحت
 خلافت خلفا را پس اگر ازین آیه مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آید و آن محال است چرا که موعود
 موعود لهم یعنی صحابه و از زمانه خلفا را پس جمع نشده اند و دلیل است بر صحت ندریب اهل سنت و جماعت

این سخن صحیح است
 دلیل است بر صحت
 نبوت و خلافت

و بودن دین نشان مرضی خدا و بر لطفان مذهب رد افش که آنها میگویند که آئینه همیشه خالفت ماندند
و تقیه میکردند تا امر دژ مهدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این
و عده منجز خواهد شد که در این قول میکنند سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم الان سرور
روایت کرده اند که خلافت بعد من پس از آل باشد پسر سلطنت باشد سفینه گفت پسر خلافت ابو بکر
و دو سال و خلافت عمر و سه سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی بنش سال یعنی بابا ام
خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور کرده و خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و خلافت عمر بنه سال و شش ماه
و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و شش ماه و حسن بنش ماه مجموعه سی سال شد و نیز این آیت
و لیل سست که هر چه زید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک فاولیک همد
الفاستقوت امام بنوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسی که کفران این نعمت کرده قاتلان عثمان بودند
و فقیر میگویند که این آیه اشاره است از زید و اتباع او که قتل کرده حسین علیه السلام و عمار سبایان او را
از اهل بیت نبوت و امانت کرد و دلی حرمست کرد تا موس آن سرور را و لشکر پیوسته فرستاد و غارت کرد
و مسجد رسول صلی الله علیه و سلم را که روضه است از لایح بیت خراب کرده و در افق حیره چیز را کرده که
فرمان از بیهان آن کوتاهی میکنند و بخنق بر بیت الله و در همه عالم بن زید را که ناسا ابو بکر و پس از این
عمر انصرت بود گشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکباره از غلامان بن زید بود و کسان را که در پیش
گشتند یعنی از صحابه و تابعین یک کله است نه از کس و زینهار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج
عبد الله بن زید را کشت اسرار منبت ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم ان فی تقیف
کذا با و معبراً فاما الکذاب فوا یناب و اما المبیح فلا یخالفک الا بالله قال عبد الله بن عصبه الکذاب
هو المختار بن ابی عبیدو المبیح هو الحجاج بن یوسف یعنی بکاک کننده مسلمانان مرویست که بن زید یک
حسین علیه السلام را کشت بیتهای خوانده و فرزند مصنون آن بیت با آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه و سلم

انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ایات این بیت است سه دست من جنب ان لم انتقم
 من نبی احمد ما کان قد فعل به و حمرا حلال گفت و گفت فان حرمت بود علی دین احمد فخذ علی
 دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه وسلم بار منبر با سب میکردند مردان بنابر راه دین کلمه ای
 فرصت یافتند بعد از آن حق تعالی در انتقام کرد و چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود
 تا آنکه کس از آنها باقی نماند و روایت کسر مبارک حضرت امام حسین را پیش برید و بر دند انجماء بر چوبیده
 را بهی فرود آمدند بر آن صومعه مرقوم بود از جراته قلعت حیفه استغاثه جده یوم الحساب و الا ان
 را سب چسبیده که این بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم شد می دانیم که کس نوشته است -
 طرحت که کفر بریزد از دایات معتبره ثابت میشود پس او مستحق لعن است اگر چه در لعن فائده نیست
 لیکن بحسب فی الله و النقص فی الله متفق است و الله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة بدانت هر قدر که اوقات در ترویج نسبت
 حضرت سیر آید آنرا غنیمت باید شمرد و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون زمانیکه
 فساد و جور است درین زمانه اگر کسی اندک توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند
 پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مستغول سخا باید کرد و همین مشغولی را نشانه الله تعالی بر راه
 مکرر دو خود سجده تمام با نابع سنت و احتیاط از بدعت نامرئیه و مومری اوقات از غیرات ترک
 محالست با اختیار و سوزن در نفس خود و حسن خلق در حق سائران اس استغاثت باید فرمود و الا
 فوق الکلامه است و دنیا نقش بر حباب است و تو در ولی عظم این و آن که هر داند و
 بهای جان تو بانشی جهان که هر داند و الله سکیم اینها گفتیم و کثرت اشاکم و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 و الحمد لله رب العالمین علی رسول الله و آله اللهم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا و ایاهم کمال متابعت

بسم المرسلین و موافقتہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اعلیٰ العلیین آمین یا رب العالمین۔

وصیت نامہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلقنی من اصلااب المسلمین و ارحام المسلمات و عنینا
 ببقیۃ سید الانبیاء و افضل الرسل و الایمان بمن ہوا الایۃ الکبریٰ المقبرہ من النعمۃ العظمیٰ المتقنم
 و صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و صحابہ و اتباعہ اجمعین و اشکر علی ما ہدانی للاسلام و احیانی علیہ
 و تقنی لاقتباس النوار علماۃ السالکین و ادایۃ الکاملین خلفا را شیخ احمد الفاروقی النقشبندی
 الحیدر و الاف الثانی و السید السید محمد الدین عبد القادر الجیلانی عورتہ التعلیمین را سید الفاضل الکامل
 حسین الدین حسن السجری رضی اللہ عنہ و عن سلاقمہ و انما فیہم اجمعین و اربو من فضله تالی ان فیہ علی
 اتباعہم و محبتہم و یحقق بہم فی دار القرار ما ذلک علو اللہ عزوجل بعد از حمد و صلوات فقیر محمد
 شامہ اللہ عثمانی حنفی مجددی پانی پتی سیدیہ کریمہ عرارین عاصی بہشتہ و سال رسیدہ و یقین بہ عبارت
 از مرگ ست بر سر آمدہ فرصتی نگذاشتہ تلمذ چند لطیف و صبت برای اولاد و احباب مولود کہ رعایت
 بعضی اذان برای ذات فقیر مفید و ضرورست و بر حق اذان برای دوستان و فرزندان ضرور و مفیدست
 اگر نوع اول را رعایت نہ فراموش کرد روح فقیر از انہا خوشنود و خادمشہ و حق تعالی جزای بخیر فرماید و اگر
 در رعایت و انگیزہ غایب شدہ و اگر نوع ثانی را رعایت نہ فراموش کرد و ثمرہ آن در دنیا و عقبی نیک خواہد بود
 و اگر نہ نتیجہ بہ خواہد دید نوع اول آنست کہ در تجہیز و تکفین و غسل و دفن رعایت متکفلند
 و در دعا و در زانی کہ حضرت ایشان شہید رضی اللہ عنہ عنایت فرمودہ بودند و ان تکفین نمایند
 و عمارہ خلاف سنت مت ضرور نیست و نماز جنازہ و ہجاعت کہ تندر و امام مسلح مثل حافظ محمد علی دیا سکیم
 سکیم و ایا حافظ میر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سورہ فاتحہ ہم بخوانند و بعد مردن من رسوم و نیوی
 مثل ہم و ہستم و چہلم و ششماہی و برسی بیچ کنند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیادہ از شصت

۱۔ نامہ صلوات
 ۲۔ خلاصہ حدیث
 ۳۔ رسالہ فقیر
 ۴۔ شہادہ

قوله دیگر که بای پس ماندگان مفید است آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثرشان در طلب
و اکثر در حال میگردند بعضی پیری میگردند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میروند و میمانند
که بجای رفت و مسامحه آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر سپارند حق تعالی میفرماید اذنا السماء الفطرت
الی قوله صلت نفس ما فذمت و آخرت اطلبی باشد باین لذت قلیل که آنهم بربن کشی میگردند
لذات نوی دایمی را بهر باد و دود آلام ابدی گرفتار شوند و فانی باشند نه پائیس جای که مصلحت دینی و مصلحت
دنوی با هم مستاضع شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کیسکه مصلحت دینی را مقدم میدارد و دنیا را
موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حبس حبس اللهوم هها و احبها هها آخرته
کفی الله هها دینا یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود بختصر سازد و مقصود آخرت منظور دارد و کفایت
کند الله تعالی مقصود دنیا نی آورد و کیسکه مصلحت و دنوی را مقدم دارد و گاه باشد که دنیا هم او را دست
چنانچه بیشتر دین را مانع چنانست پس خسرو دنیا و الاخره شود و اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت
پذیرد و حسران ابدی لاحق شود - فقیر بچشم خود هزاران مردم را دیده که بدولت رسیدند باز الا آنها اکثر
نمانده فقیر و در فقر و در فقر و در فقر بختی است قضا مبتلاست بدم چند آنچه محو باید حق این خدمت
از ما دانسته خصوصاً ازین فقیر و فقیر که بیشتر عمر در ماندن فاسد تر یافته از بهجت ناموم و مستغفر
اما بحول الله و قوت طمع ازین خدمت نگردم ام و الا انرا بنای رود کار نوعی بخواهی کردم الحمد لله علونک
از بهجت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما بخت همین عمل سلطان
ملکه بنود هم هر کس که ملاقات کرده سبزه دانسته و غنیمت خفته و گرد و طلا بهتر از من موجود و از کسی
نخه پرید و از باطن کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را به دنیا مقدم داشت
و دنیا هم زدی بگردان نیشود نعم میدید بزوان مراد حق چه پس از فرزندان من کیسکه خدمت قضا
اختیار کند طمع و غاظر داری ناسحق را داخل دهد و بر روایت معتبر منقح به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت

و بی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا کثرت دینداری را منظم دارد چون درین زمانه دین ششهر
 مذہب را و افضل بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر علو نسب یا زاده سعادت نظامی است و اول
 رعایت دین باید کرد و خیر کس را فاضلی یا متمم بر فضل اگر چه صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید
 داد و در دنیا نیست سوا دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پسندید و آنکه درین ماه دلائل
 این فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد که شرف از تداول است اما مال غایب و در ایچ
 و دیگر باید دانست که اکمل الاکلیل از لایع لبثه بکبار ملائکه هم سید المرسلین محبت صلی الله
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر آن سرودن شایسته بهم رساند در باطن و ظاهر و سه فائز و خلی که بی
 و علم و اعتماد و عمل و عبادات آن کس را همان قدر کمال باید دانست و هر کس در دنیا است
 در چیزی از انان قاصر است همان قدر در دنیا ناقص باید دانست و اینها بجهت کمال متابعت است
 که اولیای تقی بنده اختیار کرده اند کوی مسالمت برده اند و همین کمال را شایسته بجهت کمال
 متابعت و دلیل است بر افضلیت شان و اگر چه قاصد بر تان اکمال متابعت است آنجناب که تا کنون
 و بر ادای واجبات و ترک محرمات و کبریات و مشبهات در عبادات و عادات و مالمات و شعور و مالمات
 قناعت کنند تا هم بسیار غنیمت است که کثرت ناقص و ایات مستحبات و کمال اشتغال به سنن در
 عبادات و عادات از و معیر نشود رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الله استبشرت
 و عودته و مودقه فی الشبهات و قدر فی الحرام الحدیث فی النجیمین حق تعالی میفرماید اولیای
 الا المسقون نیستند و در شان خدا اگر مستقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشبهات
 نه از کثرت از اقل و ایات مستحبات آنچه محرمات زایل نفس است اتفاق و محبت و کبر و خد و حسد
 و بیا و همه و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال خارج تعلق دارد و در
 فقه همین اند و اگر چه است ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شوق نفس و شرفیایان مرکب محرمات مشغول

پس در آنچه از حقوق العباد باشد از ان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم است و رسول و پیران عظام
 شفیع اند از شما میباید که حقوق العباد و رعایتش منی آید آیات و احادیث درین باب بسیارند این
 را نیز ملاحظه آن ننمودند حدیث المسلم من سلو المسلمون من لسانه و بدنه و حدیث ان تحب
 للناس ما تحب لنفسك و تكره لهما ما تكره لنفسك درینجا کافیت **ش**
 میباشد در پی آزار و هر چه خواهی کن چه که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین مثل کافری
 نیست و دیگر از نصایح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اهل حق خود و زن و فرزند و نوکر
 و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را صنی باشند و دوست دارند و از کثرت
 اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف مالا یطاق و رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد
 بیکدیگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمتگذاری
 راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلوات الله علیه و آله وسلم لا طاعة للخلق
 فی معصية الخالق و باقران خود از اقربا و دران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با خلوص
 و محبت و غمخواری و تواضع باشند و بناحای سببهای معاملات و نبوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه
 بر باد نهد مگر وقتی که با هم منازعت و مخالفت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با
 و بخوبی شناسند و سرنگون باید کرد **پیشت** آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
 با دوستان تمام با دشمنان مدارا قال الله تعالى ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي
 بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميد وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا ذو حظ
 عظيم و اما این حدیث من الله طاعت الله فاستند بالله انه هو السميع العليم یعنی و معبودی
 کن بجهانی که بیکوتر است یعنی بدی و دشمنان بیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه متحفظ و بیکو
 از داد دشمنی است و دوست و محبت خدا شد و بیکوئی کنند از دشمنان مگر کسانیکه صبر نکنند و مگر کسانیکه صبر

بزرگ اند و اگر دوسوسه شیطان ترا درین کار مانع شود و عود بخوان و پناه جوی بخدا برستی که خدا مسیح
 و علیم است این حکم در حق است که بادی برای دنیا و شمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصا باشد
 و شمنی باشد مثل رواقش و خواج و مانند آن از آنها مواظقت نکند که از عقاید فاسده توبه بخند اگر چه
 پیر یا سپهر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقفوا عدا دی وعد و کما اولیة الی قوله
 ان تقفکم اما مکه و لا اولادکم و لکم الیمامه بفضل بنیکو در خانه ان فقیر همیشه علم باشد
 که در هر عصر ممتاز بود و نواز فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهم رسانیده بود خدایش پیام زو رحلت
 بلیل الله و صفوة الله ما هر چند غماشتم در تقصیل این دولت تن نداده حسرت است و اینکه رعایت
 فتاوی که نهید ندا اعتبار ندارد باید که خودم درین امر اگر توانست که شش کند و فرزندان خود را سعی کنند
 که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شریک است علم عبارتست از آشنایی
 حسن و قبح عقاید و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقاید و علم اخلاق و علم فقه تشکیل است و این علم
 به دل و بقیقین اوله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح اما پیش و اصول فقه و در یافتن افعال و احکام
 حق و ممانعت از بیهوده و حرام و صرف و نحو صورت نمی نهد و در اکثر فتاوی الهی و آیات و احکام
 نوشته اند و در حالت حال صحیح و قبیح مسائل بدون این همه علوم نمی شود درین علوم سعی باید کرد و خواندن
 حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال و در آن مثل کمال مطربانست و در علم موسیقی که در بعضی هم هست
 از فنون حکمت ریاضی مگر مثلث که خاوم همه علوم است خواندن آن الهیه مفید است
 فضل چارم در مکاتیب حضرت مولینا شاه ولی الله محمدت و بطوس
 بسم الله الرحمن الرحیم - مکتوب اول بنام مرزا صاحب
 خاوم عزوجل آن قیم طریقه احمدیه داعی است بنویس را در یک گاه و بیشتی سلیمان را متبع و مستفید گردان
 از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت شام بکشوف منیر میر یاد - صحیفه شریفه که مشغول بود و افلاخ

این کتاب در علم فقه و اصول و فقهیه و اصول فقه و در یافتن افعال و احکام حق و ممانعت از بیهوده و حرام و صرف و نحو صورت نمی نهد و در اکثر فتاوی الهی و آیات و احکام نوشته اند و در حالت حال صحیح و قبیح مسائل بدون این همه علوم نمی شود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال و در آن مثل کمال مطربانست و در علم موسیقی که در بعضی هم هست از فنون حکمت ریاضی مگر مثلث که خاوم همه علوم است خواندن آن الهیه مفید است فضل چارم در مکاتیب حضرت مولینا شاه ولی الله محمدت و بطوس بسم الله الرحمن الرحیم - مکتوب اول بنام مرزا صاحب خاوم عزوجل آن قیم طریقه احمدیه داعی است بنویس را در یک گاه و بیشتی سلیمان را متبع و مستفید گردان از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت شام بکشوف منیر میر یاد - صحیفه شریفه که مشغول بود و افلاخ

اعانت و رود و فرمود و فقیر زاوۀ شفقت سامی بنشیند این فقیر را و داد و تقیر بر نمود و الحمد لله که اهل دل
 یا و این در مانگان میکنند ازین محرومها مستحکم میگردد و احسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی غیر منزه
 بابت آمدن درانی و نیایدن اما شارتی رفت و بود **محمّد** و ما فقیر را و قتی که داعیه الهی برای هر یک
 دارد و نشود و حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است بطن تخمین نتوان گفت مگر
 که بعضی وقایع را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن وقایع است خدا کند که زود آن
 و حده منجز گردد - مولوی ثناء الله مصباح و معین استماع نمودند مستعد کتب سه بلکه عشر متداوله
 اند همین توجه بهت سامی توقع است که اُمنیه بظهور رسد و بعد از آن احرام بهت شریف بنده بر قدریکه
 وقت شریف گنجایش کند یک و دو کلمه بهت افزای این فقیر سگسته بال بیاید و دست سلام -
مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیّم طریقه احمدیه عفو صا و طریقه شفیع
 عمر و آن مقبول باذراع فضائل و فواصل را و برگاه سلامت داشته ابواب بركات بر کافرانم نتوح
 گرداناد و مکتوب گرامی و رود و نمود و بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد پس بعد کتبه بعد از
 اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب سرور خواهد بود این مرد عیال که پیش از وقت همین مقصد خود
 حاصل نماید **مصرع** بزم بهر هم خورده بود دست بجا آمده بد آنچه از نوبه و نبری از اعران
 سوئی تقریر نمود نماید خالق خطرات و مالک ناصیه تکذیب آن میفرماید فقیر زاوۀ با التماس دعا در حق
 خویش مجبوری اند - شاه اهل الله صاحب بعافیت اند از مسکن فقیر برده کرده بیانشند و برین مدت
 چندین مره ملاقات شده و غیره عافیت همیشه مواید مشتاق ملاقات شریف اند و دست سلام -
مکتوب سیوم نیز بنام صاحب - منعم الله المسلمین با فادات قیّم طریقه احمدیه و در بیان
 الطریقه بوجهات النفس الذکویه آمین فقیر ولی الله سلام محبت شام میسر سازد رقیمه کریمه و رود و فرمود
 الحمد لله علی سلاستکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بهر عای ظلم الغیب کرم فرما باشند

آنچه در باب فضیلت مآب عبد القی خان اشکدرفته بود علی الراس و امین ثامال با شرف الزر و ملا اکرم ابواب مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصر نخواهد ماند و السلام و الاکرام فقیر داوگان هر یک مستعدی دعاست و اوقات اجابت کرم فرما باشند -

مکتوب چهارم نیز بزرگ صاحب خدای عزوجل ان یم طریقه احمدیه را در هر گاه سلامت داشته ابواب فیض بر بندگان خود مفتوح دارد - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام وضع باد که مولوی شهاب الله بار فقیه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید و نقد این جانب بسبب بعضی اسباب که شرح آن بطی میخورد اتفاق افتاد و قریب آنست که در اوقات مرجمه دعای سلامت الزافات ظاهر و باطنش

در حق بنده ضعیف و فرزندان و مستلقان بوجود آورده باشند و السلام - برادر هم سیان الله شغایافته اند الاقلیل از جراحت باقیست امیدواری آنست که آن نیز به شود از جانب فقیر که فقیر آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیده نوشته اند مکتوب پنجم بخواججه امین در تحقیق محبت از نسبت آنحضرت و بشیر وجود محبوب و بیان تعلیق

آنحضرت نهی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادر هم خواججه امین اگر خداوند شهنشوده - چه سوال کرده بود جواب آن بنی الاجال و تفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت

کدام طریقه از طرق مشهوره مشابه ترست گفتیم در احوال اشغال طریقت و صحبت مقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم قوی در اتصال من طریقه نقشبندی است و در نسبت باطن افاضی من بطریقه حیلانی است زیرا که اصل در طریقه نقشبندی به خط صورت و نهی حضرت حق است و در هر که هر آدمی اشارتی با انتخاب و قریب است و این صورت اجمالی و نهی حضرت حق است و این طائفه آنرا واسطه

گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از انشغال کنند بحقیقه احتیاجی واصل در طریقه حیلانی است زیرا که اصل در صورت اجمالی و نهی حضرت حق است و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از انشغال کنند بحقیقه احتیاجی واصل در طریقه حیلانی است زیرا که اصل در صورت اجمالی و نهی حضرت حق است و این طائفه آنرا واسطه

و در سجاده و خلافت و نبوت سلف سجال خلف اقوی نزد یک من طریق حشمتیه است و اقوی
 نزد یک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با حصول طریق جدید طریق سهروردیه است اگر چه غیر
 مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریق استفاوه کرده ام نهی الله عما یطهر
 شیوا بخوار و فائده دیگر نایدا جواب بگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شدیم من احباده و امانا
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنه و جمیع هر یک نوری یافتیم که آن قدر غالب شده است و سیات
 پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده و آنرا مستعار یافتیم یا عن جدید آن با اصطلاح
 ما لفظ حجت است اگر چه گاهی باعتبار و نیاید و گاهی باعتبار و یات و علم و دیدیم که آن نور بطریق
 و راست نیست من استقال کرده است و الله اعلم **سوال** و ویم آنکه صوفیه فرموده اند که
 فانی بشریت وجود و محبوب میدهند سه موی اند و درخشش وید و سیر و خوشد آن و درخشش از
 شهوت و حرص و مرد صاحب دل به انجمن و ان و انجمن انکار یعنی فانی بشریت و وجود
 محبوب چیست **گفتیم** اتفاق حکما و صوفیه دروغ شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
 آنکه نفس بهیمه او غالب است و آنکه نفس سبیه او زود آ در ترست - و آنکه نفس ناطقه او قوی ترست
 پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکو ازین نفسها غلبه بود یا مغلوب و نفس بهر رای که آن غالب
 میگشته میرود چون در هر دو معتقدات شرع را و عقل خود جاد و احکام شرع را و حبس احوال
 خود پیش گرفت و او را باستی نماند الا بعد اجازت شرع چه در باب سبیه و چه در باب
 شهویه بشریت اذ فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و صفت لایم من احد که حتی
 نیکو ان هوایه تبع الما جئت به اشارت بهین مقام است چون ازین مقام ترقی واقع
 شود و محبت حضرت حق و دوام توحید با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را باستی نماند الا
 به کیف و قبله نماند توحید و انجذاب خاطر او را الا بهین معنی فانی شد و حق و باقی گشت بحق و انجا

کتاب طبقات
مقامات
سلوک
شاه ولی الله

فرداه پیش نو آید بکراه نور القدس و حجر سبیت و آن مشاهیر است بذات سجت و دویم راه توحید
 افعال و صفات و احوالات و شیاء و حقیقت واحد و طلوع آن از کوه انا خود و انا هر سو خودی از آن
 استقلال آن حقیقت واحد و تجلی آن خود بعد از تمام هر دو راه یا یکی محو آگاهانند و یا با کمال لطیف
 حکمی دارد و حکم یک حکم دیگر و یا از احدیت می کند و متعاقب آن تفرقه خوانند و صفایان ظاهر و باطن
 این شخص دست دگر دل با یار تجرار ح و نفوس نلته کارهای مناسبه آن میکنند و بسبب روح کیفیت
 اتصال مشرق و مشرق و یا لطیفه خفیه بهر فت حقیقه واحد مشرق میگردد و این راه دوم و سبب
 و این در بیت اشاره بآنست **سوال** سی و هفتم آنکه عمل تو در سایل فقهیه بر کدام مذاهب است
 گفتیم فقید را سبب است جمیع مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صاوة و وضو و غسل و حج و غیره
 واقع میشود که سبب جمیع مذاهب صحیح دانسته و عند تقدیر جمیع با قوی مذاهب از روی دلیل و باقیقت
 صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی استقدر عالم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود
 و در فتوی بحال مستقی کار میکنم مقلد هر مذاهبی که باشد و در از زبان مذاهب جواب میگویم چه آنکه
 بهر مذاهبی ازین مذاهب مشهوره مرفوع داده است الله تعالی **کتاب ششم** نیز خواهم
 محمد امین در جواب بعضی مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب عزیز القدر و خواجه محمد امین
 سلام الله تعالی - سوال کرده بود که لطیفه غالب سن بین لطائف سن کدام لطیفه است پس از آنکه
 که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند که لطیفه است
 اما وجود و طبقات شتی دارد و وجهی دارد و متصل بجوارح و وجهی دارد و مائل بنفیس مشهوره و وجهی دارد
 مائل بنفیس سببیکه منبع آن نزول صوفیه است و طبقة البیت از طبقات دل و وجهی دارد و پیوسته
 بروح و همچنین روح نیز وجود و طبقات شتی دارد و وجهی دارد و متصل بقلب و وجهی دارد و متصل
 به نور القدس و وجهی دارد و بطریق مخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشاهیر را به لغت و در استقلال و نیاز

و بهی است از وجهی که روح نزدیک است و وجهی از وجهی روح که قلب ماکس است پس غالب است
 و الله اعلم که ظهور شمره طهارت و عبادت و شنب اولیسه و یادداشتی که غالب بر انس باشد و محبت
 اهل الله به انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان چیزها و مایه سبب این چیزها باشد
 انشاء الله تعالی و اگر تمام سیر لطائف مقدر است آخر کار رجوع بهین چیزها باشد و استقرار درین
 موطن - مکتوب مفهومی سیم سوره مجاهدین - در دفع شبهات مکتوب حضرت محمد و
 قدس سره که در باب خلعت و حصول این مرتبه عظمی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه بعض
 افراد است نوشته اند و از آن فردمرا و نفس خود داشته اند - بهرادر غیر از آنکه خواجهمیرزا
 اکرم الله تعالی - بشهرده سوال کرده بودند که حضرت شیخ محمد قدس الله تعالی سره العزیز
 در مکتوب خود چه درم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از ارسال بواسطه بعض افراد است مقام خلعت حاصل شده و دعای الله حاصل علیهم السلام
 صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و با اشاره مفهوم میگردد که مراد از آن افراد حضرت سید
 و این مقدمه لطایف مرور و اشکالات کثیره است از آن جمله که توسط فردی از افراد است و در حصول
 مقام خلعت که از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات
 و التسلیمات و حضرت متوجهی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و علما اگر برای موسی
 و محمد و مایه فاطمه را کنند هیچ مرتبه ای ایشانرا لازم نمی آید و فیه ما فیه و از آن جمله آنکه در حدیث
 صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلیلا لما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث
 نص صریح است بر اثبات خلعت آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد از آن
 مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته نشود که مراد ازین خلعت که درین حدیث وارد شده مطلق
 معصومیت است نه خلعت مصطفی فلا اشکال زیرا که تشبیه نبوت ابراهیم ازین تاویل ایا میکند پس

درین مسأله آنچه نزد تو مستحق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت را
 تو فیق تحریر آن باید بنویسد — باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است لکن
 در بعض اوقات حقیقه الامر را بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات
 مشبع بشی در بعض اوقات بتبیین حجاب و مستحجاب کلام صوفیه را چارند از دانستن اجمال و تفصیل
 و اعراض نظر از معانی که قابل را در میان کلام محمل و کلام مفصل می باشد پس ناشک نداریم
 که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد
 و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و السلیمات بسبب علوم مبارکین ایشان عموم
 فیضی که بر دست ایشان هر مردمان القا شده است و بسبب ظهور نظام دوره نبوی که از حجب
 حضرت ایشان سرپا آورده و لا سبب اخری لا یطیق ان یخصر یا ساعته بنده عنوان خلیفه القدس
 و شیخ ان در پوش آن منطقه آن و مثل و صورت و هر چه ازین قبیل میتوان گفت شده است
 هر فیضی جدید که در عالم پیدای شود و بنازی بر روی کار می آید صمیمه خلیفه القدس میشود و بسبب حجاب
 نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدای شوند اهل دل بسبب کاین امر را اجمالاً ادراک کنند و باین
 لفظ تبیین نایست کاین کمالات احوال جناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و انکسار
 حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعضی شروع و تقاضا میل و عکس
 تجلی اعظم در هر عصر پیدا شود و نشان را آن حجب است شخصی باشد از کمال و آن حجب است با آن نور محمد و بنابر
 شمع تجلی اعظم و بنابر اعراض آن چه هر فخر گردد و آن ظهور خود است بحسب الطوار و ادوار و بطور
 خود است بحسب اشخاص و از زمان و این فقیر شاری کرده باین قسم ظهور باین قسم استعمال در هر
 با جمال و انبساط حسن دیگر در گذرند و چه چشم او را سرمد ام بازلف او را شانه ام و چون این مقدمه
 همه بدست مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالی که به اهل الله ظاهر میشود و چون لغت

در معرفت از دیگر کلمات است این طایفه لفظی از کلمات دست که بحسب فن اشاره و اعتبار بران گل
 توان کرد و میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فالقده به قلب ایشان میگردانند و سخن را بران
 مربوط میازند و آن مصادف فامشده را در پرده آن لفظ اولی فرمایند و مفسران از مطالبی که
 لازم است که از حد و حقیقت این لفظ غرض نظر کنند و مطمح نظر خود به آن حقیقت اجمالیه و معرفت فامشده
 سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ هکلت و استجاب بحای الله و صل علیهم و سلم
 علی بابا و هر چه در تصور داند که مرکب صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز هر چه در آن مرکز
 داند تا حدی که مرکز آن محیط است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز نگین اشاره و اعتبار است
 عترت من مثل این معجزات وارو نشود و چنانکه در صورت رایت است و ایضا اعتراض بقدر اینها
 در انظار است و در یاد و ذهن و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کتب حقیقت
 الهیه و بیایند و این و آن پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دوره دیگر شده است
 که بعضی از افتخارات اجمال فیوض مستقیم است مثلاً حال قلب روح و سر و غیر آن همه محمل شده است
 جمیع است و هر آنچه در محبت اعتبارات تفصیل فیوض مستقیم است مثلاً اساکل حج و بیت و نانیه
 کبری و این دوره مفصل تر است از دوره سابق و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این قی
 گشایش آن ندارد و با بجز شیخ محمد دریا پس این دوره اندو بسیار است مخصوصه این دوره که از زبان
 شیخ لطفی در فرمایشها سر زده شیخ مطلب ارشاد این دوره است و هر چه است و در لب یاری اگر امان
 با در طبیبیت و بیعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت به قدامت و کون کائنات است
 و شکر نعمت شیخ شکر نعمت تعظیم او است اعظم الله له العالی و الا چه بختی در اکثر مداری که شیخ
 بهر آن فخر دوره است و در حق او است نشانی اشاره به پیوسته و در انوار و ایام و انوار
 بکرده و سخن پیوسته و از آن دوره و مثل قول کجائیت علما اهل سنت و معارف اجمالیه که بید

انبیا علیهم السلام خدا کرده اند و مخالفت نمودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علی مقصود
 بر بیان خلیفه القدس و تجلی اعظم و آن شصتن است و نفس کلیه بسان صورت رای که در مراتب
 مستقیم شود ازین تین بساطت او که چند مرخله برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند
 همه راست و درست است و در شیو است واجب است قول بحدوث مابوسی الله و قول به اوده که
 تعلقات مقبوده داشته باشند این است آنچه نزد یک فقیر در شرح مبارک شیخ محمد دینار شده و اگر
 تحقیق داشته اند و در این اشکال سر و هم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلقت است نه اثبات
 باصل الله علیه و سلم در اول امر بقرینه توسط اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم با آن معنی
 که توسط او بعد از سال مروان حصه ازان خلقت یافتند و در بنی اسحاق بنی آید زیرا که فضائل
 اضافیه مثل مقدار و مجموع حجم شدن توسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که سبب و جمعی
 مهتری شود و در تبار حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم واسطه عموم است
 و مقدمات آن حضرت مر آن قوم را خواهد بود انکار آن مکاره است آنچه نیکو تدالی اولاد آخر و ظاهر
 و باطن و صلی الله علیه و سلم خیر خلقه محمد و آل و صحبه و سلم تسلیم اکثر - مکتوب ششم نیز بخوابد
 محمد امین در کشف اسرار انجیل نبوت بردار است - برادرم غلام محمد امین اگر به الله سبحانه و تعالی
 از تفسیر انبیا علیهم السلام بر او ایاز رضوان الله علیهم السلام کرده بودند به اینست که تفسیر و تالیف
 النوع بغیر ملا حظرات آثار و بغیر رضوانی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلا سیاه را بر سفید
 نهادن یا جلد را بر حاضی راجع دانستن و غیر آنکه نسبت این مرعوض یا نسبت این حال قیاس کنند
 معقول نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جو شیده نمی توان گفت
 که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است و نمیتوان گفت که این تین که وجود خاص شده است
 از این تین و دیگر باعتبار عووض خصوصیت بهتر است و نمیتوان گفت که او را هر حقیقتی اعتبار

اشتباه و اقتران با آن حقیقت بهترست که طبع سلیم از تجزیه این اطلاعات محاشی میکند پس
 تفصیل نیز تصور موطنی که قبول آن از جهت حقیقتی میکند و آثار یک حقیقت در اینجا نفع و مایه شربا شد از آثار
 حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات نعر من آن وطن نکنم از قرآن دانسته می شود
 که ملاحظه کدام موطنی کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفصیل می دهند و طبع نظر آن است که گاو و اسپ
 هر دو با آدمی ملائمت دارند و آدمی استلذ از هر یک میکند پس اعتبار ملائمت بدون راد و می
 و کفایت حاجات احوال کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار که کار با و دشمنان و مجاهدان
 شغ مسلح و گاو را دیدیم که در محل افعال و حرث محبوب که کار و باغبان و تجارت سود می رساند و در
 اولی اعظم و ششم انداز فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر در بعضی مقالات این مقدم است
 را موطنی گذارد عقل سلیم آنرا ابطال نمیکند و تحمل که بعضی اقسام ضعیفه بمنحورات عالمه لطیف از پیوسته
 و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب اشتها را آنها شده است دانسته و للناس فیما یستحقون
 مذاهیبه و لیکن محبت ماده مذوقه است که از احیان الامشیاء گاهی و ما حال ایشان شده
 و همچنین تکیه را بر هر هرجان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها را از دیدگاه
 ذمه بنای باشد با حیوانی که ال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر چه
 جمالی را از وجهه جمال حقیقه مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو دارند نه بالکمال و حیوانات
 که با انسان ملائمت دارند و آن یک منافعه بود یا این احیاء و آن دیگر مایه شربا است و این استقامت
 دیگری مسلم اکمل گشت و بیچ آدمی را در ترجیح کی بر دیگری سخن نماند با این اشیا و مفضل و بعضی
 احیان به نسبت بعضی اشخاص نفع می باشد از اشیا فاضله مانند گاو چون محتاج سق سق ارض
 و آثاره آن شویم ملایم تر میشود و اسپ و چون بقتل شخصی مودعی و مملک شویم نه ملایم تر میشود
 از تریاک و چون با سنجها محتاج شویم سنگ ملایم ترست از ذهب و نیش و غیره از این اشیا که

اینها را
 در این
 باب

اینها را
 در این
 باب

احوال و اشرف احوال و اگر هم افراد از ملائمت در اقل احوال احسن احوال و وضع افراد در نظر نمی آید
 فرقی پیدا کرد پس منظر شده اند تا با اسرار و لغز از فضل فضل کلی و فضل خبری چون انبیا و مرسلین
 روشن گشت ماه است که تفصیل انبیا بر اولیای از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نیز با
 اشرف انبیا حقیقی باصل خودش بلکه باعتبار مطلق است که اثر پذیر از آثار و حقیقت بیشتر و قائل
 بلکه لا یتبرست در اینجا باعتبار اشرف و مناع و اگر هم احوال از آثار آن دیگر و همین است به فضل کلی
 و آن مطلق جمهور افراد نمی آید و آن آثار تهذیب نفوس است بعد از ما خوزه ادیان و موجب
 انقیاد ایشان را در سوره علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشبیه بر ایشان باشد
 جابر بودن در اصطلاح حقیقت و المقتضیات از حقوق خود ایشان را آستانه کردن و در وجه دیگر
 و نیز به و احضار از میان ایشان بر انداختن و آنچه بان ماند در اینجا هیچ شکی نیست که انبیا و مرسلین
 از اولیای حججه که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اما این اعتبار این مطلق نموده اند و حقیقت کار
 را شناخته اند و برین بحث قیاس باید کرد تفصیل ششین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیه
 که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتح اسلام و جمع کلمه بی آدم و عیسی
 شریع و الهامی تا تره نسبت ایشان در مخالفات شریع و مانند آن یکسکه در اینجا یکسکه
 کرده است ملاحظه قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن بمنزله آن پیغمبر است
 و اسلام - مکتوب نهیم نیز بخواجه محمد امین در سوره قدیم بودن قرآن مجید و نزول وحی
 بر ساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استغناء حضرت ایشان از ان حقیقت بغیر وساطت
 برادر محمد امین اگر چه استیجاب بشهره - سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست فو و مانند
 وحی از کجاست حقیقت قرآن هم نمی دارد - بدانند که چون در ازل پیش از زمان تجلی عظم
 بر سطح حقیقت و مانند مفسرین و شد که از کلمات تجلی عظم بهی فایم شد مانند قیام صبح و بخت آفتاب

حاجه
 دست و پنجه
 عضو فردی
 ۱۳

تفصیل
 حضرت مرتضی
 رضوان الله علیه

و آن کمال تدبیر نفوس انسانیست معلوم نموده از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قافله
علوم که صورت انسان اثر القاضا میکند و را فرد خود با قضاوی اولی بدون شرط انتقال با سبب
یا مقدمات اوله عقلیه و مانند آن و این کمال یک یقینی و استیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع
و مانع همه رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در احجار بهشته ملایه اعلیٰ سفین شده است تصویر دیگر گرفت
و پنج علم آنجا مظهر شدند تذکیر بالارائه و بایام الله و بجزایرة المعاد و محکم کفار و تعیین احکام
در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم بعثت شدند آن علوم بر دوشی که از صلب خطیة القدس برخاسته است و هم ملا را علیه السلام که آنرا
تسلیع نموده و جبریل مقدم التیاشست و برین تبیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم لباس
لغت عربیت و اسلوب بدیع سوره آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بر زبان رسانیدند
و در تبلیغ آن جاهد شدند از جوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران هزار از
ملهم شدند بحیث آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرن بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان تقریب
نمودند سجای عزاسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطی از عالم مثال که متوسط است
در عالم علوی و سفلی و برکات ارض برود و در آنجا جمع میشود صورت گرفت و طریقه دستوری پیدا کرد پس
قرآن قدیم سلسله باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزه
بواسطه ملک کریم و سلوک بر السنته عباد و مکتوب در مصاحف و تفهیم ایشان در ملا فرشتگان و در آیات
و کثیر البرکات و تلاوت آن موثر در حاجات بنی آدم که القوان لما قدر الله و متعین در ملا علی
و عالم مثال و من بعد الله تعالی استقیضم ازین حقیقت مغنیه در عالم مثال بی واسطه است
و از آن بی فی کل منبت شجرة + اساتما استوفیت واجب حمد - و استسلام -
مکتوب دهم در تحقیق معنی بعضی آیات - شتوی بر روی روم قدس سره - ابیات نهیست

فصل
در بیان

این بخوان استیاس الرسل و عمو، تا نظیر الانهم قد کذبوا. این قرأت خوان که تخفیف کند +
 این بود که خویش مینویست + در گمان افتاد جان انبیا به ذائق مسکری استقیام،
 جواب الحمد لله صحابه و آئینه - حتی اذا استیاس الرسل و عمو انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت
 عائشه رضی الله تعالی عنهما که بوقتشید زوال میخواند و کذبوا تخفیف میخواند و تخفیف منفسد معنی
 میباشست زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نا امید شدند پیغمبران و گمان کردند
 پیغمبران که بدروغ نسبت کرده شده اشیا را یعنی حصی که ایمان آورده بودند و خطره از یاد بخار ایشان
 گذشت و نسبت بدروغ به نسبت انبیا مخطور ایشان شد و اگر کذبوا تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد
 که گمان کردند پیغمبران که بدروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا سزاوارست و حق فرستاد ایشان این
 گمان مخالف عصمت انبیاست انچه الجبار عن عروه عن عائشه قالت له وهو یسألها عن
 قول الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت انکم بوا ام کذبوا قالت عائشه کذبوا
 قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوا هم قها هو بالین قالت آتیل لعمری انکم استیقنوا
 بذلك فقلت لها و طخوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لو کن الرسل تطین ذلک بربها
 قلت فما بال هذه الایة قالت هم اتباع الرسل الذین آمنوا بریهم و صدقوه و طال
 علیهم البلاء و استأخرو عنهم النص حتی اذا استیاس الرسل فمن کذب یهو من قومهم و کذب
 الرسل ان اتباعهم قد کذبوا هو جاء هو نصر الله عند ذلک و عبد الله بن عباس کذبوا
 تخفیف میخواند و میگفت خدا سزاوارست که ما و دیگر پیغمبر باید و زلزله و حتی بقول الرسول و الذین
 آمنوا مع من نصر الله و ما و دیگر پیغمبر باید اوله و من قال بله و لکن لیطمئن قلبی و حضرت
 صلوات الله علیه و سلم فرموده عن ابي الحسن که من ابراهیم و خطبه گفت ما فی خطبه پس شک
 وطن اینجا مجاز است یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب باشد مانند اضطراب

و در حقیقت دمی یا مانند اضطراب نفس کننده کذب و حی و این مشابه سائر متشابهات قرآن است
 مثل بل بد آنکه منسوبان که معنی خود آورده است فی الکتاب عن ابن عباس و طوا حین صغیر
 و حکیم الله بعد الخلفاء ما و عهد الله من الضر و قال کاتو الشیخ و قلاد قوله و زلزوا حق
 یقول الرسول و الدین امنوا مع من نصر الله فان مع هذا عن ابن عباس ان اذ بالظن ما یحتمل
 بالمال و یجس فی القلب من شبه الوسوسة و حدیث النفس علیها علیه الشیخ واه ۱۱۱
 الذی هو ترجمه احد الحاکمان علی الاخر فغیر سائر عهد رجل من المسلمین فما بال رسول الله
 الذین هم اعرف الناس برهمن و انه متعال عن الخلفاء فی المعاد منزه عن کل قبیح موله
 قرأت ابن عباس اختیار میکنند و ترجیه میفرمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع
 محاب میشود و واحد ال بنده را تو العین می بینند و در بعض اوقات محاب بشیرت مانع میگردد و
 از حالت راضی العین فرود می آید و منیق خاطر و اضطراب بشیرت بر میسد و همین حالت اعتجاب
 را در حق مجازظن تعبیر واقع شد مکتوب یاز و هم در ذکر شری از بناتق ابو عبد الله
 محمد بن اسمیل البخاری رحمه الله علیه رحمتا سده و بیان اشغال کتاب صحیح او بر اینهاست
 اکثر علوم و دینی - الحمد لله و الصلاه علی سیدنا محمد و علی آله و سلم و ابدا
 روزی و حدیث یوحنا الایمان علی الذی لا اله الا هو و جعل من هؤلاء یعنی اهل فایز
 و فی روایه لنا له رجال من هؤلاء بلا شک مذکره میگردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم
 داخل است که خدا تعالی علم نقد را بر دست و در شیل ساخت و جمعی از اهل اسلام را بان فقه
 مذهب گردانید مخصوصا در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم
 بادشاهان خفی اند و قضاة و اکثر دررسان و اکثر عوام خفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است
 که خدا تعالی علم حدیث را بر دست و در مشهور گردانید و تاران احمدیه استخرت صلوات الله علیه و سلم بر اسطه این

مرد مردانه با سواد صحیح مسلک باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث لغاری داشت مانند حال اکثر
 عصر ما هاشم الله تعالی طریق الصدوق این سخن را خیر را پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
 و علم و روی رحمه الله قوی بود و حفظ حدیث و ضعیف بود و رفقه و فهم معانی از مخالفین آن عزیز
 روی بازگشتیم که فائده نداشت و منتهی بیان خود شدیم که گفتیم که شیخ این حجر در تقریب میگوید
 محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام الدین باقی حفظ الحدیث و این سخن نزد یک کس که تفتیح
 فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات علیه کتبت آن
 سخاری بوده است و حال لوی آن غیر سخاری که دیگر نبود بیان کردم و در آن باب خدا سپاس
 هر چه خواست بر زبان جاری ساخت خواهم محمد این گفتند آنچه مذکور شد لغایت مفید است اما فائده
 ما گنجایش حفظ آن ندهد و گمانگه حاصل آن با اختصار و ابصار بقلم مضبوط گردد و موافق استند عام
 ایشان دانست از آن باب القلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والعین باید دانست که علم حدیث
 تا صد سال از هجرت مدون نشده از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفتند
 و صد سال دیگر باید بایست که مستحکم میشد و تصانیف مرتب میشدند - بخاری بعد از صد سال کامل
 لوار حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزی که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد و بنویشت
 به سینه اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن حدیثی بر تلو و آموخت و الفضل تقدم تفصیل این کلام
 آنکه بعد از دین احادیث چون آسمان نظر کردند دیدند که بعضی احادیث مستفیض اند که
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریق مستفیض
 برآمده است هر قدر در تواتر آمده و این مرتبه اعلم مراتب حدیث است مطلقا بعد از آن حدیث مستفیض
 که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین عزیز و طبقه کبار
 از اصحاب پیغمبر یا کبار تابعین تا همین طرق مشهوره پیداست مانند حدیث انما الاعمال بالنیة

که در کتب صحیح و از غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علمه از حضرت عمر روایت نکرده است
 و غیر محمد بن ابی اسیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابی اسیم روایت نکرده و یحیی
 بن سعید از طبقه صفار تا یحیی بن ازوی جماعات لا تعد ولا تحصى روایت کرده اند بعد از آن حدیثی
 که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زمان تدوین نرسیده و آن بر چند قسم میباشد زیرا که یا اینست
 که طرق مستنده دارد و تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تابعین باشد یا ندارد و اینچنین
 مستنده دارد و کلی گواه دیگر تواند بود و هر یک که متناهی بود حدیث حسن است و اینچنین طرق
 ندارد همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی طرق او به ثقات متصل
 بنیز نکرده و مستنده نباشد در روایت از علماء معروفین بعد از آن و ضبط باشد مخصوص میشود باسم
 صحیح و اینچنین مثل ثقات در روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق مستنده و متناهی
 دارد که گاهی شاید دیگر تواند بود و مطلق حسن تعبیر کرده میشود اینست اصطلاح نزدی و دوی اول
 کسی است که اسم حسن را منزه ساخت و اینچنین مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسید و اینچنین
 در حسن داخل است و قلیل و نامولیس بخاری کتاب خود را با صحیح محمد و مخصوص گردانید بعضی از آن
 مستفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح مقبول و درین فصلت اول کسی که قدم را بر سر زده است بخاری است
 و اگر بخاری را اخیر از تستر صحیح از غیر صحیح فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث لئلا به حال میشود
 درست بود زیرا که ایمان نه همین نقطه است و بس تفسیر و سایر فنون حدیث موقوف علی این است
 و اما کیفیت که این فصلت محمود است در حمال دیگر بعد از آن باید داشت که بخاری بعد از این
 ظاهر شد و قبل از وی علماء در فنون چند از علوم دینییه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان
 ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و این جمیع در تفسیر و ابواب عبید و در غریب قرآن و محمد بن اسحق
 دوسوی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کاسی در بدای الخصال و قصص انبیاء

و یحیی بن معین و غیر او در معرفت احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر مسائل داشتند در روایات
 ادب و طب و شتمال و اصول حدیث و اصول فقه و در بر بنده عین مثل جمعیه سنجاری اینهمه علوم
 مدون را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم که با احادیث صحیح که بر بشر
 سنجاری است بطریق صراحت یا دلالت یا وقت در کتاب خود آورده اند به دست مسلمانان در امثال
 این علوم حتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را داخل نمود و عقل و دلالت نمیکند بطریق برآینه
 تا وقتی که کسی جزئیات و کلیات علمی را نداند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شده از غیر آن
 سببش نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلاصی قواعد طیبیه را که در قانون مذکور است اشتباه
 است و آنچه با او صحیح ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است بطریق بدیهه دانسته بنده و لا محاله
 که جزئیات و کلیات قانون را مختصر ساخته است و بیزان که خدا تعالی در سینه او نهاده است
 را ساخته است و همچنین اگر کسی گوید که فلاصی دیوان ابو طیب را انتقاد نموده است بالبداهه
 دانسته شود که عرض و عربیت و طریق دانش و شعر نیک و زبده و اوایل سبایل آنها امتحان نموده
 و آنچه بکتاب الله یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کافی
 بذلک فضیله دفعها و اگر انصاف را کار فرمایم بچکس را از علما و متقدمین نمویم که در جمیع این فنون
 تکلم کرده باشند کلام ایشان مقتصر بر یک فن است یا در فن غالباً بچکس را از متقدمین نمی یابیم
 که در مستدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از سنجاری سخن گفته باشند و نیز انصاف را اگر
 کار فرمایم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن و انتقاد نمودن کار عظیم است
 و شریعت و محتاج سرعت انتقال ذرین و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد
 با اینهمه تحریف خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و روایات
 عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و منصف بنظر می آید باز یاده کرده است سنجاری و در هر یک ازین فنون

فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنهارا در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استحضار احادیث
در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال با بشارت لصوص خود اختراع نموده است
آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال به
ازد و محتمل لفظ برادر مسکه و الناس و یمایع شقون مذاهب و هیچکس نیست که ادعا کند محل اعتراض
و در بعضی مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر او در بیان مؤایید و سببش است که این
از دوزخن تبویب چندان مهمل نشده بود و اهل علم را مطمح نظر مطالب علییه میباشند نه تراجم و ترتیب
شیشه صاوان از بنا شد که سفال درو باشد به رند در آشام با این تکلفها چه کار -
مکتوب و در او هم در بیان دلیلی واضح برای فرقه ناجیه اهل بیت و اسلام علی افضل
انبیایه اما بعد روزی عزیز می فایده ای ذکر کرد که سنه دوی و بیست و پنج اسلام یافت و در پی تعلیم شریع
اسلام افتاد و درینو لا شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق مستنده دارد و صاحب میراثها
طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادوی بنام
ذوینهار تراستصبان از صاحب گواه نشانند بیاتاسن شریع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نماید و از آن
با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن معوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است
زینهار این گمراگان ترا گمراهان از دنیا تا نهیب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنیم آن جدید الاسلام در اشکال
و رماند و ندانستند که کدام را اختیار کنند تا چند روز متنازع بود هر یکو بجانب خود میکشید آخر این
عزیز فاضل گفت در مسجد جلن بره و بر ملا وقتیکه دوف ناس مجتمع شوند تقریر بدین پیش ایشان
نکنن همین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود و در بیان ایشان خائف و
هر اسان مستطیس شود و اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآید و سنی پاکیزه گشت
و معمار این حکایت خواجه محمد بن ابی اسوالی بنای طریقه سید که به ترجیحی که این فاضل بران اعطاء نمود

امر و خطای بلکه شریست اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این شایع واقع میشد
 انوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسیار عاتق شایعه که عموم ناس بدعت بودی را
 نمیدانستند و در احسان آنها انداخته اند همچنین است کلام در همان مذاهب حقه نیابینها که لا ینکلی
 بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که از آن
 حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود مگر که آنرا در یافت بحقیقت امر میدی شد و اگر انوس و شیطان
 از آن بازداشت نالک شده باشد بعد ثبوت حجت بود چه که معذور نباشد بعد از آن در تعیین آن حجت
 قاطعه بخاطر ایشان قلعی پیدا شد از فقیر عینی عنده طلب کشف آن نمودند گفتیم درین مسئله دور سائر
 مسائل که موقوف علیه شرع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که از علوم حاصله مخزنه فی الصدور
 در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد متقی و در ترتیب آن علوم مخزنه مسیر نمی آید و
 در بعض افراد هوا و نفوس یا الفت بر سوم ملن ابتلع حجت قاطعه میگردد و هر چند تصدیق بآن
 حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیقت شریعت غرا و گردن نهادون با حکام تزلزل و جنگ
 زدن بفرمان رحمت مهداة علیه و علی آله و صحابه افضل الصلوات ادا دل چیزی که عقل نشنا
 بر خودش واجب میگردد و انداخته است که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام
 الهی بایکدیگر و پیروی آن اخبار بدل و جراح باید نمود زیرا که کلام مادر شخصی است که تصدیق کرده است
 بتکلیف الله تعالی عباد خود را با احکام و قصه خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم
 و چیزی که ما از انکوش خود از خبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن
 بهر طریق روایات ثلاث نمیتواند بود و ثانیاً بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از امامیه خود را
 بچشم نقلی نقل کند صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح
 و مشرک و غیره و غرضیت عقل حصر میکند اخبار نقلی را درین اقسام دوم نقل بالملک و آن نیز

چه قسم باشد. اتفاق پس فرق آن ملت بر چیزی که این بن صاحب ملت است و اخذ از وی
 و اتفاق اکثر بجهت مخالفت در آن مسئله نشاء و نادر و مکتوب غیر معتبر باشد. و مستند بر عمل و عهده می باشد
 که قایم باشند محفوظ و تدوین شریعت و موصوف بر ع و احتیاد و پیشوای جماعت از سهرین بلکه جمعی
 که آثار کوشش و حفظ و قیوم تدوین شریعت و تخریران از ایشان دیده نشد و سهرین ملت از ایشان
 متوجه نشد پس قول این پنج اذلی و احقر است از آنکه در عمل و عهده تأثیری داشته باشد و غیر
 خبری که اختلاف فرق ملز در آن واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یک برای خود ادله در روایا تقریر کرده
 پس آنچه از ملت متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان یا ادیان
 علیه اخبار است از صاحب ملت و محبت خدا و تعالیا با التزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج
 باید کرد که قرآن و اصول عبادت و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و محبت بمثل آن لازم
 دان بداهات اخبار شرع است از موجب آن نمون گذشت و ثانیاً عقل و فطرت
 که اختلاف فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل با یکدیگر و هفتم است که اختلاف
 فرق نوایب با جمیع حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شریعت یا در تطبیق بقصود شریعت بعضی بعض
 و عقل بر قسمی را حکمی دیگر می دهند و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انشراح نمیکند
 الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیلش آنکه پیامبران اولی العزم را خداست و نفرستاده است
 الا آنکه امر خود و بزرگان ایشان را می گرداند و ایشان را هیچ چه در امثال امر الهی تفسیر نکرده اند و البته
 حقیقت شریعت کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق انفراد کتمان و سامعان حقیقت
 آن معانی او را کرده اند اگر او را نمی کردند دنیا میسران مستقیم می شد و ایشان از بر غلط ایشان
 مستقیم ساختن و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق بالشرع و جمیع رزسانیده است
 یا رسائیده لیکن سامعان غلط او را کرده اند و شارع بر غلط ایشان اطلاق ثبوت یا یافت

لیکن سکوت کرد از نظر کردن در منصب رسالت و فقید حضرت حق اظهار دین خود را بربان ایشان
 مضمحل سنگید و پس ازینجا لازم آمد که طبقه اول از جماعت که صحابه و تابعین اند پیشوا را خود با یک
 و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافتند
 و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند سمیت ایشان اخذ لغوص شارع است از هر طریق و منصب
 که باشند و اخذ معانی شرع از هر صیابی و تابعی که بسبب حفظ دین و دین در دایت متقسم شد و طبقه
 اولی را پیشوای خود ساختند و ایشانرا فضل نهادند بر خود و معرفت شرایع ایشان حمله اند نه لزات
 و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیار از شرایع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد و یا تبلیغ کرد
 لیکن ایشان نفهمیدند یا نفهمیدند و گمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار و سب
 قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی اهدات کنند که طبقه اولی از ان غافل بودند یا گویند که ایشان
 حقیقت لغوص شارع را نفهمیدند و اما از امی فهمید ایشان لزات اند پس لزات در آنچه خطای
 کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را ستم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف ایشان
 قابل بر انداختن است و اختلاف حمله که در تطبیق بعض لغوص یا بعض آن یا بسبب تشعب اشتباه
 از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن یا بجهت خطای
 مقبول است و در اینجا عقل تصدیق میکند که شنیده از لزات اند و اهل سنت از حمله دین و حکم
 عقل سلیم در اختلاف شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شنیده کرده شود و اختلافی که در علماء
 اهل سنت حادث شده است حکم در ان معذور داشتن هر کس است و اختیار است به اصول و اقرب
 منصوص صاحب شریعت و کبری طبقه اولی دانند لکن فقه که شنیده از لزات اند چه بپس آنست که مذکور است
 ایشان از لزات است بدانکه بعد از آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در هر وقت امام پیدا میشود که مفروض
 و معصوم است و می آید بیانش بر وی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و سلم

تشیع از لزات است

بنا بر این

هیچکس مفروض الطافه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از نواب باشند و دیگر شیعیه میگویند که تمامی صحابه و تابعین
 غیر حمزه بن ابی سلمه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس معتقد نمیدانند الا روایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نواب است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث را مسترد و میگردانند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 کرده باشند و این علامت نواب است و دیگر شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 هدایت تنگ داشته اند که هیچکس هدایت ایشان منتهی نشده مگر آنکه از یک راه بشیریت
 درآمده و از راه دیگر از مشریت برآمده پس حجت الهی چه کار کرد و خاتم النبیین چه هدایت نمود
 انتقال از یکدوایه چنانچه بر او دیگر هدایت نتوان گفت بجا که نه ایشان عظیم و همچنین
 مقتضای نواب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیار از نقاط آنست که خطر طبقه اول را قبول
 نکنند یا تا ویلایت بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعه ای از مسنود که در زمان ما پیدا شده اند
 تکلیف نصاب را سهل گرفته اند و بعضی نفس را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده و میگویند که مقصد آن
 علم اتحاد است و تکلیف نزع برای مقتضای نواب اند بلاشبکه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان
 جدا سازد و منوع صاحب شریعت را و ادعای طبقه اولی را تا مل شاید هیچ جا ازین مقصد بود و ستمش نام
 کنند بجا که نه ایشان عظیم و همچنین زیاده نواب اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب
 بذل سعی در نصرت هر عالم فاطمی که بسبب خروج کند زیرا که بی شبه قول محدث است و محال در زمان
 که شایع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا وادان قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود
 بجا که نه ایشان عظیم و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از هر طریق مستندی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول الا صحابه و تابعین نه بالا صالیه بلکه برای آن
 که این اخبار شروح و تفاسیل کلام آنحضرت باشند و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملک

ف
مقتضای نواب است

ف
جماعه از مقتضای
از نواب است

ف
نهی بر این جماعه است

و غیر آن که مقتضای شبهه است جویشیده و ایشان در آن اراء بحکم ضرورت اختلاف امر حیه
مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را
با شریعت چه کار این علما هر چند نظایر با یکدیگر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلام
خلاف است و آن خلاف در نزد خلاف است و در حقیقت اوقات پس باید بدینیه از عکله نش
احسن باشد نفسیه ایهم و نشریم و نشریم و فذل اعدایهم و انیکه لغتیم از هر طریق مستند و ک باشد
روایت میکنند کلام الیست مجله تفصیلش است که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف
عقل تا هم منبذ اند و حفظ عظیم داشت و الا فیقسم خلاف است از ایشان چگونه منتظم میشود و در روایت
مدیریت اهتمام عظیم داشت و بمنبر تقریر آن میکرد و هم چنان از جماعتی که در خطب او حاضر میشدند انکار
لنی نمود بر خلاف آراء خاصه او که دائره لم ولا نسلم در آن آراء متشعب بود کمالا یغنی بعد از ان جماعتی
حفظ آن اخبار نمودند و اطبقات محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باو طریق دیگر را
ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ناقص و ضبط
وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در این احوال
خود بر ملا تقریر میفرمود و از هیچ احدی تنج در آن اخبار بظهور نمیپوست بر خلاف حال آراء خاصه
که در دار و گیر لم ولا نسلم افاده بود کمالا یغنی جماع حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون
علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را مشابه بعضی یا فقیه و اختلاف فاحش در میان این اخبار
یا فقیه اللهیم الا اختلاف یسیر که از لوازم نقد و رد ادوات است کمالا یغنی و همچنین عبد الله بن عباس
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابهریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص
و انش ابوسعید و جابر و سلم بن ابی سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی منطبق یا فقیه الا اختلاف یسیر جمعی که

این اخبار را منتقم انداز حکم دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که انقیاس تقریر است
 کسی است که در احوال فوق ملت استقرار تمام کرده باشد والا عوام را منسوب است که یوچی از وجه
 تحریری و اظهاری ملت را از اذات است ناسد و تابع حکم ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد
 و پیوسته از روی کار انداخته شود این عملیکه خدا تعالی تکلیف را بران و ابرار رسانسته است و در
 اذعان ایشان اصل را مکرر نموده بوجه اجمال هر چه تفصیل آن در قریب مطلق و الحمد لله اولاً
 و آخراً و ظاهر آرد ما **مکتوب سیزدهم** بجاوب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید
 بن سید محمد ضیاء بن سید محمد آیت الله بن سید اسادات حضرت شاه علم الهدی نقشبندی که در
 رحمة الله علیه جمیع - سیادت و نجابت مابین حقایق و معارف آگاه عزیز القدر میر
 ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عنی عنه بعد سلام محبت الترام مطالعه نمایند الحمد لله تعالی
 نامه مشکین شما مشتمل بر خبر و سلامت رسید الحمد لله تعالی شده بود که حقیقت و وحدانیت که بایجا
 از وی حقایق موجودات و صفات آن صادر میشود مشهور میگردد و الحمد لله این کشف حقیقی است
 در نفس الامر هر که کشف او بر تبه فو قانی میرسد محض ایجاب می بیند باینچون ^{مستقیم} حقیقتی که جابجاء
 حدوث و قدیم است و نام آن حقیقت بفرمانند لی کل است فردی آید اراده متجددی بیند
 هر دو مشهور و حق است از جهت تصور نفس ناطقه همه را ^{طریق حقیقت} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^۱

مکتوب چیم در حکم نیز مجرب عرض داشت شاه ابو سعید - سیادت مآب
 حق تعالی و مسامحت آگاه سید الله قلعه - زمره غصه بود که اولاً مشهور و مشهود که ذات سید اثر ما
 دارد مانند آتش که از او نورست فرق افتد که ذات سید اوصاف کامله غیر متناهی دارد
 لهذا سبب ظهور مراتب غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که نورست سیادت مآب محال
 این شهر و ظهور استعدادات و جوهریه در مظاهر امکانیه و اطلاق بر عدم متناهی آن استعدادات
 بیج صوفیه چه قابل بود و چه قابل بود و چه قابل بود و چه قابل بود و چه قابل بود و چه قابل بود
 که در دو واحد است و قوالب محال است بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدایش مندرج در مصلح خود
 ایک در دست چون آنجا که این مختلف است اگر آئینه را بر رخ و سنبل و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا
 سیادت مآب این معرفت بود و چه و یکیش باز نشسته و چه مشهور میشود ذات که در دین است
 و صفات در زرد و قرمز و غیره ظهور میشود و در آن بان نظیر وقت ذات هم مشهور میگردد سیادت
 مآب آن نیز از شبها آلوده بود و است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که نخل قابلیت ذات است
 و در همه مشهور و ظاهر است سیادت مآب آنچه بدین صغیر ایشان مشهور شده همه موافق مکاشفات مشهود
 حق تعالی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خفیه این چنین مکاشفات پیش فراموش آید و داشتند باشند شکر نیست حضرت واجب الوجود باید کرد
 و امیدوار است که این استقامت این نیست که یاران گمان میکنند که بجز استقامت
 تمام شود طول و عرضی دارد البته بنابر جمع دین سیر و سلوک می نمایند هم موافق سیر و سلوک
 و هم با الحق شریعت این آیه را عرضی دارد که بالفعل در زشتن می آید بنابر شریعت و شایسته
 خاتم با مخالف است و چون راه را در جوی و قریب امکانیه متناهی شد یکدیگر را در جوی و قریب
 و در نصف شد احکام شریعتی است آمد السلام - مکتوب پانزدهم نیز مجرب

و بنیاد است نشانه الهی و سعید هم - حقایق و معارف آگاه سیادت و تقاب و دستگاه میرا سعید
 سلم الله ان الله عز وجل - بعد سلام محبت الزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقبت
 و نکته که احوال خیر است آن که آن عزیز الله نوشته بودم الحمد لله نامش ایشان رسید و همچنین
 بخاطر فائز است بعد از احوال و عالم را تعلیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انش سرور و
 از سنیان آن نیز فرمود این نیز موافق تائید است را سیکه سلف رفته اند همین راه است
 هیچ تر و بخاطر راه نهند این را نیز فی آن موقوف بر استعداد و برپا شدن بهایه ابرطیفه
 و غنیه آنکه بیاورد و در ترقی نمیشود - مکتوب شانزدهم نیز جواب عرضداشت
 نامه الهی سعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و تقاب و دستگاه میرا سعید
 سلم الله ان الله عز وجل - بعد سلام محبت الزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقبت
 با اطفال رسول نامه سنگین شهادت مشتمل بر احوال باطن مطالعه کرده باشد آنچه نوشته اند نشان لطیفه
 خفیه است آنکه احوال استیاد را در سبب می بیند و میرا تفصیل از استیادان کیفیت است که
 بعد ازین بدین حق و در خلق و بدین خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدایتعالی لوا
 نقیض مزید کرده اند بقیه محبت غلام و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق
 داعی است خدا بیا فیض و کرم خود قبولی فرماید مکتوب هفتم نیز جواب عرضداشت
 شاه الهی سعید - سیادت و تقاب و مرتبت خلاصه و در مان سیادت میرا الهی سلم الله ان الله
 از فقیر ولی الله عز وجل بعد سلام محبت الزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقبت مکتوب بیست و یک
 متضمن معارف و تقاب و غنیه و سعید بخاطر را سرور و بهیج گردان آنچه نوشته بودند بقا و است
 تردد و احوالی بدین نوشته بودند که رجوع کل سیادت میرا میشود و پس تطبیق خلوص اهل ناز و نا
 و خرد و اهل نبیست در بهشت با این سکا شقه چه شمر صدمت به و عذاب است این حق کلام نامه

مشهور و میگرد و در جرح و در زمان آنند و نیست بلکه با فعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که
 با سببیه ممکنه را باعتبار ذات او اینست که نیست و باعتبار وجود غایت که هست و معارف میگوید
 که با سببیه ممکنه را باعتبار تحقق خود با سببیه و در نوع ارتباط واقع نیست که آنکه از سببیه برآمد و دیگر آنکه
 بمبدأ برگشت با فعل او را باعتبار سببیه هر دو حیثیت ثابت است چنانکه در باب یک بار و بار
 واقع است یک آنکه یک را چند بار کرد و دوام داشت و دیگر آنکه چون ده تمام شد برگشت از آنجا
 احوال همین قدر باید فهمید ثانی آنکه در وقت مبدأ در وقت به چه در وقت خود خواهد شد و اسناد هم
مکتوب همین و هم تیر بجای هر یک داشت شاه ابو سعید به بسم الله الرحمن الرحیم
 حقائق و معارف آنگاه سلوک و نجابت است که سلالة الاکابر میر سید ابو سعید سلیم الله تعالی
 از فقیر دل الله تعالی عبده و بنده سلام محبت التزام مطالعه نماید الحمد لله رب العالمین علی عافیه و غیره
 نامه سنجین شامه متضمن بعضی مشاهدات متعلقه باطیفة خفیه و اخفی رسید و بر ابرار شکری
 بسی آورده شد این راه که هر روز همان صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ وقت
 خاطر ایشانرا مشوش نشاد و در حالت اولی صفت از صفات سببیه لازمی از لازمه ذات او نمیکند
 صورت پس نسبت آفتاب که بر نگلهای مختلفه بر آمده و ثانیاً ذات مبدأ را بنظر ملاحظه صفات او بداند که
 در مقام شمس ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب باطیفة خفیه میکند اما حالت ثانیه بلندتر است
 از حالت اولی بعد از آن دیدند که از سیان ایشان نوری نایل سکین و سحاب سببه و آنجا مثل حباب
 در آب ستلاشی شده پیش این فقیر اینجا است تاملش است از حجر بهیت باجمود آنچه خداست و آنچه
 عطا کرده است نترست عظیمه بر آن از جهان و ذل نشکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچه از نور
 محمد علی صاحب الصلوة و التسلیمات دیده اند تاملش است از ثبوت اول سببیه سابق آرزوی این
 نسبت داشتند آنچه نمید که حاصل شد برای خفقان خواندن یا خمید مفید خواهد بود خواه متفرق

در اوقات صلوة خمس و خواه یک جا بنویس بار و در باب وجوب نماز و آنکه در اینان متکبر نباشند
 هر چه بگوید و همه حکمت حق است و دانستند که شکر خدا بر فعل و جود است او معلوم نباشد که در
 روشن خواهد شد و السلام فقیرنا و ما و والده ایشان سلام میرساند و متوقع دعای غیر مستعد که دعا
 مومن برای برادر غائب مستجاب است مکتوب فوز و هم نیز جواب عرض داشت سیادت
 و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلاله الا کا میر میرسد بوسید سلسله نقابت از فقیر ولی الله
 محقق و بعد سلام محبت التیام مطالعة نماید الحمد لله علی العافیة و المستول من فضله ان یکم الله
 ان و کلم بعد انتظار بسیار و تمهید کریمه بعضی معلوف و بعضی اسوله ضررید و بعضی درین شهر است
 و سلامت ایشان بود مع اولاد و اطفال و موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شده و شکر نمودند
 که ذات مقدس خالی از جمیع فیوض مشهود میشود که کفر از غفله اشاره با دوست بعد از ان
 انوار صفات که سبب افعال است بنظر می آید فاحشیت ان اعرفه رزقی است بان بعد از ان
 تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات می میگردد و خلقت الخلق تلخیص است بان این همه
 معارف هست بشکرا و تبارک تعالی بر آن بایست که و آنچه طلب جوادیه آن نمود و آن است که
 بمقتضای اظهار غلبه قدرت بر او نیست آن است که مثل احوال و در احوال و آنچه همیشه باقیست
 صفات بوجود نیاید و درین صورت غلو و حسنت و ناز و مازنه میکنند و تطبیق آن بهیچر نمی آید بگرا و بل
 بعد صاحب من این سخن را تاویل درست دریابند مقتضای اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که بجا
 و اعدام در هر شیئی واقع شود قدرت الهیه و حق است عالمی را بهیچان از جهات و محدود ایجاد میکند
 و اعدام نماید اگر نیست و در دفع مبدء و مبدء پاک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود و آنست
 که در هر شیئی و در دفع ایجاد و اعدام است بهیچر نمی آید و مبدء و مبدء پاک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود و آنست
 پرست و گوشت و سوخته میگرد و دیگر باز تبدیل میکند کلمات نیست و در حدیث صحیح معلوم میشود و آنست

روح شخص در بهشت در یک صورت در می آید باز شکل دیگر نیاید باز باید دانست که چندین انشا
که موفقیهت میسر می کند ایجاد شخص و اعداد شخصی می طلبند چنانچه یک معنی کل تا دو ماه باقیست
و یک معنی پنج کل تا یک روز نمی ماند همچنان این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال
و مثل در هر حالت موجود و معدوم می شود و با جمیع این فکر خاطر خود را نشویند نگذرد همان مشهود
خود را محکم گیرند و استقامت.

مکتوب مدنی

مکتوب بستم در تحقیق وحدت وجود و شهود جمیع همین القولین بسم الله الرحمن الرحیم
من العبد الضعیف احمد المدعو بولی الشکر بن عبد الرحیم المدعی عفا الله تعالی عنه و وفاته
لما حبسه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله المدعی ثم المدنی او صلی الله علیه و آله
الی ما یرجو و یتناه - اما بعد فانی احمد الیکم السلام الذی لا اله الا الله و صلی و سلم علی نبیه
و آله و صحبه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیه عن وحدة الوجود علی طریقه
الشیخ الاکبر و اتباعه و عن وحدة الشهود علی ما ذکره الشیخ المحی و و علی مکرر التعلیق بینهما ضعیفی
عن الجميع و ارضائهم - فاعلموا اخوانی رحمکم الله ان کل زبان و کل قرن علماء اصحابهم
فی تقاسیم رتبه الله عزوجل و ان تا لم تم حال اوائل هذه الامة المرحومة من لم تهون
علوم الشیخ عرولا فذلک الاذی و لا وقع عنها کثیر بحث و انه لم یزل الباهم الحق یرزنی فها هم
علما الله علیهم علی سبب حکمتی فی کل دهره لم یخف علیکم فی المعنی و ان نفس بینا فی هذه الدوره
من قد استیم رتبه الله ان یتم فی صده و رتبه علوم علماء هذه الامة معقلا و نقولا و کشفها
بیتطبیق بعضها علی بعض و یضلل الخلاف بینها و یستقر کل قول فی مفره فیه لا اصل منسحب
علی فزان الذی من الله و الکلام و الشیخ و غیر ما یجوز الله و توفیقہ و اعلموا ان منزهة ان

على ما قاله انخضر عليه السلام ليجرحي السيد ولا تنهني له وان المستكئين بها كالأبره المنقوشة فيه
 لم ينقص من البحر شيئا او كالتصايف في شرب منه حاجتها ثم تصدركا واكلوا لا يجبر الا على كمال
 ودون كمال ولا نصف الاحمال دون جمال سه وعلى نفقته واصف فيه لم يصف به يعني الزمان
 وفيه ما لم يوصف به وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا فمن عرف سقط اشارة
 ككل واحد والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن باله اختلاف البعاب
 وتنوع الاشارات ولم يقدر على التخلص منها الى غير الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة
 مثل ذلك كمثل اناس عيانا اكتنفوا الشجرة يلبسوها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها
 وبعضهم اعضاءها وبعضهم اذناها وبعضهم ثمارها ثم فقدوا ابيد ثلثون فقال بعضهم ان الشجرة احسن
 لمس وقال الآخرون انما هي اعدا وقال بعضهم انما هي في غايته اللين والمنومة وقال الآخرون في غايته
 الخشونة والصلابة وقال الآخرون في غايته الحلاوة وقال الآخرون في غايته المرارة والعفوصة
 وقال الآخرون انما الاطعم لها اصلا وقال بعضهم لها راحة طيبة وقال الآخرون انما راحتها لها فلما اختلفت
 اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يستب بعضا فصار رجل آخر يميز بينهم بالانصار
 وان كان دورهم في كثير من الاوصاف التي يبرح الناس بها بعضهم يصفها بحسن بعضا
 ووقفة البطش وكمال السبع والذوق واللسن فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطأ باعتبار
 انحصاركم الى قول كل مرجعه ومن لكل اشارة سقطت عليه ثم ان السامعين الجاهلين
 بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا وليحقق بعض الخطأ في توجيه كلام القدامى وتعيين
 مرادهم وهذا الخطأ لا يثبت في معرفتهم بالله ولا بغيره كما انهم فان توجيه الكلام وتعيين محله
 خارج عن الكشف شعبته من الاجتهاد والسخري الذين يشاكهم فيها علماء الظاهر بل الدوام
 ايضا واعلموا ان وعدة الوجود وعدة الشهوة لفظتان تطلقان في مرضيتين فمارة تستلما

في ما حث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقام
 وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يغني العالم
 عنها بحيث يقطع عنه احكام القطر والتميز التي تصرف الخيرة الشبهية عليها والشرع
 والنقل فخران عنها مبدئان لها اتم بيان وادنى اخبار وهذا مقام يحل فيه بعض السالكين
 حتى يتخلص الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والفرقة فيعلم ان الاشياء
 واحدة لوجودها كشيء واحد وبأية وجه آخر وهذا المقام اتم وارقع من الاول وهذا الاسم الملاح
 اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البوري قدس سره وقائمة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء
 على ما هي عليه فطر وافي ووجه ارتباط الحديث بالقديم وقع عند قوم ان العالم اعراس محتملة في
 حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار توارثت على الشئ الطبيعية
 الشبيهة باقية في جميع الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم التماثل الا بتلك الصور المتداخلة عليه تلك
 الصور في الحقيقة هي التماثل لكن لا وجود لها الا بضم صميمية هي الشئ وقع عند آخرين ان العالم
 كعكس الاسماء والصفات الطبيعية في مزايا الاعداد المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان
 القدرة لها عدم وهو العجز فلما انعكس صور القدرة في مرة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى التبع
 سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالله سبحانه لا يسمي بوحدة الوجود واذ انى بوحدة
 الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين جميعا يجهلون القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم يلق
 الشيخ العربي سهول الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يفترون بها وذلك لان محصل هذا القول بعبارة
 التهذيب والتخليص من الجازات والاستعارات التي اوجبت صورة الفهم هو ان المتعلق بالاسماء
 الصفات والصفات الحقيقية الوجودية اسم واقوى بحيث يمكن ان يقال للمتعلق الاستكشافات انها
 لهم فيها صور الموجودات وبما يخفى ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سالتوني عنه يحتاج

الى تفصيل فاستمعوا لما تبلى عليكم بأذان داعية آتكموا رحيم الله ان اول ما يقوله المسلم علي
 اليه من بقوص الكتاب واستند على تخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود في شئ
 سائر الخزيات الا الله قد يموت في العالم خالق لهم رزق اياهم نه "اسلم وولدى عبده في
 صدقه كل عاقل قبل ان يبارس رياضته لنفسه انه او يعين في العقول وهو الذي كلف البشر
 الناس . بشرع الاتي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرهم حسب الصورة
 النوعية سواء اسكان ذلك الشئ المكلف به علما او علما ولم يتجشع الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
 فطرهم وهو مستمكن فيهم قال الله تبارك وتعالى نظرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وانه معرفة صحيحة واثارة
 صادقة مرجعها تحلى من تجليات الحق عز وجل قد يموت في قلب النفس الرحمان قبل ان تتحقق الزمان
 ويصحى حديث الحديث وذلك لان النفوس البشرية لها اسجد ابا اليه مثل انجذاب الحق اليه
 المتعاطفين وسيله اليه مثل سيل النار الى حية الفوق وسل الارض الى البحر التي تبارست
 انما ان بعضهم بعد مرث معاطيفها فقلوبنا . بجزبك اياها الكي تبيل فيسمى الحق
 عز وجل الوصول الى هذا التوكل بعد الموت لقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول
 يتبلغ صدره عنه طاعة وجعل كل ما يعجده عنه وتعلق قلبه عنه انما والى هذا المعنى اشار النبي
 صلى الله عليه وسلم حيث قال سترون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تعقبون في
 رويته فان استعظمتم ان لا تغفروا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فاقبلوا ونهوا عن التبعيل
 هو ميزان الخير والشر كما اشارنا اليه ونهوا عن التبعيل هو الذي يطبق عليه الاسماء الا انسية الشعة
 والحقه ونهوا الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين فانما قبل ان يكون
 غلقة فقال كان في عمار ما فوقه هو انه وما تحته هو انه وهو الذي انشبهه الله به

ظهر في نظرين منظر واجب لا التاثير والقهر والعقل والتنزه ومنظر ممكن لا التاثير والافتقار و
 الافعال واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العربي ذوق الانبياء والاولياء يدل على
 ان هناك ارادة مستعدة انتهى من اثبت هذا التحليل كما هو صاحب الفطرة التي فطر الله تعالى
 الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم بهيهم ومن لم يتدبيرة اخطا الفطرة
 وسما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم بهيهم وصار زنديقا وهريا وكذا كل من تكلم علما او
 الحق في جذرة الفطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم الفطرية التي يكون
 سكره زنديقا ان حقائق الاشياء ثابتة وان الاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها
 كما ان حرق والماء لطيف والخبيل حار وانكا فور بارو والصلوة خير والزنا شر من لم يقل بذلك
 قامت عليها الحجة من نفسه على نفسه وكذبه الدلائل من نفسه على نفسه ووقع في هوان من
 الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع التقدي من الفطرة
 وينهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان الهوى انما جرى على العقل على الصورة
 الانسانية فلان انما استعمل في ذلك عقله فاض في ذلك بها هو انسان كان منها عتمة
 لكنهم يخون بطور ومارط العقل وبها هم من البشر وباجتهل فقد فاض النابض احكامهم بالاصل
 الذي جعلوا عليه في علم آخر وهو ان الاشياء العقول المحسوسة مشتركة في الوجود وهذا المعنى
 الذي به تفارق هذه الاشياء المعدوم فاما هذه المثلث مثلا ونقل ان ليس بوجود
 وقد تصوروه ونقل ان موجود ولا يدان المتصور الثاني تفارق المتصور الاول والذي به تفارقه
 هو الوجود هو الذي يكون سببا للقاء بليته والفاعلية في هذه الاشياء ومما يميز في الماهية
 وهي الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بها يسمى القرس والانسان والحمار والبغير
 بهذه الاسماء التي بها يقدر انفسها لكل منها من الاحكام والاثار ثم خلقوا في حقيقة هذا الوجود

بالحجج التي يدور
 فيها
 كونه من

ت
تخصيص

وكيفية انضمامها فقبل الوجود امر انشراعي يتصف به الماهيات والحاجات لم يحصل الماهية ما تية
ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر
معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في محبت الوجود وتحقيقه فاننا نذكر لا محالة امر انشراعي نسبية بالوجود
ونصف به الماهيات والالتصاف به اثر من اثبات جعل الحاصل وسبب له وقيل الحاصل جعل الماهية
واصدرنا من نفسه وبعد اصدارنا نظر الناظرين الى بعض احوالها من ظهورها على طرية والقبالية
وخلافك فارتسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في
خطا باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فاننا نذكر قطعاً امور متمايزة في الخارج نسبياً بالاساس
المختلفة لا احدهم انما انشراحي الحاصل والحق ان منها لك وجودات خاصة نسبياً بالماهيات مخفوفة
بين وجودين آخرين احدهما الوجود الوحداني المنبسط على سبائك الموجودات ومعرفة على الوجود
اخاصة الوجودات الخاصة تنزلات وتقييدات لبعض عمومها حاصله من ارتباط معلوم الانية بمجهول الكيفية
بينه وبين الماهيات التي يمشيرون بها الوجود المنبسط وصورة العملية وتاثيرها الوجودي من حيث الوجود انما هي حال
فكل واحد من الطرفين اصلي الحق واحطاري في الالتفات بها الا شقي عليها ولا لطف عليها فالتصورية
الواقعة بالوجود اشي الذي يكون في الخارج ويترب عليه الاثار الخارجية لا يتخلو من ان يكون في حصره
في الخارج وفي ترب الاثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم صميمته ولا يكون محتاجا الى ضم صميمته فالاول لم يكن الثاني
هو الاول وقد ذكرنا في هذا الصميمته هو الوجود المنبسط على سبائك الموجودات يتوهم قائم بذاته مقوم لغيره وليس
مستحيين ان يفسد هذا النوع من الاثار المعاصرة من ان يكون في ذاته علما عينيا فتلك التنزلات صارت متعينا
مضمنا بالخاصة واول مراتب تنزله تليها تنزلاتها كل ما يخرج عن هذه التبة ثم تنزله الى تلك الشان
الكل في الوجود والذين يتم في تلك التباين في العين كما كانت في حقائق الكمالات غير متميز تلك
الذات المستقرة تليها الاشياء باعتبارها ذات فانها علم بنفسه بل في الاشارة كان ذلك حقيقة الممكن

السيف من القطع وغيره فقد تبين بتعيين خاص وبه في بعض صورته المحتملة فيقال عند ذلك
 ظهر في منظر خاص هو سيف كان ذلك كله لا يصحح لا يمكن من استخاره عاقل اللبم لامتيازات
 لفظية ترجع الى الوصف والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالوجود اولى
 بهذا انتم الموجود ومنها ما انصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فليست عن غيره
 الصفة الانتزاعية بل لها منشأ انتزاع في الخارج اوهى بمنزلة ايتاب الاغوال لا شأنة
 ان يدبته العقل يحكم بالادل ويمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم
 الحقيقي الذي هو منشأ الانتزاع بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكيف من معدوم هو ثابت
 مستعين بخصوص باحكامه ذاتا له فان الحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشي في ذلك
 على قانون طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدبته فلو اراد ان يجعل الزوج فردا وفردا جاعلا
 يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا من مرتبة اولى على مرتبة اولى الثبوت الذي تعقل
 انه قبل الوجود وهو غير الوجود والخارجي لا محالة وغير الوجود والذهني ان اريد بالتعقل الذي يحصل
 لا يتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيتمثل ان يكون هو كذا ذكرنا في مراتب الاعداد فكذا
 في احكام كل نوع وجنس فاننا نعلم لا محالة ان التخلية ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
 كغيرها كذا وكذا وادسرة ان وجدت فان درقها كذا وكذا ونقمتها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع
 احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج او لا كما ان الملازمة في قولنا لولم يزل الله لم يخلق مخلوق
 صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة فطالما هذا الابطال وهذه الملازمة واقع في نفس الامر بل الوجود
 الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت القبة المتمتع ليس ثابت وكذلك مخبرات
 الذين مما يتقطع بالقطوع الاختراع وليس له انام يقيده في العقل في تصوره ذلك ليس لها
 ثبوت وبالحكمة فالوجود الخارجي انما يلحق الامرات ثابتة فيجعله موجودا وليست عن هذا الثبوت

ما يكسب يستدرك
 في البتة
 في الامر

له
 اسباب
 في

وعن هذا الوجود الذي شئنا بهما فالذي وقع عندنا ان الوجود يشبه ومصدره الوجود
 المنبسط على سائر الوجودات او النفس الرطاني والنفس الكلية اياما شئت فقل
 عبارتنا شئ وحسبك واحد به وكل الى ذاك الجمل يشير به وهو صادر من الذات
 الالهية وان الثبوت بعده اقتضاه الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي
 وهو الذي تسميه الصوفية بالنزول العلمي لا يريدون بالعلم ارتسام صور الاشياء لكنهم يريدون
 صدور الاشياء منه مرة واحدة في المرتبة العقلية تامة بالواجب لانفسها ولبنين ذلك
 بمثال اذا وضعت الحما تم على الشمعة انتقش فيها الحروف المكتوبة في الخاتم فحروف
 الظاهرة في الشمعة انما كانت معلقة فاعلة وهو الخاتم وعلة قالبة وهي الشمعة وانما وجدت عند
 اجتماعها والطباق احدهما على الاخر لكن الخاتم اسبقه او قام به منه كان الخاتم انه لو
 انطبق عليه شئ سواه كان شئنا او طينا فاض منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد
 عند الانطباق كان ثابتا قبله في نفس الامر فاما الخاتم فكل ذلك كل ما وجد حينما لم يكن
 فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه
 وهذا هو الذي تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب
 لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكماء لم يفتطنوا باليقول الافلاك وليس هناك الارضية
 اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا شئ العقل
 وهو اسطوره الهيولى الصادرة منه شئ العقل الكلية كما قال الشيخ الركن الحارثي في بعض
 كلامه ذات مع الصادر الاول علة تامة ان وجوده ليست كمرتبته ثانياه ظاهر مشهود ومجرب
 ذات مع صادر اول وثاني علة تامة امرى ثالث استنتجى وكلها شئ به بالحس ويدرك
 بالعقل فانه حاصل من الكلح الساصل بين الهيولى والنفس فمن ذلك ما هو قريب من

او العلة الصاعدة

النفس قد ظهر فيها احكامها ومنه ما ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى الا شخص فلما جازت
 صدور هذه الاشياء وتمت عليها هذا الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من قبل
 القائية بالذات الالهية فغيروا عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكمه بطريق الوجود وان وقعت
 بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة لا دينية مجهولة للكيفية وقالوا الاعيان لا شئت راتحة
 ويريدون ان الذي يصدر منه الانا انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قائلين باطن الوجود فلهذا
 القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد عامر جميع الطوائف عن اهل النقل فمن قال
 بان الذات متحدة في الالهية فمختلفة في الاوصاف انما اراد بهذا المعنى ومن قال بان العالم
 متعين في الهيولى الاولى والصورة العامة الجسمانية لم يجد من هذه القاعدة كل البعد وقد
 اعترف بمقتضيات هذه القاعدة من حيث يدري ولا يدري وقد اشترنا سابقا الى القول بان
 وجود الشئ عين حقيقة الوجود هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود حقيقة انتزاعية
 لا يصحدها وكل قول يحتمل تطبيق عليه بقى منها مسئلة مشككة قد صعبت على الفرق القليلة
 بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع والابد
 محذور محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين للشيخ من التسامح والتجاوز فيحيط القولان
 فاقول لا شبهة ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا بشرط
 الشئ ولا بشرط الشئ غير حاله بالنسبة الى افراده فانما لا تشك ان الحال الاولى فيها
 الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية والحال
 الاولى لا يخرج عن كونه كلياً والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر ان مراتب ظهور
 الشئ في منطابره وتعيينه في بعض محتملة وهذا ما على سريتين احدهما المنزلة التي يعبر
 بالصدور والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول

اختلف اقول الهم في الوجود المنبسط على سبيل كل الموجودات فقال شيخ صدر الدين القونزي في اول
 كتاب مفتاح الغيب انه صادر من الذات الالهية وقال مولانا عبد الرحمن الباجي بان الفرق
 بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري يسمى شرفا للمعاني لبيد ايراد سؤال وجواب في هذا
 المعنى تحقيقا لست كفيض سبيل ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عموم وانسباط برحقائق ممكنات
 واين نسبت ازا امور اعتبارية است ليس ذات ماخوفا بين نسبت ازا امور اعتبارية باشند وفي نفسها
 اذا هو حقيقي انتهى - والحق عندي هو المذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام
 وتوحيدها في نفسها من اجل البديهيات فالتنزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية
 الاحكام وان كان اسم التنزل والمعين يشبهه والاعم يمكن بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتبار
 المنقطع بالقطع الاعتراف كذا كذا بين كل خاص وعام الى ان يلقى الامر الى الذات الالهية
 لا يقال الصوفية يلزمون ان الحقائق الامكانية اعتبارات واصناف لاحقة بالوجود لاننا نقول
 الصوفية يقولون بان النار غير الماء وبها غير الهواء وان الانسان غير الفرس وانيمان الوجود
 يشتمل كلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاصناف معنى لا يراهم هذا التعاير الذي يكون
 منشأه لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية اذ المعنى الحقيقة
 الكثرة الاتماز الاحكام باختلاف الآثار وتباير احتمالات التي هي الوجودات الخاصة لاختلافها
 في اصل الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على سبيل كل الموجودات كطوائفهم
 هذا اثبات للتنزل والظهور لاثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التنزل والصوفية حيث قالوا
 العالم عين الحق ما ارادوا النفي الوجودات الخاصة المحصلة من تنزل الوجود الى مراتب شتى
 بل ارادوا افادة معنى التنزل والظهور فكذلك المعقول يقول يزيد وعمر واحد ليعبروا
 في النوع لا الاستحالة من كل وجه يقول الانسان والفرس واحد يتمي لانتشاره في الجوارح

ويقول الشجاع والاسد واحد يعني الشابهة في الشجاعة فكذا لك الصورية يقولون العالم ^{عن}
ليكون بعينه كله في الوجود المنبسط وقيام الوجود بالحق الاول به عبده لان في التماثل الكلي
قال قائلهم به هر مرتبه از وجود حكمي دارو به كه حفظ مراتب حتى زنديقي به وحيث قالوا
بالتشابه ارادوا معنى ليعلم المتشابهين لا يقال سبب انك اثبتت الحق الاول والصادر منه فلا
ان الوجود لا يتحقق يشبهها اذ لا يصح ان يقال انها ليس بوجود ولا لذلك ان غير موجود واذ كان
الوجود يشبهها فالكلام جاري في هذا الوجود ولا بد ان الاول وانه في المرتبتين جميعا لا نأقول
هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال ان ففتشت
حق التفتيش وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحوادث والقديم لعل الشبهة الثانية
المسماة بالتحسين الاعتباري التي تروى الفطرة السليمة المجهولة على التصديق بتحقيق تماثلها فيما
بينها ولا تروى الفطرة مطلقا التشابه الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك بل ينسطر اليه
غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهوى كل واحد منها عين الآخر من وجه فاعقل
عين النفس من وجه كما هو من اني استقداد نفوس الخاتم القايم بالانجام والنفس المنطبعة في
الشبهة القايمه بها وكذلك النفس عين الهوى من وجه ولنضرب لذلك مثلا ايضا اذ انشئت
في نفسك سكبلا كمنقطة الكلمات حتى حكم العقل بان شله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج
ذلك المخرج مني فافرق بين النفس والهوى كما تفرق بين الكلى الذي حكم العقل بانه مختص في فرد واحد
وبين المخرج مني والهوى كمنقطة الكلمات كما تفرق بين الكلى الذي حكم العقل بانه مختص في فرد واحد
والقائمين في مع هذا البروز الهوى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل
ما يوهم الفرق الاعتباري وبالسبب فكل كلمة حق اريد بها الباطل فكل ان الشيخ المجتهد قال
في مكنوزاته الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد انهما متميزة من الذات الواجبة في الخارج

وكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابلها وهو العجز
 وتلك العدميات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مراتب الاسماء والصفات ومقابل
 النوار ما فحقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطوقية في الاعداد المقابلة لها
 فالاعداد بمنزلة المادة وتلك الماهيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة احواله
 في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم
 وعند الشيخ المعهود اتمامها هي عدميات انكسرت فيها النوار الاسماء والصفات وتلك العدميات
 وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار مثل محبته اذا اشار ان له حجاباً
 من الماهيات في الخارج عنها استغفنه بالوجود النقلي فيصير موجوده في الخارج بالوجود النقلي
 واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجود اطلاقاً وقال اخرى هو موجود
 في الوهم الا ان الله تعالى القنة في تلك المرتبة فصار هو ما متفقاً قول اعلم ان لفظة
 حقائق الممكنات تطلق على سمان احداً بالوجودات الخاصة فللناس حقيقة والافرس
 حقيقة وللحمار حقيقة وتلك الحقائق امور متحققه في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتقار
 العقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير على هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء
 ثابتة وثانيتها الامور الثابتة التي ليست بموجوده في حد ذاتها ولا معدومته فاذا انقضت
 بضميتها هي الوجود وصارت موجودة الا كانت معدومته وحقائق بهذا المعنى هي التي يسميها العقول
 بالماهيات الا ان العقول عقل انها امور ليست بموجوده ولا معدومته ولزمه القول بثبوتها
 من حيث يدرى اولاً يدرى ولم يقبل ارتباطها باول الاوائل وثبوتها بالفيض الاقدس
 قبل وجودها بالفيض المقدس وكشفت الصدوق العقل بوحدة الوجود عن تلك الحقائق
 انما هي وارتماط لبعضها ببعض ولقد علم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي

فعرف ان الذات المقدسة تجلب اولاً على نفسها بان علت بنفسها بما هو متضمن لنفسها
وبما لها التاميم بها واسكان ظهورها بالحوار شتى وعليها ذلك معنى للاقتضار عند التحقيق
وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استقداً والمظاهر الكلية للصفات
المظهرة المقدسة ليسى بالاسمار وما كان استقداً والمظاهر الجوهرية المنفصلة المنفردة
ليسى باعتبار المكنات فتعاقب المكنات على هذا الاصطلاح صور معارضة عند الحق الاول
المعنى الثالث يحتاج الى تهديد مقدّمه هي ان احدي القسوسين منطبقه على الاخرى فكل
ما في الاسمار ظهر في حقائق المكنات فتعاقب المكنات وحقائق الاسمار متضمنة لها
احدي القسوسين في غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف
هو عدم بعض ما في القوى من القوة والثقة ما هو عدم ما في الثناء من التمام مع الاشتراك
في الاصل لوجه من الوجوه فلا يحرم هناك اصل الامر مشترك في احد الطرفين على الوجه الاتم
مميز في الطرف الآخر بعدم ثم نقول من اراد التفسير عن تاصل الاسمار وقرينة المكنات
في هذه المرتبة فله عبارتان كلناهما صحيحة احدهما ان حقائق المكنات هي الاسمار والصفات
مستترة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكنات هي عكس الاسمار والصفات المنطقية
في الاعداد المقابلة لها والفرق بين العبارتين الاخرى اضعافاً لا اعتباراً عند المتقنين من
حقائق الاشياء على ما هي عليه الابع ايضا يحتاج الى مقدّمه هي ان الصور في تسميتها
معظمه قادره ثانياً عاشقاً والمرتبطة العليا الثابتة في ما هي شدة اوجدها من تطلّع المكنات
ثم ان المصنوع يتدنى الى شدة وتجزية اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله محزون
ومرادو محبوباً كما كان في نفسه سيدنا ابراهيم عليه السلام في مراتب الوجوه تسمى حب
لا يدرى فاستدعى الى الذي ظهره وتذكر من حال الافات اوجدها الذي ظهره منزه عن

هذه النماذج وقد يترقى العاشق الى عشوقه ويسير اليه بالرياضات البهيمية والنفسانية
 وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا ساكنا ومريداً ومحمداً وقد يتبدل
 المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعا في الوسط وهذا السالك يتزود بوارق الطرفين فيقال له
 السالك المحبوب والمحجب المحبوب والمزيد المراد ومعنى هذا الكلام ان الله تعالى تجلياً في قلب
 الشخص الاكبر وان لهذا التجلي انبساطاً ونشأة عا في خلية القدس وان له عكساً ومجالي
 في الملامح لا يسهل فينتطبق على هذا التجلي الاسماء التسعة والشعرون وان الله تعالى الاداة حينما
 لعبدين وعلما متجهدا ورفقا متجهدا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في خيره هو الذي يسبوه
 بالمعشوق لان النفوس البشرية منخبة اليه انجذابا محمداً الى المقاطع وليس وقد ذكرنا ذلك
 في صدر هذه المقالة واليه اسير والسلوك وبه الانتقال الذي يقصده الصوفية وقد يقتضي
 الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفاً رعباً وهو جاري في خلوا نفسه لا يشعر بما يريد ^{فمنه}
 مراداً وقد يقصده بالرياضات البهيمية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع في ^{صل}
 جملة تسمى مريداً وقد يحسن باقتباس الحق ومعنى من نفسه ويكون له نارات يتقدم معيه في
 بعضهما ويعاين من الغيب في البعض الاخر او يحسن ذلك في حالة واحدة من جنتين يكون
 حاسماً لمبتئين اما ما في المشرك فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي يكون
 محمداً من ذلك الوجه فيقال ^{تتم} باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا
 وباجملة قد يفهم العارف اصل استناده في الاعيان الثابتة والاسم الذي ينجده من بين
 الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقة تعين اسم الرحمن واسم الله الى غير ذلك والشيخ المحمدي
 ستر في هذا القول في كثير من كتاباته وباجملة فالقول بان حقائق السموات كالمسما
 المنطقية في الاعداد المقابلة لها ليس من انفاً كلام الشيخ ابن العربي واتباعه ولم يهتم ^{او ينجح}

بهذا المعنى وقد انا الى وجه المسئلة فلا حاجة بنا الى نقل كلامهم والاطنا بسره ونصيحنا بهم
 في توضيحنا بهم والقول بان مما يلي المحركات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء المتصلة في الوجود كمثل
 في الطرف المقابل يسمى باعيان المحركات او بمعنى ان العارف لرب بن الاسماء هو حقيقة التي
 يرجع اليها ليس محالفا لكلام الشيخ المجرد ووشنا لا قنابرا من كثيرة من كلامه على كلامه كمثل
 كلام الشيخ المجرد انه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحما على ما يخالف وجهه بان
 قلته علمية لا ملة كسفيته وان قلت لا يخلو منها العلماء ولا يضر علوم مقامهم ان يوجد في بعض
 كلامهم قليلا قلته ما و قوله تميز الصفات الثمانية لا يسلم الصوفية بل هي عين الواجب عندهم
 بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند المتكلمين دليل يدل على ذلك لا عقل ولا عقل الاما لا
 فلان فائده ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق السميع والعظيم ونحوها عرفا لا نقلا لان
 هناك صفات متمايزة فكلا ومن النصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات
 واسماها لا يلقون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم يلتفتون الى صدور
 الآثار لا غير فان من راي شيئا يتحرك ويشي ويحيى يسمى حيا بسبب هذه الآثار ولا يلتفت
 الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التوقيعات الفلسفية وما
 الا ان فلان العقل ما شهد الا يكون بحيث يصدر منه هذه الآثار وما ان ذلك منحصر في زيادة
 الصفات فكلا بل من النصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها
 ذاتية بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان قال قائل هذا سبب ان السمته فيجب قبوله
 قلنا ان السمته عندنا ان المرون المشهود لما بالخير وما روي عن احد منهم انه يتكلم في الصفات
 على هي زائدة او ناد على تقدير زيادتها بل هي امور متراعية او عارضية واما هذه الفرقه التي
 التي تدعى نفسها انها اهل السمته فعلى تقدير ان لا يكون قولهم في الدين واخر العالم

قلته علمية لا ملة
 كسفيته وان قلت

بقوله احد من السلف فغن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقدار في العالم موجود خارجي
 بوجود ظلي او هو متمم اختلاف قليل الحمد وي اذ المقصود ان الوجودات الخاصة مستحقة
 يصدر منها آثارا سواء سمى هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وسميا مستفادا ان سالتوني
 عن الحق المصراح فقلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اصل من ان تكون في الخارج
 اذ في الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرحمان وفي الاعيان كناية عنه لعمق تجلي عظيم في
 ووصف الحق بانه في الخارج اذ في المعانيط هذا التجلي وان التلويح عن هذه الاقوال كلها انكرت عليها
 الا من جهة التفسير او من جهة ذكر شي في غير محله الا نقل ما لشيء صاحب كشف الى ما ليس له
 حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجه وهو ان اول النفس الرحمان المتمثل
 فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا الصمد واما بالايجاب
 وبقية ما نانا غير اسمها شيئا واحدا باسم شتى باختلاف الجهات والاعتبارات فكل من
 اختلاف في الجهات يلتوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب اختلاف الحقائق كالحق
 والابيض هو واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه ماخوذ لشيء لا وان الابيض
 اسم له من حيث انه ماخوذ لشيء لا شئ فكذلك سموه حيوة من حيث انه صفة يستوعب العلم
 وحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج
 وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلق وراثة من حيث ان التجلي الاعظم ينبجس منه
 تفصيل احد المتأدين وكل ما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملكوت سميا
 وبصر من حيث انه مبدأ الاختلاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
 الحامي عنده سلم فان مقصوده نفى تاصل الحقائق بجبالها وانها اعتبارات واصناف للوجود
 الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتبين بها لئلا يفرق الاعتباري واذ قد كملنا الاجاب فليختم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

الرسالہ والحمد للہ تعالیٰ اولاد آخراً و ظاہراً و باطناً و صلوات اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد وآلہ
 و اصحابہ اجمعین۔ مکتوب ہست و یکم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 اما بعد منکویہ فقیہ ولی اللہ علی عنہ کہ در بعض احیان باقتضای بعض احوال بتیجہ نظم کردہ شدہ
 الحال مستحسن بنیاید کہ زیر پرستیت اشارہ لطیفہ کردہ آید بہ نکتہ کہ در آن ودیعت نہادہ شدہ
 و اللہ یقول الحق و ہو بہدی اسبیل فمشرہا و لے دارم ز خود خالی حسابش میتوان گفتن بہ
 در کفایتی جوش شراشش میتوان گفتن بہ و بعد یہ نمود معنی ما دیدنی دارد بہ درین نیکو
 بوی گلایش میتوان گفتن بہ درین دو بیت اشارت است بحال عجیب کہ انجذاب روح است
 بافتار اناس سویدار دل مایابی اندر چرخ و تاب او بہ نقوش عالم ام الکائنات
 میتوان گفتن بہ اشارہ است بحال معنیہ حیرت فریب پذیر از ہم کثرت مہم و چون
 ششم بہ در فیض معنی ما آفتابش میتوان گفتن بہ اشارت لغبار انا کہ از لہو معنی شربت
 خیزد و منہا بزلج چرخ در پیچ کسے گم کردہ ام خود را بہ خرو و در دل شہبہا نمیکند
 چہ میکردم بہ لے پرورد جان افکار و یار تنم خودارم بہ جهان را بہ یار بہا نمیکردم چہ میکردم
 اشارت است بان کہ گرفتاری بد قایق غیب الغیب حیرت شدیدہ میدہد و در قلق و آرد
 غم تحصیل دبار مثل و در و غزل می بہنم بہ جنون ترک منصبہا نمیکردم چہ میکردم
 تنفیرت از مناصب جاہ بہ بیان آفات ^{بکار کردن یا آرام} کہ قبل و بعد مع آن مناصب حاصل میشود
 کسو بائل ہم سازد کسو با گل ہم باز دہ اگر سن یا د آن بہا نمیکردم چہ میکردم بہ اشارت
 بانکہ نزدیک عارف ہر لذتی از لذات محسوسہ مثال معنی است از معانی بی انتہائی و در بعض
 حالات از تماثل بمقابل پے و برد ^{موت} تحقیق را از خم مشربہا برون دیدم بہ
 خروج از قید مشربہا نمیکردم چہ میکردم بہ اشارہ است بان کہ در معارفی کہ نقل شدہ

بتخلیه شخصی پسندیده نیست - حجاب وصل مطلوب است دل سبتن مطلبها و این
 گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم به اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک
 و منها ناگزیر تو منم ای بے نظیر و روگردان بعد ازین از ناگزیر و من ترا شفق ترم
 از صد پدر و در من آفریدم و مرا محکم بگیر و غیر من گربا تو با بستر بود و آن و بالی است و غذا
 سیر و درین سه بیت اشاره کرده شد بمسلمات حقیقه الحقائق با سالک
 جان من در حجر بار خود بسوخت و من غذا با حجر اجری یا مجیر و بوقارم روز و شب بوری یار
 باز بخاروی یارم یا قدیر و اندرونم در جانش تار شد و که شود یارب وصلش مستنیر
 ای برادر بعد ازین شش یار باش و فرق میکن در میان شیر و شیر و منها سامی کرکین
 که هوش خود افتم و من یار خودم خود از دوش خود افتم و به نیم رخ ساقی ظاهر شده و خود
 مفقون شده بر خود مد هوش خود افتم و مثل می جوشان کز خم پدرافته و جوش زده و خود
 از جوش خود افتم و از هر بن مویم جوشد و دیگر و از فرط تامل زاعوش خود افتم و
 زمین تیز زبانی آزرده و لم من و خوش آنکه زانے خاموش خود افتم و این غزل از مرآت
 بحر بسط است - مستغفل فعلن چهار بار و آن در فارسی کلم یافته شده غرض ازین آیات
 تشوق است بحال اتصال با فناء تا و آن حال است نادر الوقوع اتصال عبادت است
 از انجذاب روح و معرفت سر و فناء انا از میقط لطیفه خفیه و منها تا کو محنت هم در می کشتم
 نازنین و طعم سوی طن باز روم و تا یکسره بهیچ سنگ و دوشویه من و گوهری از عظم سوهن
 باز روم و تا یکسره بهیچ تعلق با شتم و آبی از عظم سوی ختن باز روم و بوی جان سیر
 از باوین در و در جهان و شاه ملک عظم سوی من باز روم و غرض ازین آیات تشوق است به عالم بجز
 و رفیق علی و تفهم از پیات و نیه غاسقه که انگیز وقت و مشوش حال و تغییر وجه روح میشود

مکتوب لبست و دویم - در شرح رباعیات - المحمد بن خالق القهوجی و المصنف
 و السلام الله علیه غیر خلق محمد و آل و اصحاب و اجمعین - اما بعد میگوید فیقول الله عفی عنه که سابق
 رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شرق برادرم خواجه محمد اسیر الکرم الله
 بشهرده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در آن دو بیت نهاده
 ضمن تلك الرباعیات - رباعی علو که نه ماخوذ از شکوة نبی است. و الله که سیرانی
 از این تشنه گشتی. و حاجی که بود جلوه حق حاکم وقت. و تابع شدن حکم خدایتی. و دین باقی
 اشاره کرده شد بآنکه علوم که ماخذ آن شرح محمدی نیست امری است و اشتغال بآن منافی سلوک
 و منها دانی که چه بود پنج قدیم او دلداری. و شغل دل تو ظاهر و باطن بایزید. این دانشوی
 از درس عارف عارف. و ان فن دیگر یادگیر از احرار. و دین رباعی اشاره کرده شد بآنکه
 اصل کار دین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر تزیین اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق
 قلبی بکنی و اگر کسی اهل را سخاوت از کتاب عارف بهتر نیست خصوص ساج و شش باب که دین
 سلسله واقع است و اگر کسی تانی را سخاوت بهتر از صحبت احرار یان یافته نمیشود. و منها
 در نهیب ما هست از اسباب غرور. و ذکر طیه بود و غافل از انوار غفور. و در حاشیه نفی نشو
 از خلق غفور. و در جانب اثبات برو سوی غفور. و شرط ما شیر ذکر حضور و تعظیم است. و انقدر
 از خلق و اثبات محبت حضرت حق. و منها مستی و اوله شرط طریق افتاد است. و در مستی
 کار کسی نکشاد است. و در ذکر فنی چه تخیل کردن. و شرط است در او ستاد و طریقه یاد است. و
 حضرت و الله قدس سره تخیل هر مفرط شرط میگرداند که جمع محبت و ظهور و له بدون آفت نمیشود.
 و منها - غزایی که توصیف محبت نوشتی. و باید که تعلیل علایق کوشی. و دل را از حیا لا
 جهان سرفکشی. و چشم از صورت بگردد عالم بپوشی. و اشاره است به نجات است و نظر بر قدم

و منها در عشق تو از جلا جهان گدازم و در هر چه بخیزد تو از آن بگذرشم و مقصود من نباشد
 بجز وصل تو نیست و اندک بلبست از دل و جان بگذرشم و اشارت است ببارگشت و رستاخیز
 و فتنه میدونند و منها و نیم دل من پیش تو حاضر باشد و چشمم به رخ حجب تو ناظر باشد و
 در نهیب با فکر حسی است و سرک به آغوش و اگر خطره خاطر باشد اشارت به دوام یاد است
 و منها دانی به کوبیدن کلاه بر کلاه و در مشرب ال دل وجود عداوت به تحصیل عام
 بدان بی مانع و در نفی خاطر و در سده جهات و عدم غیبت را گویند یعنی انبیا و موسی
 عدم ملکه غیبت را گویند و اهل در تحصیل آن غم قوی است و نشان دادن همه چیز است از دل
 و منها خوش آنکه با نور وضو رنگین است و زیرا که طهارت را اصول این است و تنویر دل
 و نفی خاطر خواهی و قوی ذریعه و صولت نیست و در جمع خاطر و تنویر دل و از آن خطرات بگذرد
 طهارت فائده ما دارد و منها تحصیل عدم اگر ندانی کردن و باید نظر را فدا آید
 این دار عصال را دو آنچه ازین و حکمت اهل دل نخواهی و این یعنی نظر قبول این
 طائفه کمیا و عجیب است در تحصیل عدم و از آن خطرات پریشان و منها آنکه از او ناس بهیمن ترند
 با حجه الوار قدم پیوستند و فیض قدس از همه ایشان میجو و در دانه فیض قدس ایشان هستند
 یعنی توجه باروان طیب به شایخ و در تهذیب روح و در نفع بلوغ دارد و منها آن ذات که از قید هست
 بیرون است و از حیطه اسما و صفات بیرون است و هر مرتبه زان ذات نشانی دارد و هر چند از تعیین نیست
 بیرون و منها هر که در کشف نظر آن یار عجیب و ظاهر شده از صورتش آثار عجیب و در روح
 دل آرشت کنی صورت او پیدا شود از روح دل امرار عجیب و منها قوی بخوابناح
 موصوف و جمع تبارک و تعالی و معارف و شغفه که ازین قوم قدم پیش نهاد و گشت ستاین
 صورت و فتنه شغوف و درین سه رباعی اشارت کرده شد متحقق توجه بوجه خاص که حضرت خواهد

نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند و آن پرورش کردن صورت ذنبیه حضرت حق است که در بدره
 آدمی تشبیه شوند مانند قمل تجلی صورتی در تخیله و هر چیزی را چهار دست مکتوبی و مکتوبی و صورتی
 و در خارج چنانکه تاثیر وجود مکتوبی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجودی
 نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منبها ای دوست توفی دیده و بینائی من به شتوای و دانائی
 گویای من به عشقم تو هم نودل عذریه من به اندر دل عذریه شکبای من به اشارت
 بتوحید حق قائل و الحمد لله اولاد آخر ظاهر او باطن او صلوات الله علی غیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین
مکتوب است و سیوم در شرح آیات - الحمد لله و سلام علی عباد الله
 اصطفا اما بعد میگویند فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادر محمد امین اگر مراد الله بشود
 باعث آن شد که بعضی معارف غامضه در یکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود
 احوال شوق ایشان قاضای آن میکند که زیر هر تری اشارتی لطیف کرده شود آن معرفت که
 در آن نوع است **شعر** الاطال شوق الابرار الی لقائهم و انی لاشد شوقا الیه
 منهم **س** من ندانم باده ام یا باده را پیانه ام به عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه
 درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه ثقیفه است که سالک درین مقام
 تفرقه میکند در میان وجودات خاصه که با بیانات معبر میشود و در میان وجود مطلق که ظاهر شده است
 در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصه و ظهور وجود تکیلی را عاشق گوید و در
 معشوق و سیوم را عشق **س** بتلای حیرتم جان گویت با جان جان به اصطلاح
 شوق بسیار است و من دیوانه ام به درین بیت نیز اشاره کرده شد بمقام حیرت و جان عبارت
 از وجودات خاصه است و جان جان عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات
س شوق موسی در ظهور او را ناظر طور او را به در بنها و شمع آتش میزند و دیوانه ام به اشاره است

با آنکه محب سوال حال خود بنابر سبب محبوب را و شخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی
 استعدا و دوست لایکون التعلیل الالهی استعدا و التعلیل له و آتش زدن عبارت از فاعل و متغیر
 و ادوات است **س** با حال ذاتیش حسن و اگر در کارش بد چشم او را سر مردم یا زلف او را شانه نام
 درین بیت اشارت است بحکمت ظهور احجار است که اتمام بعضی مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی
 در ذات خود از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود
 و تمثیل حسن ذاتی چشم معشوق که در عایت الطافت آفریده شده و حسن ثانوی سر مردم و همچنان
 زلف و شانه **س** میل هر عنصر بوی مقتراسایش به جذبه اصل است هر شورش متانده ام
 اشارت است بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل حضرت و جود است در ظاهر مقیده بجا اطلاق مثل
 میل هر عنصر بمقر اصلی خود **س** غافل از خود ماند از صورت چو پرند آئینه به تاثر انباشتم
 خانه از خود بیگانه ام **س** اشارت است با استغراق در انصال یعنی سر و روح در کار خود بجا نشستن
 و ساکن را غیر نکرد حتی نفس خود نیز بزرگ نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل است و
 بصورت من **س** ای ما این برستیم نام بجد و تهمت است **س** درازل پیش از زمان
 تعمیر شده میخانه ام **س** اشارت است با آنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که **صلوات**
 توجه و جود است باطلاق و آن قبل از زمان و میخانه اشارت بجوایع مراتب اطلاق است و الحمد لله
 و آخر او ظاهر او باطن **مکتوب است** و چهارم در منظومات **س**
 فراغت یافتیم از حج و عمره **س** چو احرام سرگزی تو بستم **س** چو دیدم روی زیبای تو جانان
 ز تشویش و جو خوشی رستم **س** بیاسایی بده جامه شرابی **س** که محمود صبوحی رستم **س**
 ایضا محبت نام بوقش طبع میل نفس اگر باشد **س** سر اهل محبت در دو عالم کجا در باشد **س**
 ز ناز که طبع غیر از خود نمایی آید **س** درخت بید را دیدیم دایم بر خیز باشد **س** دوست مشربان **س**

رنگ تعلق در نگین بود. اگر نقش زنی بر روی دریا پراثر باشد. صفاتی طبع میجوای از
 دامن اندر کشید که آب و دراز مردم همیشه با صفا باشد. ایضا مزاج صاف طبعانرا
 بجز غریب ندید زد. مگر که در آب صاف چون بجای طین گیرد و صفا با خست باطن نیز
 گاهی جمع میگردد. و بر دالعه را چون در دشتیند تا شاکن. و ضرر و بهره گری مانع نوزد است
 ای میگویند. سیل تا نداشت یکجا باطنش صافی نشد. دواى در دمن بر جمع اعتدال تو
 میانم. نمک ریز دل مجروح من استی و مردم هم. جهان و جان فدای وضع شوق شهر آشوت
 قیامت میمانی و دم عیسی و مردم هم. درین بیت اشاره کرده شد به حال عجیب که آن جمع
 در تعلق قلب الشیخ روح در یک حالت و تاذی ازان یک و التاذ ازان دیگر بیکدیگر
 توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن. توی عضو اهل توی شتاق مردم هم
 ز یک منبع در اینجا مختلف نواره میجو شد. مزاج حرص قارون زده ابراهیم ادم هم
 سجاری از دین خیزد و با وجود آسمین. گوی باران ریزان است گاهی برف و شبنم هم
 درین سه بیت اشارت است باصملاال حقایق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز یکجا در میان
 حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و میاکل. که ای طرفه نیرنگی درین کاشانه سرودای
 که عالم پای کوب از دست عشقت گشت و آدم هم. درین بیت اشارت است بسریانی
 عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اراضی خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی
 هر دو دارد و بآنکه سبب سرایان آن مصلحت کلیه است. مکتوب است و بهم
 در شرح غزلیکه بر تفسیر بیت اول غزل عارفی علیه الرحمة انشا کرده اند. نخستین باده کاند
 جام که در مزاجش عکس آن کلفانم کرد و ندید. هویدا شد در مکان صورت حق. بآن صورت
 جهان را هم که در دین می بالید. است آفتابی ازان روی. میکارم را با تمام کردند. شراب حبه

از خجانه غیب به مراجع ازل در کام کردند و غلطی هم ز مستیها بهر سو و صریحان
 مستی از من دام کردند و حقیقت را که مستور از نظر بود به بامشهود خاص و عام کردند
 پس آنکه موج دریا باز گردید به با تمام فنا اگر ام کردند به امین رمز و قیقه با تو گویم
 بخود آغاز و نیز انجام کردند به غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمه و تعین
 مراد او از یاده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد
 یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و از یاده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از
 چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی اعظم است با اصطلاح ما و حقیقه محمدیه با اصطلاح حیات
 فتوحات و درین قسم صدور با وضوح از تن چشم ساقی کرده شده گفته آمد که مغرب بآن با وده کرده
 عکس روی آن یار کف نام دیگر آنکه کمال آنست که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و تمام خاص نعمیه
 و استیفا را احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطه احجار بهیه افراد کمال است که وجود
 ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجالیه و جوبیه است و فی الحدیث نوشت الا عظم کما
 الاطلاق و این اشاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد
 کمالات و جوبیه نواخته اند و در نشان دنیا از ایشان آنما همان استعداد بر روی کار آمد ملائک و
 پدید آمدند و اعلام ارشاد بر افروخته شده و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و تحقیق جمیع
 افرادی آدم از لفظ الله چنانچه می فهمت و درین ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهی از وجود
 ملتفت میشوند و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس متقارنه با اعباد و چه مفارقه
 از آنها و معاد این نفوس منحل است در تجلی اعظم و مشمول شدن فیض آن بوجهی که انوار
 وسطی ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و در پنج بیت
 لاحق اینمعانی بطریق ایجاز و بلبان اشارت ادا کرده باز گفته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم

سیر و معاد نفوس کامله است -

باب دوم

در کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفین و سیر الطایفین

شیخ شهاب الدین بهرورد رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین
اما بعد خانه های فقیر ویران شدند و مستشربانش بسبب بنیاد فقر و خلعت کردند و گداز شدند و
و منزلمان بسیار شدند آنکه میشوند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض
و غل و غش و خد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و تقار عداوت و دروغ و کثرت و صحبت
سلاطین و لمراد و اهل قلم و اهل حرام که دل را میبیرند و چون بشهادت هیچ کس قبولیت
اقتدار نشان و کلاه گیر خلق از ایشان چگونه روانیست و فلینداخته اند که کتابی نویسم در علم اسرار
و فقر و عارفان تا آنکه عزم یقین کند و قلم را بچوایان داد و در اسرار الطایفین
و سیر العارفین نامش نهادم و سوال میکنم از آنکه توفیق آید تا من و دیگران که
بشر و عش و اد و ما الفی الا من عند الله و هو علی کل شیء قدير و با این معانی و سیر
بنده را نزد یکی حق تعالی و تقدس دست ندیدم که بدون از خلق چه اگر نزد یکی خلق از آنکه
الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میزد و یکس نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت نه نبود و نشانیه چنانکه قرب سلطان و قرب بنده معلوم که بدون این سیر و سلاطین غیر
مولد است نباید سیر و شیخ آنست که دانش قدس باشد و صفات ذمیه اش فانی

و صفات حمیده اش باقی چه یک چیزی از صفات بشریه در یافت و امریکه دیگر را بران دلالت
 کند و راه نماید بر ظاهر نشسته صلاحیت مشیت نذر داد و خود مختار بشیمی و سرشت که او را مشیت
 و طریقت آموزد که انا مال شیخ ابو العیث العینی رحمه الله علیه سیرة هر که صوفی و جیه پوشیده
 لقمه چرسه و لذیذ بخورد و با سلاطین و اهل دنیا نیا نبرد و هر که نه انجمن است در لباس انبیا
 و اهل سلوک حیانت و زبیده باشد و خوش ادا کرده سیرة فقیر را غنا طاعت ملوک و سلاطین
 حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش ببرد و روایت است از ابن ابرهیم البکریم الله وجهه که صحبت
 ملوک فتنه است و خوردن امام شافعی هم قائل که دوا بخورد و فرمود منی الله عنه علم معرفت است
 و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت قائل نمیشود و روایت است از ابو الحسن نوری
 رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت با کارنیکار شود و عیوان نیکو کار بد کار گردد و هر کس که این
 انکار کند بطلان و گمراه و زندقه است که آنکه حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 الصبیحة ثوب و لثمة علی شیخی الله عنه صحبت صالحان نوز و رحمت است اهل عالم را سیرة
 سالک باید که بیک مشغول باشد تا آنکه هر روزی از مویهای بدنش زبانی باشد سیرة اصل و اقا
 مسلک و ریاضت نفس و ثمره ارادت نیست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء و سلاطین بخوا
 نفس و در واد سیرة مرید بتدی باید که اتمامی فنون و محو فنون و فنون کلام و طهارت علم
 معاصی و عیوب و گناهان اجتناء با آنکه سیرة روایت است از ابو بکر شبلی رحمه الله علیه که گفت
 مرید را خصوصاً با مولای باید که بغیر حاجت کلام نهد سیرة هر گاه مرید از غلو و غرور بیرون
 آید سر خود بر قدم شیخ بران طریقت شکر و نیت و آنچه بعضی فقها گفته اند که ازین فعل کافر میشود و اکثر
 بعد کم کفر نیز قائل شده اند که این تجتهد است نه عبادت زیرا که شیخ گرامی نیست سیرة
 اصل و طریق فقیر بر هر کس که درین است از دنیا دنیا که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم لا دنیا

را بشکل خطیته و فتنه و بلیه سیره مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کتب و بعد فراغ
 از کتب دیگر مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسند و سواهی مراقبه و آن نظر کرد و آنست
 بصفا یقین و جو عالم ملکوت و بعضی گفته اند مراقبه مراقبه سیرت برای ملاحظه غیب بهر چه و بخطه
 سیره خلوت ترک و دادن اختلاط مردمست اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند غالی شدن
 از تمام اوقات کار و روزگار الله و بعضی گفته اند آنست که رفتن بستاند و بدت آن چهل روز است بقول
 رسول الله صلوات الله علیه وسلم من اخلص الله اربعین صلیاً حاطه لیت بنا بهم الحکمة
 و مرقلیه علی لسانه سیره عزالت دور شدن است از اهل زمانه بترک طمع و از اماره نفس
 و شهواتش باز و در پی سیره صحبت اغتیا و اهل دنیا قلب بومین را میسر اند و نوزاد باشد
 منها و چون قلب بومین بمیرد سنگ کلوخ گردد پس هر چه خواهد بگوید سیره حسن بصری روایت
 کرد از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه پیغمبر و راکه در حاجت با مردم اختلاط میکنند
 و دنیا میطلبند و باز خدا را میطلبند پس بدانکه از دنیا بیک و مرد دوست و دزدیست از دزدان دنیا
 سیره روایت است از ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد
 و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با ساکنان است نه با اهل دنیا سیره شیخ که بر قافلان است
 اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق بحاب الله و سنت رسول الله نباشد و از قطع الطریق
 و دزدان بخیر است سیره روایت است از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
 مردم و گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خرد و پر سیدند و با او کمیت گفت آنکه زیاده از قوت و شایسته
 طلبد که او عنی است نه فقر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روز و شبی دارد و
 حقیقه نظر واجب گردانیده سیره روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است
 قلب سلیم قلب نسیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که خبر معرفت خدا پیغمبر و در آن نباشد

قلب نسیب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی دهنش را از هر
مشاهده کند **سیره** شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال
نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه پنجه‌نشین است گمراه است و گمراه کننده **سیره** مرید را نیز
که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا را دوست پس ذره از ان بهیچ قطره خون است
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تپا شود **سیره** مشایخ طریقت گفته اند که صحبت
لذتگران فقیر را سم قاتل است که او را دوا و شفایت و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
و امکان بپرهیزد چه صحبت دنیا در دلهای مردم جاکه ده است پس از صحبت شان غلبه عظیم
خواهد رسید **سیره** روایت است از ذوالنون مصری رحمه الله علیه که گفت هر که شیخ صحبت
و درویش غلبه یغش است بایک از مسلمانان نام او از وی دان دفتر محرکه شود بعضی محققان گفته اند
غش در عهده شان است که برادر مسلمان خود را نباشد باید کند **سیره** بهان و مطالب
که هرگاه بی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده
پس بدست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن است از حب دنیا
سیره فقیر را در تمام مذاهب اخلاط اهل دنیا آمدن بر بلوک و سلاطین حلال نیست
چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیر و مست که بر در امیر آید و نیکوترین
امیر و مست که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مرخص بود سهل پس
تشری را خواند تا دعا کند و بنظر شفا و شفقتش نگردد و آخر بهرکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت
باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد **سیره** هر که همیشه دنیا شنود باشد همیشه
از حق سبانه و لغا دور باشند که شغولی دنیا جای است عظیم و راه نجات از اهل دنیا نادر است
نقال و تقدیس **سیره** قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علائق است با کلبه

چنانکه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم طالب الدنيا لا يكون طالبا للهوى وازالكه
 اول منقول است که هرگاه همی یا امری عظیم بکیر از ایشان پیش آمد و یا چه صدف یکسا
 پوشید و فرخیز در گردن یا در پایا در سر انداخته مناجاة بحق سبحانه کردی و فی الحال مستجاب شد
 و چنانکه نه خیر یا نه در گردن یا در پایا انداختن مستحسن است و مستثمن است علی بنیا و علیه
 و السلام که مراد از آن رسالت است تا وضع و انکسار و افتخار و حقن و وقت قلب امر دیگر نیست
 و میبد آن است آنچه روایت است از بعض تابعین که گفت ویرم عمر بن الخطاب با رضی الله
 که بر پشت شان اثر ناز یاده است پیش عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت که امیر المؤمنین را ویرم
 که بر پشت شان اثر ناز یاده است گفت سبحان الله کدام است که امیر المؤمنین را ناز یاده
 و در اسیر و ذری غلظتی است که در آن خلوت محاسبه نفس میکند و شب جمعه و نه بر داشتند نفس
 در دایره زند و سیگو بد که چنان کردی و چنین کردی - و الحمد لله علی الاختتام و علو سوره الصلوة

تقریظ جناب شیخ النوار حسین سلیم هسوانی
 بسم الله الرحمن الرحيم
 و لعلی علی رسول الله اکبر

آثار کتاب ناسر ایضاً غنیة صحیفه ناکامی که حج زبان معوج بیان - زلاته کرده اولیتان حیرت
 انوار حسین هسوانی متخلص بسلیم سیگوید عجمی منی را که نسبت با بهیچدانی داشته باشد
 و خاک انبیا در دیده انداخته باشد - چگونه ابهامه خوش آید که در انجمن دانشندان لب سخن آید
 زبان تقریر نا آشنا و طافت و دست تحریر و قافیه از طافت - عموماً بحث اصحاب علم را چنان
 وسعت و هم و بصیری مثالش دلوادی نیایش از باب فن یا هنر - همانا گنگ چگونید و لنگ

چهلوید - حضور ما در تعریف و توصیف - علامی نهامی - مصباح کاشانه علم کلام و مباحث خرد
 کلام مستدام - مصباح و اماوی تحقیق - سیاح صحرائی قدس - اوج سحر کائنات - موج بحر انبیا
 موزن شمع شریعت - روشنی اساس معرفت - کاشف غموض طریقت - واقعیه روز حقیقت
 معانی جماعت علما - پیشوا و قافله فضلا - ورة التاج کلام - طره دستار قمر - شایع عبارات
 لوح محفوظ - و اماوی حروف ملفوظ و غیر ملفوظ - شیخ محمد علی نور الله مرقد - که سینه او بوی
 جزوان تنزیل بود - و این صورت یعنی بر بزرگ محاسن جزیل بود - سبحان وائل را از هر سوره
 مکالمه اش چون قائم موبدین استاده و قاضی فلک دل به لوح شوقی اطفال روان خواند
 تعلیمش داده - بتدوین مکتوبات اکابرین که نایاب بودند پرداخت - میل چشم دیدن دران
 در زره صحرای قطره دریا تقییه ساخت - همانا رساله السیت محموده باعتبار مقاله السیت محموده با
 تصنیف لطیف است - و تالیف لطیف است - این کتابچه را تصنیف و تصنیف نباشد
 و چگونه بر زخم دل حیات و نمک نباشد - که ریخته قلم ادیب کامل مضایب است - و توفیق کلام
 سراپا احتساب - اگر چه کتب و خمیه و خمیه خود را به سنگینی خواستند بخند لیکن در نفس معنی بگرداوارش
 سخاوت رسید که سنگینی عبارت هر مکتوب با سلوب دیگر بگوید دارد و محبوب مغرب معنی در چشم
 نیاز تصدیق نیاز پایم گذارد کلک کوتاه مولوی ابوالبابی ابوالباب بود و مکتوب به باب اول
 فضل الخطاب - آنرا که در میدان منا کثرت کس این الملکی به ذوالکبریا خواندند و در برهم
 مناظره کردن مفاخرت می برداختند - بعد از لایح اش با نذر خوش در ساندند و به نایب
 ثاقب او به پرواز نیکو برداختند - چون در مقام رسیدیم بادل سخن دوست و طبع معنی آشنا
 استراجا و استقامت با گفتیم که در مدح قدسی جناب و لعل لالی ملالی المی و لوفی و بحر پرور سینه
 سحر تر نفسم - ناخواست سروش علی آواز داد که خیر دارد مانند پیکار قدم از حد بیرون گذارد

که این هر سه لفظ معنی بر سر جوی و نه دست هیچ مولایان کما دست و نوشتن آن چون ثلاثه غفاله منوع
برای مولایان خطابه - که دست استنجا بر کف بسته اند و بر سینه جنابت می نهشته - این سخن
شنیدیم و بر خود لرزیدیم - اللهم حفظنا - عمر سامین و ناظرین و راز و حقیقت کتاب عجیب و غریب
است که اهل علم را رفیق و شفیق و نازیشان را جابر و یار است - آنحضرت چون آغاز کتاب چهره خوشتر
در آئینه انجام دید شهرتش مانند رخ بلند پرواز بال و پر جنبانید - مالک اخبار نیز عظم المشهر
مولوی امجد علی سید القوی که مراد است حلیم الطبع و سلیم الرضی - در مطبع نامی گرامی خویش
طبع فرمود و سر و دوش طالبان و شایقان را زیر بار احسان بهشت نمود - ایامش بکام بود و صلاح
دام - بهر جزا دلین بجامه مانده جان و رقالب طبع نیامده بود که قمر الین شاکر مصنف
سرفراز و پسر لرزه جان را از قالب بیرون نمود - چون کتاب را به جوامع جزو آخرین رسید مصنف نیز با کمال
تپ و لرزه رحلت گزید - انا لله وانا الیه راجعون - الله تعالی این یتیم را و رادی عمر بخشد و
در این عالم الکمال محفوظ دارد - این طفل نوپا آمده و راه ربیع الثانی ۱۳۳۵ هجری در مطبع ما
از شیرانی شهر نشانی شد و در حسن ذوق و محاسن صفاتی که با ما فیو ما ورتزاید با دل عالمی را بخود
در آینه آینه شهرت بهر زاده مالک مطبع بهر مطبع کتاب بود ازین رو در هر لفظ و حرف
در این کتاب جمله گری نمود - چون سخن بسط شد با بیجا ز موی و از دم و بهر شاد تاریخ در صفحه
شما خاتم دلس -

قطعه تاریخ

کنکری تازه در چشم طبع اعدا الهی طبع مکتوبات باشد
دل من گفت رفت فکرش بگو مطبوع مکتوبات باشد

۱۳۰۰ ه ۱۳۰۱ ه

فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون
	باب اول از کتاب کلمات طیبات شش است بر چهار فصل
	فصل اول در مکاتیب حضرت عیسیٰ التقلین
۵	مکتوب اول در امکنه شریعتی و خود پسندی و شجره آن و ذکر آیات قرآنی که مناسب این معنی دارد گردیده
۶	مکتوب دوم در امر تبریدن از روز قیامت و محاسبه در آن و شجره آن و ذکر آیات قرآنی مناسب
۷	مکتوب سوم در اتساع از اتساع و وسع و رشدن حیات دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۸	مکتوب چهارم در بیان نورانیت قلبی شجره آن که از اشاره کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۹	مکتوب پنجم در بیان غزوات و فوائدیکه از تاجیر مثنوی حیات دنیای حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۰	مکتوب ششم در بیان غزواتیکه از توجه و فکر نمودن در معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۱	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالك اگر بیان رسد چه شجره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۱۲	که اشاره بآن مقامات را ملاحظه نماید
۱۳	مکتوب هشتم
۱۳	مکتوب نهم در بیان اینکه چه طور سالك نماید که بمرام عز و فخر گردد
۱۴	مکتوب یازدهم

صفحه	مضمون
۱۵	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید که بهرام خود فائز گردد
۱۶	مکتوب پانزدهم ادبنا
۱۷	مکتوب چهاردهم ادبنا
۱۸	مکتوب پانزدهم در بیان امور که سالک از ان اجتناب کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب اینست
۱۹	فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شید رح
۲۰	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریفیه
۲۱	مکتوب دوم در دفع اعتراض که احوال متوسلان طریقه احمدیه موافق دعوی ایشان نیست
۲۲	مکتوب سیوم و بیان معنی نعت نسبت باصلاح صوفیه -
۲۳	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصول -
۲۵	مکتوب پنجم در اجوبه شبهاتی که بر کلام حضرت مجدد در میانند
۲۶	مکتوب ششم در جواب شبهاتی که بر مقالات حضرت مجدد در میانند
۲۷	مکتوب هفتم در بیان فضل یکی بر دیگر از حضرت مجدد و غوث اقلین
۲۸	مکتوب هشتم در بیان مکشوف مجد و در سنه حقایق ممکنات
۲۹	مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر فرزند بترند اندو از کافر فرزند بتر است -
۳۰	مکتوب دهم در دفع شبهه که فریقه صمدی که بهلای شدید مبتلا بود و دعای او را از شیخ آن نکرد و حضرت ایوب علیه السلام که دعا بجهت دفع بلا فرمود لازم می آید -

صفحه	مضمون
۳۱	مکتوب یازدهم در بیان ذکر چهره ذکر نفی
۳۲	مکتوب دوازدهم در بیان مسئله سماع
۳۳	مکتوب سیزدهم در مسئله جبر و اختیار
۳۴	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هندی
۳۵	مکتوب پانزدهم در بیان رفع سبابه
۳۶	مکتوب شانزدهم در بیان عمل با مجید و انتقال از دهر به دهر
۳۷	مکتوب هفدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق معاویه بن ابی سفیان -
۳۸	مکتوب هیجدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق معاویه بن ابی سفيان
۳۹	مکتوب نوزدهم در بیان خلافا که موافق حدیث شریف و مازده از قریش خواهد بود
۴۰	مکتوب بیستم در توجیه طاعت حضرت عائشه رضی الله عنها از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی
۴۱	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنی و تحصیل مرتبه جنود و نبوت و انجاری
۴۲	مکتوب بیست و دوم در بیان بعضی درجات طایفه عجمیه -
۴۳	مکتوب بیست و سوم در تقویر مسئله وحدت وجود
۴۴	مکتوب بیست و چهارم متضمن باحوال ظاهری شیخ و مکتوب الهیه
۴۵	مکتوب بیست و پنجم - ایضاً
۴۶	مکتوب بیست و ششم - ایضاً
۴۷	مکتوب بیست و هفتم در سبازش میرفتن الیه بن حسین
۴۸	مکتوب بیست و هشتم در هدایت ششم و ادبها در ششم تا بیست و هشت

صفحه	مضمون
۴۹	مکتوب سبت دهم در پادشاه محمد دانش بگانی
۵۰	مکتوب بی ام با اطلاع دولت میان محمد میر و سفارش ظفر علیخان
۵۱	مکتوب بی و یکم ششگل بر تاسف باحوال مولوی قلندر بخش در سامانی خود
۵۲	مکتوب بی دوم در هدایت التزم شریف و شغل در تفت
۵۳	مکتوب بی و سوم در تسلی مکتوب الیه
۵۴	مکتوب بی و چهارم شکر احوال و سوره لایلاف برای دفع اعدا و ترتیب آن
۵۵	مکتوب بی پنجم در هدایت ملا و سوره لایلاف و دعا و حزب البحر
۵۶	مکتوب بی و ششم در سفارش لاله برج لال
۵۷	مکتوب بی و هفتم مشیر فضلعلی -
۵۸	مکتوب بی و هشتم ابدن
۵۹	مکتوب بی و نهم انشا
۶۰	مکتوب بی و دهم در اجازت حزب البحر
۶۱	مکتوب بی و یازدهم مشیر مصفا علی نصیحت آئین
۶۲	مکتوب بی و دهم در بیان استفسار حالات سفر مکتوب الیه و مضامین و حجت آئین
۶۳	مکتوب بی و سیزدهم در سفارش شهر علیخان -
۶۴	مکتوب بی و چهارم در سفارش ظفر علیخان
۶۵	مکتوب بی و پنجم در سفارش میر اسد الله
۶۶	مکتوب بی و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف صبح و شام و لغز و سوره علامه می
۶۷	مکتوب بی و هفتم در بعض احوال میان عزیز الله

صفحه	مضمون
۶۸	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میرزا محمد
۶۹	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه
۷۰	مکتوب پنجاهم در سفارش میرزا سید الله
۷۱	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر
۷۲	مکتوب پنجاه و دوم ششگانه احوال سفر خود
۷۳	مکتوب پنجاه و سیوم در سفارش حضرت میرزا سلیمان
۷۴	مکتوب پنجاه و چهارم ششگانه احوال سفر خود
۷۵	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میرزا سلیمان
۷۶	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع صنف جهانی در سفر وطن اصلی
۷۷	مکتوب پنجاه و هفتم در تعزیت میرزا محمد مکن خا نصاحب
۷۸	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشار چند
۷۹	مکتوب پنجاه و نهم مضمون که فلافو را رد و رجوع بطریق دیگر است
۸۰	مکتوب شصتم در سفارش
۸۱	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف قال و کذا حدیث تشریف نیاید و دیگر مضمون هم نیست
۸۲	مکتوب شصت و دوم در بیان آنکه کار بصلح و تدبیر باید کرد
۸۳	مکتوب شصت و سیوم در سفارش میرزا محمد حسین صاحب
۸۴	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اغزه
۸۵	مکتوب شصت و پنجم ششگانه مصائب و نصیحت امیر
۸۶	مکتوب شصت و ششم ایضا
۸۷	مکتوب شصت و هفتم در هدایات

صفحه	مضمون
۸۸	مکتوب بیست و هشتم در آیات
۸۹	مکتوب بیست و نهم الفنا
۹۰	مکتوب بیستادم در بیان صلیح اواب جاث با نجیب خان
۹۱	مکتوب بیست و یکم در بیان شاه ابدالی یعنی احمد شاه درانی
۹۲	مکتوب بیست و دوم در بیان بعضی منتهایین توصیه
۹۳	مکتوب بیست و سوم در باب اذیت و ادب و اخلاص و اخلاص و اخلاص و اخلاص
۹۴	مکتوب بیست و چهارم در بیان هجوم قوم روسیه بر ایالت لرستان
۹۵	مکتوب بیست و پنجم در لغت
۹۶	مکتوب بیست و ششم در تفرقه سماه لطف النساء
۹۷	مکتوب بیست و هفتم برای هدایت و نصیحت مکتوب الیه
۹۸	مکتوب بیست و هشتم الفنا
۹۹	مکتوب بیست و نهم در بیان پسند آمدن مولفان قاضی ثناء الله صاحب
۱۰۰	مکتوب بیستادم در تشکیله احوال احمد الله
۱۰۱	مکتوب بیست و یکم در تفرقه والده قاضی ثناء الله صاحب
۱۰۲	مکتوب بیست و دوم در تشکیله فضیله و هدایت
۱۰۳	مکتوب بیست و سوم الفنا
۱۰۴	مکتوب بیست و چهارم الفنا
۱۰۵	مکتوب بیست و پنجم در راضی شدن سفر ج
۱۰۶	مکتوب بیست و ششم الفنا
۱۰۷	مکتوب بیست و هفتم الفنا

صفحه	مضمون
۱۰۸	مکتوب هشتم در استخبار نماز جنازه والده قاضی ثناء الدین صاحب
۱۰۹	مکتوب نهم در نهم مشتمل بر قصه درون مولوی نعیم الله لطیف وطن مبارک بر حاشیه سار که کوکله علامه می باشد
۱۱۰	ملفوظات حضرت ایشان
۱۱۱	تسلیم و وصایای آنحضرت
۱۱۲	وصیت نامه آنحضرت
۱۱۳	فصل بیستم در کتاب قاضی ثناء الله بانی قی
۱۱۴	مکتوب اول در بیان نسبت بین انانی و الخلق و توحید و توحید و توحید و توحید
۱۱۵	مکتوب دوم در تحقیق مقامات مجربیه
۱۲۰	مکتوب بیستم در تحقیق و حل اشکال وارده بر بعض مقام طریق و بیان خدب و سلوک
۱۲۲	مکتوب نهم در بیان علم جنوری و حصول
۱۲۳	مکتوب پنجم در بیان وحدت وجودی
۱۲۴	مکتوب ششم در تحقیق شریعت و طریقه و حقیقه
۱۲۵	مکتوب هفتم در تحقیق معنی قیامت و معنی عشق و محبت
۱۲۶	مکتوب هشتم در بیان آنی که کن کردن برین جهان است یا نه -
۱۲۷	کلمات قدسیه آنحضرت
۱۲۸	وصیت نامه آنحضرت
۱۲۹	فصل چهارم در مکتوبات مولانا شاه ولی الله صاحب الدین
۱۳۰	مکتوب اول بنام مرزا صاحب رح
۱۳۱	مکتوب دوم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۲	مکتوب سوم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۳	مکتوب چهارم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۴	مکتوب پنجم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۵	مکتوب ششم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۶	مکتوب هفتم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۷	مکتوب هشتم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۸	مکتوب نهم در مکتوبات مولانا محمد و مرزا رح

صفحه	مضمون
۱۳۹	مکتوب دهم در تحقیق بعضی اشعار حضرت مولانا درم علیه الرحمة
۱۴۱	مکتوب یازدهم در ذکر شمه از مناقب امام تجاری علیه الرحمة
۱۴۲	مکتوب دوازدهم در بیان دلیل واضح برای فرقه ناصیه
۱۴۳	مکتوب سیزدهم بپیرایه حضرت شاه ابوسعید خراسانی
۱۴۴	مکتوب چهاردهم ایضاً
۱۴۵	مکتوب پانزدهم ایضاً
۱۴۶	مکتوب شانزدهم ایضاً
۱۴۷	مکتوب هجدهم ایضاً
۱۴۸	مکتوب نوزدهم ایضاً
۱۴۹	مکتوب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع بین القولین المسمی بکتاب مدنی
۱۵۰	مکتوب سی و یکم در شرح بعضی اشعار حضرت -
۱۵۱	مکتوب سی و دوم در شرح رباعیات آنحضرت
۱۵۲	مکتوب سی و سوم در شرح ابیات
۱۵۳	مکتوب سی و چهارم در منظومات
۱۵۴	مکتوب سی و پنجم در شرح غزلی که تصنیف بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة است کردند
	پایان دهم
۱۵۵	از کتاب بیانات علیات در ترجمه رساله السراة السانیه و دلیل الیه الیه شیخ شهاب الدین محمد بن ابی طالب
	از کتاب شرح اصول الفقه بپیرایه ابی حنیفه و شرح بعضی از کلمات و عبارات
	بپیرایه ابی حنیفه و تصدیق کافه و درین المصنف حافظ عبدالحسین و ختم الدین و ابی طالب

